

راه خودسازی (چهل مجلس)

نام نویسنده: جواد حبیبی تبار

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین عليهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

مقدمه مؤلف

سخن را با حمد و سپاس خداوند شروع می‌کنم خداوندی که نعمت قلم را عطاء کرد و خود نیز قلم را شناساند و راه کار برد آن را نیز به بشریت آموخت. خداوندی که از جمله صفات کمال و جمالش معلم بودن اوست. و به انبیاء و اولیاء الهی این معلمین بشریت خصوصا بر خاتم آنها حضرت مرتبت محمد مصطفی و خاندان طاهرینش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درود می‌فرستم.

امروزه سیستم زندگی انسانها به نحوی است که معمولا برای بشریت دو آفت را در پی دارد یکی آفت دوری از کسب دانش و معرفت و دیگری آفت دوری از علم و کسب فضایل اخلاقی.

چاره ای باید اندیشید و فکری باید کرد. خصوصا برای ما که مسلمان و پیرو مکتب اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام اجمعین هستیم. این پیامبر ما است که فرموده **اطلبوا العلم من المهد الى الحد** و نیز فرموده **اطلبوا العلم و لو بالسین** و خداوند متعال در جایی که بحث ایجاد انگیزه برای کسب دانش مطرح است می‌فرماید: **و ما او تیتیم من العلم الا قليلا** ⁽¹⁾ و در بین علوم آن علمی که زمینه انسان سازی را فراهم می‌کند در اولویت اول است **خيرکم من تعلم القرآن و علمه** خداوند متعال در بیان فلسفه بعثت پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و در مقام امتنان بر بشریت می‌فرماید: **هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین** ⁽²⁾ بعضی از بزرگان از اینکه عبارت تزکیه قبل از تعلیم و در این آیه شریفه چنین استفاده کرده اند که تزکیه باید مقدم بر تعلیم باشد. اما آنچه در صدد بیان آن هستیم اولویت دانشی است که راه رسیدن به تزکیه و خودسازی را به ما نشان می‌دهد. بنابراین، این دانش چیزی جدای از تزکیه نیست بلکه مقدمه آن است.

بشر برای نیل به سعادت باید دو عنصر ایمان و عمل را همراه عنصر علم و دانش در کنار هم داشته باشد. اگر علم بدون ایمان و تقوی در دست کسی قرار گیرد، مانند آن است که شمشیر در دست زنگی مست افتاده باشد و اگر ایمان نیز بدون دانش باشد متزلزل خواهد بود. ایمان نظری نیز به تنهایی کافی نیست بلکه عمل لازم است. **و العصر ان لا انسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات** ⁽³⁾ پس از اعتقاد به توحید، اعم از توحید نظری، افعالی و توحید عملی و پس از اعتقاد به نبوت، اعم از نبوت عامه و خاصه و پس از اعتقاد به معاد، اعم از جسمانی و روحانی، نوبت به عمل می رسد. ولی باید دانست صرف شکل و صورت عمل و انجام آن برای تاءثیر گذاری و قبول آن کافی نیست بلکه همانطور که در حدیث شریف سلسله الذهب آمده، تاءثیر گذاری لا اله الله شرائطی دارد که یک شرط اساسی آن همان ولایت ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین است.

ضمنت لمن یخاف من العقاب	اذا والی الوصی ابا تراب
یری فی قبره ربا غفورا	و مولی شافعا یوم الحساب
وصی المصطفی و الو بنیه	و زوج الطهر من بین الصحاب
اخو النص الجلی بیوم خم	و ذو الفضل المرتل فی الکتاب ⁽⁴⁾
از مهر علی دردل هر کس اثری نیست	در نزد خدا طاعت او را ثمری نیست
غیر از علی و آل علی نیست پناهی	جز حیدر و ذریه او راهبری نیست

مجموعه ای که پیش رو دارید سلسله سخنرانیهایی است که در زمینه تزکیه نفس و خود سازی در سال 1362 در بین پرسنل محترم شهربانی استان مرکزی ایراد شده ⁽⁵⁾ و هم اینکه به همت فرزندان عزیزم جمع آوری و تدوین گشته و به

درخواست بعضی دوستان و به امید آنکه برای جامعه مفید باشد چاپ و منتشر می گردد.

مباحث مطروحه در این مجموعه شرحی پیرامون سه آیه اول از سوره مبارکه مؤ منون با گرایش به مباحث اخلاقی است. تذکر این نکته لازم است که چون مطالب مورد بحث به صورت سخنرانی بوده، طبعاً در زمان ایراد هر سخنرانی مسائل متناسب با حوادث روز و مطالب حاشیه ای در آن وجود داشته و در ابتدای هر بحث خطبه و در انتهای آن ذکر توسل و دعا بوده است که این قسمتها تنظیم این مجموعه برای چاپ حذف گردیده است.

مطالب این مجموعه می تواند مورد استفاده عموم به ویژه وعاظ و مبلغین مذهبی، دبیران و آموزگاران دینی و مردمی و مربیان تربیتی و دانشجویان و دانش پژوهان دینی و معارف اسلامی قرار گیرد.

و ما توفیقی الا با الله علیه توکلت و الیه انیب

جواد حبیبی تبار

تابستان 1381

پیشگفتار

با توجه به اینکه موضوع اصلی این سلسله سخنرانیها توضیح و تفسیر سه آیه سوره مؤ منون با گرایش به مباحث اخلاقی است لذا از ورود به بحث اصلی راجع به علم اخلاق به بیان مطالبی می پردازیم.

مفهوم اخلاق

راغب، در مفردات می گوید: اخلاق جمع خلق به معنای سیرت و صورت باطنی است. چنانکه خلق به معنای شکل و صورت ظاهری است.⁽⁶⁾ اخلاقی است از ظهور فعلی استعدادها و سجایای باطنی که در پی ممارست و تمرین، ملکه می گردند. چه مثبت (فضیلت) باشند و چه منفی (رذیلت) علم اخلاق، علمی است که از فضایل و رذایل و نیز رفتار و گفتار ناشی از آنها، همچنین کیفیت ظهور فعلی صفات (مثبت یا منفی) نهفته در نفس بحث می کند.

در اینکه محور مباحث اخلاقی، انسان است هیچ تردیدی وجود ندارد. اما سؤال در رابطه با علت این مطلب است که چرا انسان، محور در مباحث اخلاقی است؟ و اگر او نبود سخن از اخلاق هم نبود، چنانکه سخن از ارسال رسل و تنزیل کتب هم به میان نمی آمد.

لازم به توضیح است که چرخش نظام هستی و نظم در جهان (که مجموعه ای از پدیده ها را تشکیل می دهد) به گونه ای آفریده شده که از مقررات خاص طبیعی و وجودی خود نمی تواند تخلف کند.

لا یملکون تاء خیرا عما قد مهم الیه و لایسطیعون تقدما الی ما آخر هم عنه⁽⁷⁾ نه آن کس را که مشیت و... از آن سوی که آنان را پیش انداخت یارای برگشت و تاء خیر ندارد و از آن سوی که آنان را بازداشت توانایی پیش رفتن ندارند.

(به عبارت دیگر، از حدی که بر ایشان تعیین نموده، قدمی پیش و پس نتوانند نهاد).

آیاتی از قرآن، گویای این مطلب است که فرشتگان،⁽⁸⁾ و موجودات آسمانها و زمین⁽⁹⁾ از قانون خدا تخلف نمی کنند، اما انسان تخلف می کند و قانون را نادیده می گیرد و مسلم است که تخلف او از قانون تکوین (قانون حاکم بر نظام هستی) نیست. او قادر نیست جوانی اش را برای همیشه نگاه دارد و پیر نشود، یا در حالی کودکی بماند و جوان نشود، یا به سن معین که رسید خواهان ظهور گزینه جنسی نباشد... پس تخلف او از قوانین تشریحی است که توسط رسول ظاهری (پیامبران) و رسول باطنی (عقل) بیان می شود.

انا هدیناه السبیل اما شکرا و اما کفورا⁽¹⁰⁾ انسان را به راه (حق و باطل) راهنمایی و هدایت کردیم، خواه شکر گزار این نعمت باشد و خواه کفران و ناسپاسی کند. طرح مسائل اخلاقی (که بر اساس تشریح دین و عقل است) بر محور بودن انسان، بدان جهت است که او از نفسی دارای ابعاد مختلف، برخوردار می باشد و می تواند از مرتبه دانی و عروج کرده، به مرتبه کمال انسانی نایل شود⁽¹¹⁾ و از مرتبه ای به مرتبه دیگر تنزل کند.⁽¹²⁾ انسان از آن جهت که قادر است تنزل وجودی داشته باشد و ناقص شود، ابعاد حیوانی را شدت بخشد و بر خود حاکم کند، و یا تکمیل وجودی پیدا کرده و کامل شود و به جهات انسانی قدرت دهد و به حاکمیت عقل و شرع تن در دهد، فضایل و رذایل، به عنوان مباحث اخلاقی در حیات او مورد توجه قرار می گیرد.

به عبارت دیگر، انسان به لحاظ چند بعدی بودن و برخورداری از اختیار و انتخاب، مکلف به تکالیف اخلاقی گردیده است تا در پرتو اخلاق دینی از حسیض حیوانیت به اوج انسانیت برسد.

موضوع علم اخلاق

موضوع عبارت از آن حقیقت کلی است که محور تمام مسائل علم است، مانند جسم که از حیث سلامت و بیماری، موضوع علم پزشکی است، تمام مسائل پزشکی محور این حقیقت کلی است. با توجه به تعریف اخلاق و اینکه انسان محور مباحث اخلاقی است موضوع علم اخلاق، انسان است از آن جهت که دارای فضایل و رذایل موجود در نفس است که در پرتو اراده و اختیار، ظهور فعلی پیدا می کنند.

آیا فضایل و رذایل فطری است؟

آیا فضایل و رذایل (که مسائل مورد نظر در اخلاق اند) فطری انسان است یا اینکه تابع افکار اجتماعی و فردی و خیر و مصلحت اجتماعی و فردی است؟ آیا می توان گفت آنچه را که یک فرد برای خود خیر و مصلحت می داند فضیلت و آنچه خیر و مصلحت فرد را در بر ندارد، رذیلت است؟ و همچنین در اجتماع، آیا ابتدا مصالح و مفاسد، مورد نظر و توجه قرار می گیرد و آنگاه راجع به فضیلت و رذیلت اجتماعی حکم می شود؟ یا اینکه ابتدا، اجتماع مورد نظر است و مصالح و مفاسد و حسن و قبح در بعد اجتماعی مشاهده می شوند؟ البته در برخی از اجتماعات، خیر و مصلحت دنیوی و مادی (آن چنانکه در جوامع غربی و شرقی مشاهده می شود) و در برخی از اجتماعات، خیر و مصلحت اخروی و دنیوی مورد توجه است.

پاسخ به سؤال فوق، نسبت به دیدی که می توان از انسان داشت، متفاوت است. اگر انسان را از حقیقت برخوردار ندانیم و تمام تحولات حاصل در وجودش را تابع عوامل خارجی بدانیم، نتیجه حاصل از چنین دیدی این خواهد بود که فضایل و رذایل، تابع شرایط موجودی است، و سخن گفتن از فطری یا

غیر فطری بودن اخلاقی، بی اثر و پوچ خواهد بود، اما اگر انسان را دارای حقیقت ثابت بدانیم و آنچه در او ظهور فعلی می یابد عبارت از قوا و استعدادها، غرایز و فطرت‌های نهفته در او باشد، نتیجه حاصل از این دیدگاه این است که فضایل و رذایل، صفات پنهان در نفس هستند که در پرتو اختیار و اراده، ظهور فعلی پیدا می کنند. بر اساس این بینش، هرگز عوامل خارجی و اجتماعی، چیزی را در انسان ایجاد نمی کنند، بلکه احیانا زمینه شکوفایی آنها را فراهم می آورند.

بینش ما در مورد انسان این است که او از حقیقت مجرد و ثابتی برخوردار می باشد که در جای خودش به اثبات رسیده است. آن حقیقت ثابت از دیدگاه قرآن، روح الله است که در انسان دمیده شده است. **فاذا سویته و نفخت فیه من روحی** ⁽¹³⁾ آنگاه که او را به خلقت کامل آراستم و از روح خود در او دمیدم. فضایل و رذایل به این حقیقت ثابت الهام شده است.

و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقویها ⁽¹⁴⁾ سوگند به نفس و به کسی که او را تعدیل کرد (و نیکو بیافرید) و شر و بدی، و تقوا و خوبی را به او الهام فرمود. طبق بیان قرآن، همان گونه که انسان دارای فطرت توحیدی است و از طریق آن، به وجود خدای بزرگ (که دارای جمیع صفات زیباست) پی می برد، از راه فطرت نیز به فضایل و رذایل آشنا می گردد، و در می یابد که فضیلت، تقوا نفس، و رذیلت، فجور نفس است. عقل نیز این بیان قرآن را تایید و ثابت می کند، و مسأله حسن و قبح عقلی بیانگر آن است که عقل به درک حسن و فضایل و قبح رذایل نایل می شود و به تعیین اخلاق نظری می پردازد.

اخلاق نظری بدان معناست که اراده و اختیار انسان، نقشی در حسن و قبح صفات فضیلت و رذیلت ندارند. اینکه چه صفاتی خوب است و چه صفاتی بد

است از قلمرو و اختیار و اراده ما خارج است. اراده ما محور خوب و بد نیست، بلکه حسن و قبح دارای ملاک عقلی و فطری است. اینکه عدالت و احسان خوب است و ظلم و بخل در انفاق، بد است، از جمله این صفات است. آنچه در قلمرو اختیار و اراده قرار گیرد مربوط به اخلاق عملی است (که دین و عقل عملی بیانگر آن می باشند) عمل به مسأله ای مشخص در مسیر حصول تهذیب نفس از جمله اخلاق عملی است. البته مشخص نوع اخلاق عملی، اخلاق نظری (بعنوان زیر بنای اخلاق عملی) است. معنای فطری بودن فضایل و رذایل این نیست که مصادیق آنها را بدون تعلیم و تربیت و وجود معلم درک کنیم و محتاج به ارسال رسل نباشیم. اگر هیچ کس و هیچ قوم و اجتماعی در مصادیق فضایل و رذایل، اخلاقی نمی داشت.

هر انسانی، حسن عدالت و قبح ظلم و را درک می کند و در آن اختلافی ندارد، ولی در مصادیق عدالت و ظلم، آرا و نظرها مختلف است. لذا مسائل بیان شده در دین، مصادیق فضیلت و رذیلت هستند، که ملاک آنها حسن و قبح عقلی است. زیرا عقل، نخست اعتماد به دین ثابت می کند آنگاه می گوید اوامر دینی (که بیان کننده فضیلت اند) برگشت به عدالت و کمال انسانی دارد. نواحی (که بیان کننده رذیلت اند) برگشت به ظلم و نقص در انسانیت می کنند. به عبارت دیگر می گوئیم: فضایل و رذایل از آن جهت فطری اند که انسان، به لحاظ مرتبه عالی وجودی اش، طالب کمال انسانی بوده و صفات معبود را جستجو می کند. و به لحاظ مرتبه دانی و وجودی اش، در طلب مادیت و ملک و در پی صفات پست حیوانی می باشد. بنابراین آنچه از صفات و اعمال، مناسب رتبه انسانی باشد، فضیلت و آنچه صرفاً در جهت رشد صفات حیوانی باشد (به نحوی که با بعد والای انسانی منافات داشته باشد) رذیلت محسوب می شود.

از دیدگاه عقل، صفات انسانی حسن، و صفات حیوانی صرف، نوعاً برای انسان، قبیح و زشت است.

اخلاق و نگرش توحیدی به هستی

دیدن هستی از دیدگاه توحیدی، هستی ادراکی توحیدی را تشکیل می دهد و اخلاق در این دیدگاه بسیار زیباست. با نگرش به هستی از چنین دیدگاهی استفاده می شود که اخلاق در پرتو هستی ادراکی توحیدی، معنا و مفهوم پیدا می کند. و درک حقیقت هستی در گرو ظهور فعلی اخلاق انسانی است. زیبایی اخلاق در هستی ادراکی توحیدی، از آن جهت است که اخلاق، انسان را به هستی مطلق پیوند می دهد، به طوری که انسان، جلوه و مظهر جمال و صفات هستی مطلق می گردد. چرا اخلاق در هستی ادراکی توحیدی دارای معنا و مفهوم است؟ در بینش شخصی که هستی را از دیدگاه توحیدی می بیند، آفرینش جهان حق است زیرا جهان، شعاع و ظهور وجودی است از کمال مطلق، نور مطلق، زیبایی مطلق و... و انسان که پدیده ای از جهان می باشد، دارای وجودی است که آیه و نشانه حق است و می تواند با اراده و اختیارش به مقامی نایل شود که حق مطلق را نظاره کند. و اگر روزی آیه حق در حد تراب و خاک بود، و روزی در حد نطفه، روزی هم آیه حق در مقام بلند انسانی و عرفانی باید باشد.

بنابراین، حق بودن جهان و انسان، و آیه و نشانه حق شدن، در گرو بینش هستی ادراکی توحیدی است. و اخلاق به معنای نایل شدن به فضایل انسانی در داشتهم چنین بینشی است، زیرا فضایل انسانی در مرتبه عالی وجود انسان مطرح است. مرتبه ای که نظر به مطلق دارد.

لذا اگر منکر هستی ادراکی توحیدی باشیم، آنچه وجود خواهد داشت، اخلاق انتفاعی خواهد بود اخلاقی که در آن، خواسته های دنیوی مطرح است. از طرفی درک حقیقت هستی در ظهور فضایل انسانی است. انسان با اتصاف به صفات الهی موفق به دیدار حق می شود و به قرب هستی مطلق می رسد. و رسیدن به چنین دیداری در بینش هستی ادراکی توحیدی است و اتصال مرتبه انسانی به حق مطلق در گرو اخلاق حسنه و مکارم اخلاق و آیه و نشانه حق شدن در مقام انسانی، آنگاه تحقق می یابد که انسان، رنگ الهی بگیرد و اخلاق، وسیله ای جهت گرفتن رنگ صفات الهی است.

از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: **جعل الله مكارم الاخلاق صله بينه و بين عباده فحسب احدكم اين يتمسك بخلق متصل الله** (15) خداوند، مکارم اخلاق را سبب اتصال بین خود و بندگانش قرار داد، پس کافی است یکی از شما تمسک بجوید به اخلاقی که متصل به خدا باشد. انسان، در پرتو اخلاق اسلامی، مراحل سیر و سلوک را طی می کند تا زمینه رشد را فراهم کرده و قابلیت را در نفس ایجاد نماید تا از جانب مبدا وجود، بر ظرفیت وجودی اش افزوده شود تا متخلق به صفات الهی گردیده، در نهایت به قرب الهی نایل شود.

فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا و لا يشرک بعباده ربه احدا (16) کسی که به لقای پروردگارش امیدوار است، باید نیکوکار شده و در پرستش خدا کسی را با او شریک نگرداند.

شخصیت و اخلاق

حقیقت شخص که تعیین کننده نحوه افکار، رفتار و گفتار اوست، شخصیت نامیده می شود و منظور از حقیقت باطنی، مجموع استعدادها، فطرتها و غرایزی است که ظهور فعلی یافته اند. گاهی نیز شخصیت، به موقعیتی که شخص دارد،

اطلاق می شود، با توجه به موقعیت و اعتبار اجتماعی اش شخصیت اجتماعی، و با توجه به اعتبار علمی و سیاسی اش، شخصیت علمی و سیاسی پیدا می کند. اگر چه موقعیتهای مختلف اجتماعی، علمی و سیاسی و... بر رفتار، گفتار و افکار شخص تاءثیر می گذارد، لکن تشکیل دهنده شخصیت حقیقی او نیست. ممکن است دو فرد از نظر شخصیت علمی و اجتماعی یا سیاسی مساوی باشند و به یک نحو مورد احترام قرار گیرند ولی به لحاظ شخصیت حقیقی، کاملاً متفاوت بوده و هر کدام روش و سبک رفتاری مخالف با دیگری داشته باشد. کیفیت تربیت، نوع هستی ادراکی، و نحوه تجزیه و تحلیل حیات و مسائل مربوط به آن، فعلیتی را در نفس انسان ایجاد می کنند که سازنده و فاعل شخصیت حقیقی است.

جایگاه اخلاق در اینجا این است که به شخصیت، رنگ و روش و رویه می دهد. زیرا تربیت ظهور فعلی قوای نفس، و اخلاق، نحوه آن ظهور است. برای توضیح، به آن دو فردی مثال می زنیم که استعداد علمی آنها یکسان شکوفا شده و از نظر تربیت استعداد علمی هر دو یکسان هستند. اما نحوه و روش ظهور فعلی آنها ممکن است متفاوت باشد. و لذا به کارگیری تربیت علمی در آن دو فرد مختلف خواهد بود. کسی که در طول تحصیل، اندیشه اش ثروت جویی، ریاست طلبی، فخر کردن بر دیگران و به طور کلی رسیدن به دنیایی آباد بوده است، در مقایسه با کسی که تحصیلش، وسیله ای جهت رشد فکری، خدمت به هم نوع، جلب رضایت حق و... بوده است، شخصیتی کاملاً متفاوت دارد، به عبارت دیگر، کسی که علمش همراه با تهذیب نفس است، شخصیتی انسانی، و فردی که علمش همراه با دنیا طلبی بوده است، شخصیتی دنیوی دارد. بنابراین، شخصیت کامل در پرتو تربیت، همراه با اخلاق پدید می

آید. حسن خلق دینی و مکارم اخلاق، شرط لازم است. آن کس که صاحب شخصیت انسانی شده، در جستجوی حلال و دوری از کارهای زشت است.

امام علی علیه السلام فرمود: **حسن الخلق فی ثلاث: اجتناب المحارم و طلب الحلال و التوسع علی العیال** ⁽¹⁷⁾ اخلاق زیبا و نیک در سه چیز است: 1 - دوری از محرّمات 2 - طلب حلال 3 - ایجاد رفاه خانواده در حد امکان: **حسن لاخلق** برهان کرم الاعراق ⁽¹⁸⁾ اخلاق و صفات پسندیده، دلیل بر عرق و وراثت نیکو و پسندیده است. اما حسن خلق صاحب شخصیت دنیوی، همیشه توأم با ریا و نفاق است. احترام گذاشتن او به دیگران بدان جهت است که به دنیای بهتری برسد. و در صورتی که دارای سوء خلق باشد مرتکب اعمال غیر انسانی و زشت می شود. در اینجا مناسب است به توضیح حسن خلق دینی و دنیوی پردازیم.

حسن خلق دینی و دنیوی

یکی از غرایبی که در وجود انسان نهفته است، غریزه منفعت طلبی است. به همین جهت تلاش و اقدامش در زندگی، در جهت جلب منفعت خویش است. هیچ فردی بر علیه خود اقدام نکرده و بر ضرر خود گام بر نمی دارد. با وجود این غریزه است که به راهها و آرمانها و کالاهایی جذب می شود که آنها را به نفع و سود خود می بیند. در مقابل، به دفع مواردی که ضرر و خسران داشته باشد، می پردازد. مثل انسان در این طبیعت، مثل تاجری است که کالاهایش را بدست گرفته و در جستجوی مشتری و بازاری است که آن را به بالاترین قیمت بخرد. وجود انسان از هر کالایی عزیزتر است، لذا هر شخصی در نفع و ضرر این کالا دقت بیشتری دارد. آنجا که مواجه با خطر جانی و وجودی می شود، آرزو می کند که ای کاش همه هستی از آن او بود، آن را در قبال رهایی از این

خطر می بخشید و نجات پیدا می کرد. و این دلیل روشن بر این حقیقت است که انسان فطرتاً وجودش را عزیز می دارد و بر اساس و غریزه منفعت طلبی اش، در پی نفع و سود خود است. لازمه چنین غریزه ای این است که به سمتی حرکت کند، و مقصدی را در نظر داشته باشد که سود بیشتری بدست آید و انتخاب هدف بهتر برای هر کس، بستگی به آگاهی او از هستی دارد. برخی طبیعت و دنیا را مقصد خود دانسته و برخی دیگر حقیقتی ماورای آنچه محسوس است را هدف قرار داده و به سمت آن حرکت می کنند. آنان که طبیعت و دنیا را مقصد خویش قرار می دهند، دارای اخلاق دنیوی، و آنان که هستی فوق مادی و دنیوی را جستجو می کنند و در رفتار و گفتار تابع آن حقیقت اعلی هستند، دارای اخلاقی دینی اند.

مشخصات اخلاق دنیوی

اولین مشخصه دنیوی بر خورداری از بی ثباتی است. آنچه در دنیا وجود دارد نفع و سود مادی با شرایط مختلفی است که هر فرد و اجتماعی با آن روبرو می شود. لذا اخلاقی که تابع شرایط گوناگون و در حال تغییر و تبدل و دگرگونی باشد، دارای ثبات نیست. شخص دارای چنین اخلاقی، تناقض گو است. گفتار، رفتار و افکارش تابع معیار صحیح نیست، به موقعیتی نظر دارد که گفتار آن است. دوستی با افراد، خوب سخن گفتن، احترام به دیگران و... تابع شرایطی است که بر او حکومت می کند که به محض نفی آن شرایط، از دوستی، احترام و خوب سخن گفتن خبری نیست. در واقع نگاه چنین انسانی به مردم، نگاه ابزاری است. یعنی آنها را با دنیای خود مقایسه کرده و می سنجد، دنیایی که گرفتار آن است و تا آنجا که سودی مادی اش اقتضا می کند، حسن خلق نشان می دهد. در غیر این صورت، رهایشان می کند و احیاناً (اگر برایش مضر باشند) در صدد

نابودی آنها بر می آید. افراد دارای چنین اخلاقی عملاً احساسگرا بوده و بسیاری از آنان برای آفرینش، غرض و هدفی قائل نیستند، دین و مسائل آن را از بعد منافع دنیوی نگریسته و تحلیل می کنند. تا آنجا با مذهب و مذهبیهون همراهند که ضرری به دنیایشان وارد نشود.

امام حسین علیه السلام فرمود: الناس عبيد الدنيا و الدين لحق على سنتهم يحوطونه ما درت به معایشهم فاذا محصوا بالبلا قل الديانون ⁽¹⁹⁾ مردم بنده دنیایند و از دین تنها اسمی بر سر زبانها دارند و تا هنگامی که زندگی خوشی داشته باشند به گرد دین می گردند اما اگر با پیش آمدن امر ناگواری امتحان شوند، دینداران کم خواهند شد. آری اشخاص دارای اخلاق دنیوی، دنیا و دنیاداران در نزد آنان عظیم و بزرگترند. آنها فرش متکبرین و عرش متواضعین هستند و اگر اهل دین باشند، دین در حاشیه زندگیشان خواهد بود و بهره آنان از دین محدود به بهره دنیوی است. اینگونه افراد مورد اعتماد نیستند، اسرار را نگاه نمی دارند، امروز اقتضا می کند که در مورد تو صمیمیت نشان دهد اما فردا که شرایط عوض شد، تمام خدمات گذشته تو را نادیده خواهد گرفت. علی علیه السلام صاحب چنین اخلاقی را همج الرعاع نامیده است، آنجا که فرمود: الناس ثلاثه: فعالم ربانی و متعلم علی سبیل نجاه و همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح، لم یستضیئوا بنور العلم و لم یلجاوا الی رکن وثیق ⁽²⁰⁾ مردم سه دسته اند: عالم ربانی، طالب علم و آموزنده ای که به راه نجات و رهایی است، و مگسان کوچک و ناتوانی که پیرو هر آواز کننده ای بوده و با هر بادی می روند، و از نور دانش، روشنی نطلبیده و به پایه استوار و مطمئنی پناه نبرده اند. در اخلاق دنیوی، ظاهر با باطن هماهنگ نیست، ظاهر کار احیانا شایسته و خوب است، گذشت می کند، تقوا نشان می دهد و... ولی محرک او حب جاه و مقام، ثروت و

شهرت و... است زیرا که از اخلاق و از فضیلت برخوردار نیست. در اخلاق دنیوی، نفوس گرفتار اوهام و خیالاتند، از عقل بهره نمی گیرند.

به همین لحاظ همیشه در حال شک و تردید هستند و نسبت به دیگران احیانا حساسند و گویا چنین می پندارند که افراد می خواهند به منافع آنان لطمه وارد کنند. اینان هنگامی که دور از شغل و دوستان هستند (و به اصطلاح حالت خلوت دارند) احساس پوچی می کنند. خلاصه اینکه، چندان به مرتبه عالی نفس توجه نداشته و تا بعد حیوانی تنزل می یابند. به همین جهت حرکت آنان به سوی دنیای فانی و پست است.

علی **بیلعلی** لدا فرمود: **النفس الدنیه لاتنفک عن الدنایات** ⁽²¹⁾ نفس فرومایه و پست از دتئات و پستی جدا نمی شود. باید توجه داشت که افراد متخلق به اخلاق دنیوی، هنگامی خطرناکند که از امکانات لازم مادی برخوردار باشند. در غیر این صورت، احیانا افراد به ظاهر آراسته ای هستند که نباید از دسیسه های آنها غافل بود. برای توضیح این مطلب، نیازی به بیان مثال و یا نقل حادثه و قضیه ای نیست، فقط کافی است نگاهی (هر چند کوتاه) به زندگی سیاست بازان، ثروت اندوزان، شهوت طلبان و ریا کاران و مقدس مابان بی شعور و عالمان متهتک و بی دین و... بیندازید. پایان کار اینان، این است که با غصه و حسرت چشم از دنیا فرو خواهند بست و با روحی ناپاک و پراضطراب و وحشت زده به عالم پس از مرگ وارد خواهند شد. قرآن افراد صاحب اخلاق دنیوی را چنین معرفی می نماید: **افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا صراط مستقیم** ⁽²²⁾ آیا آن که بر روی خویش نگونسار راه می رود، راه یافته تر است یا آنکه سر بلند و درست بر راه مستقیم می رود و راه را می بیند؟ حقیقت انسان و روح انسانی طالب صراط مستقیم بوده و به سمت و مقصد الهی

دل بسته است. پس کسی که چهره بر گردانده و پشت به حق کرده است، از نظر سیرت و صورت باطنی، به دور افتاده و نگونسار طی طریق می کند. و لذا آنگاه که به محضر حق شرفیاب شود، خجالت زده و سرشکسته است. و **لوتری اذا المجرمون ناكسوا روسهم عند ربهم ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون** ⁽²³⁾ و اگر ببینی آن هنگام که گناهکاران، سرهایشان نزد پروردگارشان به زیر افکنده شده و فروشکسته اند (و می گویند: پروردگارا! ما (رستاخیز) دیدیم و (صدای صور قیامت را) شنیدیم، پس ما را بر گردان (بر زمین) تا کار نیکو انجام دهیم که ما امروز یقین کننده (به سخنان و پیغام تو) هستیم.

اگر حسن خلق دنیوی را درست تحلیل کنیم، پی خواهیم برد که برگشت آن به سوء خلق است، هر چند ظاهری آراسته دارد ولی دارای باطنی زشت است. علاوه بر این، حسست خلق دنیوی در بر دارنده سه نوع ظلم است که قبیح آن، فطری عقل است: 1 - ظلم به خود 2 - ظلم به دیگران 3 - ظلم به خدا. نتیجه ظلم به خود، محکومیت مرتبه عالی نفس انسان می باشد که کمال مطلق را می طلبد و این در حالی است که شخص دارنده حسن خلق دنیوی، متاع فانی دنیا را هدف اصلی قرار می دهد و این، دون شان انسان است. ظلم به دیگران، نتیجه اش بی حرمتی به مقام انسانی افراد است. اخلاق انسانی اقتضاء می کند که نظر به انسانها، نظر انسانی می باشد نه وسیله و ابزاری، در صورتی که شخص متخلق به اخلاق دنیوی، نگاه ابزاری به انسانها داشته و آنها را وسیله ای جهت منافع شخصی می بیند. و این، بی احترامی به انسانهاست، نادیده گرفتن شخصیت انسانی افراد بزرگترین توهین به مقام انسانی است، علاوه بر این، چنین شخصی با چنین دیدی نمی تواند حقوق دیگران را مراعات کند، به خصوص آن جا که با منافع او تضاد داشته باشند. اما ظلم به خدا، نتیجه اش ناسپاسی

صاحب نعمت است، از نعمتهای الهی بهره مند شدن، ولی در جهت خلاف خواست مالک آن نعمت است، از نعمتهای الهی بهره مند شدن، ولی در جهت خلاف خواست مالک آن نعمت، حرکت کردن، و نعمت خدا را در طریقی که هدف آن غیر از تقرب به خداست، به کار گرفتن ظلم و بی حرمتی به مالک و ولی نعمت است. بر این اساس، دنیاگرایی هر چند در آن حس خلق باشد، صرف نظر از این که مانع رشد معنوی انسان می گردد، بر نقص وجودی او می افزاید.

مشخصات اخلاقی دینی

اخلاق دینی در بر گیرنده آثاری متفاوت با اخلاق دنیوی است، این اخلاق از معیارهای الهی برخوردار می باشد و آن، این که شخص دارنده چنین در پی جلب خشنودی خداست. و این بزرگترین فضیلت برای انسانم است و تربیت در پرتو آن صبغه و رنگ الهی پیدا می کند، ظهور فعلی استعداد که در پرتو تربیت می باشد، در جهت فضایل انسانی قرار گرفته، هنر، علم، شجاعت و... به خدمت انسان و انسانیت قرار گرفته، اخلاق دینی دارای ثبات است. بدین گونه که فضیلت در هر حال، فضیلت، و رذیلت، در هر شرایطی رذیلت است، خواه در جهت منافع دنیوی باشند و خواه نباشند. در اخلاق دنیوی، معیار منافع دنیوی بود. گاهی منافع دنیوی اقتضاء می کند که انسان به حقوق دیگران تجاوز کند، دروغ بگوید، که به دنبال آن، رذیلت، صفت حسن به خود می گیرد، اما در اخلاق دینی، معیار، قرب به خداست و با داشتن صفت رذیلت هرگز نمی توان به خدا نزدیک شد. لذا رذیلت همیشه رذیلت است. در اخلاق دینی، هم حسن ظاهری وجود دارد و هم حسن باطنی. اخلاق اسلامی ظاهر و باطنش زیباست. ظاهرش امر به انجام کارهایی است که مورد تایید عقل و شرع است و باطنش

جلب خشنودی خداست. افراد متخلق به اخلاق دینی از هماهنگی بیرون و درون برخوردارند. به همین جهت، تناقض در گفتار، اعمال و افکارشان دیده نمی شود، دارای ثبات شخصیت هستند، آفرینش را حق می دانند، توجه آنها به مرتبه عالی نفس است، از وهم و خیال، به عقل پناه می برند، به انسانها با دید الهی می نگرند، و با حسن خلق دینی، زمینه رسیدن به درجات معنوی را فراهم می آورند.

رسول گرامی اسلام ﷺ فرمودند: ان العبد لیبغ بحسن خلقه عظیم درجات الاخره و شرف المنازل و انه لضعیف العباده ⁽²⁴⁾ به راستی، بنده با حسن خلقش به درجات عظیم آخرت و منازل با شرافت نایل می گردد، با این که او در عبادت کم توان است و عبادتش زیاد نیست. تردیدی نیست که اخلاق دنیوی (که معیار آن دنیاگرایی است) انسان را به مقام بلند معنوی در آخرت نمی رساند. زیرا آنچه در دنیا و برای دنیا باشد، فانی است و بقا ندارد. ما عندکم ینفذ و ما عندالله باقی ⁽²⁵⁾ آنچه (از مال دنیا) در نزد شماست فانی می شود و آنچه (از خزاین رحمت) نزد خداست پاینده و باقی است. حسن خلق دینی به دلیل برخورداری از باطنی زیبا، تقویت کننده ایمان است. چنانکه رسول اکرم ﷺ فرمود: لما خلق الله تعالی الایمان، قال: اللهم قونی فقواه بحسن الخلق و السخاء... ⁽²⁶⁾ چون خدای متعال ایمان را آفرید، گفت: خدایا! مرا قوی گردان، پس خداوند او را به حسن خلق و سخاوت تقویت فرمود... حسن خلق دنیوی در جهتی، بر خلاف ایمان است. به همین دلیل هرگز تقویت کننده ایمان نبوده، بلکه آن را به ضعف می کشاند. عمل صالح (که شرط لازم حیات پاکیزه است) در پرتو اخلاق دینی تحقق می یابد. زیرا عمل صالح آن است که از دو حسن و زیبایی برخوردار باشد: 1 - حسن ظاهری و به اصطلاح فعلی،

بدین معنا که نفس فعل، شایسته و مورد تایید عقل و دین می باشد، مانند: احترام به دیگران، مدارا، صبر و... 2 - حسن باطنی یا زیبایی فاعلی، بدین معنا که شخص دارای انگیزه شایسته ای است (بعد معنوی فعل) و آن، انجام فعل در جهت خشنودی خداست. **من عمل صالحا من ذکرا و انثی و هو مومن فلنحییه حیاه طیبه و لنجزینهم اجرهم باحسن ماکانوا یعملون** ⁽²⁷⁾ کسی که از مرد و زن عمل صالح انجام دهد و مومن باشد، پس او را زندگی طیب و پاکیزه دهیم و به آنها جزایی بهتر دهیم از آنچه انجام می دادند. به طور قطع، عمل در پرتو اخلاق دنیوی هر چند شایسته باشد، ولی حسن باطنی ندارد. و لذا در دیدگاه دین، چنین عملی نتیجه اش حیات طیب نخواهد بود.

نسبی یا مطلق بودن اخلاق

دانستیم که محور اخلاق، انسان است، از آن جهت که انسان به به عنوان فرد و نه به عنوان موجود اجتماعی و نه هر قید دیگر، به همین دلیل نسبی و یا مطلق بودن اخلاق را به لحاظ انسان بودن انسان مورد توجه قرار می دهیم. مطلق بودن اخلاق بدین معناست که حسن و قبح در مسائل اخلاق دائمی بوده و آنچه موضوع حسن است، همیشه و دائماً نیکو است، و آنچه متعلق قبح قرار می گیرد، دائماً و همیشه زشت و بد است. به طوری که افراد، زمان، مکان و حوادث و... تغییری در قبح و حسن آنها به وجود نمی آورند. اما معنای نسبی بودن اینست که مسائل اخلاقی در معرض تغییر و تحول زمان، مکان و احیانا حوادث هستند. نظیر سخن آنانی که مسائل اخلاقی را تابع طبع مادی انسان می دانند. دانسته شد که اخلاق از فطریات و وجدانیات است، به همین لحاظ، ذاتی نفس می باشد، لذا در مطلق بودن آنها شک و تردیدی وجود ندارد. ولی آنچه مورد شک قرار گرفته و برخی را به تردید در مورد مطلق بودن اخلاق، واداشته، این شبهه است که: اگر اخلاق مطلق است و مسائل آن وجدانی است، پس چرا عقل و یا شرع در برخی از مواقع، حکم به ارتکاب قبیح و ترک حسن می کند؟ مانند آن جایی که نفس محترمه ای در معرض خطر باشد و ما برای نجات او دروغ بگوییم و این دروغ گفتن را تجویز کرده، گویا حسن صدق را به کذب و قبح کذب را به صدق بدهیم.

در پاسخ می گوئیم این گونه نیست که انسان، همیشه در مقام عمل، بین حسن و قبح قرار گرفته باشد. بلکه احیانا بین قبح و اقبیح قرار می گیرد. چنانکه ممکن است بین حسن و احسن قرار گیرد. در مثال مزبور شخص، بین دو عمل (که یکی قبیح و دیگری اقبیح است) قرار گرفته است. دروغ گفتن زشت است

ولی قتل یک نفس محترمه، بدون جهت صحیح زشت تر است. دروغ زشت است ولی شکست جبهه حق در میدان نبرد زشت تر است. راست گفتن حسن است، لکن پیروزی جبهه حق احسن است. عمل به قبح را بر عمل به اقبیح و عمل به احسن را بر عمل به حسن ترجیح می دهیم. و این حکم عقل از باب اهم و مهم است. در مقام عمل، تراحم پدید آمده و در مقام تراحم، انجام هر دو غیر ممکن بوده و از توانایی انسان خارج است. لذا عقل قدم به میدان نهاده و به انسان، راه حل نشان می دهد و آن، این که: فکر کن و بیندیش، بین کدامیک ارجح و کدامیک راجح است.

ارجح و اهم را بر راجح و مهم، مقدم بدار، و در واقع تقدم اهم بر مهم، حسن ذاتی داشته و فطری است. چنانچه تقدم مهم بر اهم، قبح ذاتی دارد. یک نکته در اینجا باقی است و آن، این که آیا دروغ گفتن در این جا دارای مصلحت شده (چنانکه در بیان بسیاری از افراد است می گویند: دروغ مصلحت آمیز) با این که مصلحت چیزی دیگری است، ولی رسیدن به آن، از طریق ارتکاب قبح است؟ چنانکه می خواهیم به یک چمنزار و بوستان پرگل برسیم، چاره ای نداریم که از خارستان گذر کنیم. در اینجا هم برای رسیدن به آن مصلحت، چاره ای نداریم که از زشتی دروغ بگذریم؟ آنچه به نظر می رسد این است که آنچه دارای قبح ذاتی است، دارای مصلحت نبوده و مصلحت در غرض اصلی شخص که پیروزی جبهه اسلام است، نهفته است، مثلا نفس محترمه باید حفظ گردد این غرض دارای مصلحت است. راه رسیدن به چنین مصلحتی در برخی از مواقع ارتکاب قبح است. در اینجا اگر می گوییم دروغ مصلحت آمیز، بدان جهت است که به غرض دارای مصلحت، منتهی شود. به عبارت دیگر، مسامحه در تعبیر است اگر به گونه ای دیگر به مطلب نظر کنیم، اصلا کذب در اینجا یک مطلب

بی رنگی خواهد بود که مورد توجه نیست و آن این که ما در واقع، از طریق ترک اقبیح که دارای حسن ذاتی است به واقع رسیده ایم و چون ترک نکردن اقبیح، خود، ارتکاب قبیح است و رذیلت محسوب می شود، مرتکب فضیلت شده ایم، که ترک اقبیح باشد، یا مرتکب احسن شده ایم که نجات محترمه باشد. به هر حال در دنیای تراحمات، این فطرت و عقل و دین است که پا در میان گذاشته و ما را هدایت می کند.

از آنچه که مباحث ما راجع به اخلاق عملی است، لذا در رابطه با اخلاق نظری و کلیات علم اخلاق به همین مختصر بسنده می کنیم.

گفتار اول: نقش نماز در خودسازی

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و السلام على رسول الله و آله
آل الله و اللعن على اعدائهم اعداء اما بعد فقد قال عزوجل في محكم كتابه اعوذ
بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم قد المومنون الذينهم في صلواتهم
خاشعون و الذينهم عن الغو معرضون...

برای کسب تقوای لازم است انسان ایمان داشته باشد آنها در دو بعد، یکی
در بعد ایمان ظاهری و دیگری در بعد ایمان باطنی، به عبارت دیگر وجود ایمان
نظری و ایمان عملی ضروری است. متعلق ایمان اصول سه گانه توحید، نبوت و
معاد است. حال با استناد به آیاتی که بیان شده به این موضوع می پردازیم که
راههایی که قرآن مجید برای خودسازی انسانها به ما نشان می دهد کدام است؟
می بینیم خداوند در سوره مؤ منون می فرماید: به تحقیق افراد مومن (کسانی که
ایمان در بعد باطنی یعنی عملی دارند) به رستگاری رسیده اند. اما افراد مومن
که اهل رستگاری هستند چه خصوصیتی دارند؟ اینجاست که قرآن شرط را
بیان می کند و می فرماید: **الذینهم فی صلواتهم خاشعون** (28) افراد مومن کسانی
هستند که در نماز خود فروتنی توأم با ادب جسمی و روحی دارند.

لازمه فروتنی داشتن در نماز اعتقاد به وجوب نماز و خواندن آن است. وقتی
مقدمات نماز از جمله طهارت، قرائت، تجوید و انجام نماز به نحو صحیح
درست شد، آن وقت باید به بعد کیفی نماز پردازیم و ببینیم خضوع در نماز
چگونه است. نکته مهم آنست که آنقدر نماز اهمیت دارد که اولین شرط و قید
برای ایمان عملی است. اما چرا نماز دارای چنین اهمیت و جایگاهی است؟ ما
می توانیم دلیل این اهمیت را هم در آیات و روایات بررسی کنیم و هم با عقل
بسنجیم. در قرآن مجید در خصوص مسأله نماز آیات زیادی وجود دارد، از

جمله می فرماید: **فاقيموا الصلوه ان الصلاه كانت على المومنين كتابا موقوفا** (29) نماز را بر پا دارید به درستی نماز وظیفه ثابتی بر همه مومنین است. و در جای دیگر می فرماید: **واقم الصلاه ان الصلاه تنهى عن الفحشاء و المنکر** (30) و نماز را بپا دار بدرستی نماز انسان را از فحشا و منکر باز می دارد. می بینیم نقطه مقابل تقوا و پرهیزگاری که فحشا و منکر است با نماز مرتفع می گردد و این چنین است که نماز شرط اول برای ایمان واقعی می باشد. اینجا ممکن است سوالی مطرح شود که اگر نماز بازدارنده از منکر است پس چرا اشخاصی هستند که یک عمر نماز خوانده اند اما از فحشا و منکر هم دوری نمی کنند؟! در پاسخ باید گفت آن نمازی که از زشتیها و پلیدیها نهی می کند نمازی است که در آن خضوع، خشوع توجه و فروتنی باشد نه هر نمازی به هر صورتی و از هر کسی. این اهمیت را در روایات نیز می توان جستجو کرد.

نبی اکرم اسلام ﷺ می فرماید: **الصلوه عمودالدین** (31) نماز پایه و ستون دین است. حضرت علی عليه السلام در وصایای خود می فرماید: **الله الله فى الصوه فانها عمود دينكم** (32) خدا را خدا را در مسأله نماز که ستون دین شماست. امام صادق عليه السلام در واپسین لحظات زندگانی می فرماید: **لا ينال شفاعتنا من استحف الصلوه** (33) شفاعت ما خاندان شامل حال کسی که نماز را سبک بشمارد نمی شود. در روایت دیگری می خوانیم: **اول ما يحاسب به العبد الصلوه ان قبلت قبلت ما سواها و ان ردت ردت ما سواها** (34) اولین چیزی که از هر انسانی سؤال می شود نماز است، در صورتی که نماز او پذیرفته بود بقیه اعمال او نیز امکان دارد پذیرفته شود. ولی اگر نماز او پذیرفته نبود بقیه اعمال او نیز مردود خواهد بود. خوب است بررسی کنیم که چرا این همه اهمیت برای نماز قائل شده اند. این را از دو راه می توان فهمید یکی اینکه نماز را از برون آن ببینیم و

دیگری این که ببینیم درون نماز چیست؟ وقتی یک نگاه به نماز از برون داشته باشیم بنده ای را می بینیم که با معبود خود خلوت کرده است، آنهم بعد از آنکه با مادیات سرو کار داشته و دنیای مادی او را خسته کرده و چه بسا از هدف خلقت که تعالی بشر است او را دور کرده، اینجاست که می بینیم رابط بین این انسان و دنیای معنویت و عالم برتر نماز است.

همچنانکه جسم انسان شستشو می خواهد روح او نیز احتیاج به تطهیر دارد و شستشوی روح با اقامه نماز ممکن است. ولی چون روح ظرافت خاصی دارد بایستی در شبانه روز پنج بار شستشو شود. از طرفی نماز تکبر را تبدیل به تواضع، غرور را تبدیل به فروتنی و انسان را قائل به مبدا می کند و از سوی دیگر معاد را نیز متذکر است. نمازگزاران در بین مردم همیشه از بهترین ها هستند. این امتیازات، خود نمایانگر اینست که نماز چیست و چه می کند؟ حال ببینیم در نماز چه عملی انجام می دهیم. اولین چیزی که به عنوان واجب می گوئیم؟ تکبیره الاحرام است. تکبیر یعنی چه؟ یعنی خداوند از هر چیز که در ذهن ما خطور می کند و از هر قدرت قابل تصور دیگر که در ذهن ما بگنجد بزرگتر است، این معنی الله اکبر است. گویندگان الله اکبر چگونه افرادی هستند؟ آنها از سنگ سخت تر و از آهن محکم ترند. افرادی هستند راسخ و استوار که نمونه های آنان را در جبهه های نبرد نور علیه ظلمت در رکاب پیامبر اسلام ﷺ سراغ داریم. بعد بسم الله الرحمن الرحیم است. شروع در هر کار با نام خدا، خود مسأله ای است. یاد خدا نمودن و توجه به او داشتن و نهایتاً در راه رسیدن به معبود در حرکت بودن می تواند ناشی از توجه به بسم الله باشد.

ولی خود این جمله معانی پرباری را در بر دارد. توجه به صفات خداوند تبارک و تعالی، توجه به رحمن و توجه به رحیم بودن خداوند از این جمله

است. رحمان یعنی اینکه خداوند رحم عمومی دارد و رحیم یعنی رحم اختصاصی نیز دارد. رحم عمومی آن است که همه از آن بهره خواهند برد و نعمتهای دنیایی است.

ای خدایی که از خزانه غیب گبر و ترسا وظیفه خورداری دوستان را کجا کن محروم تو که با دشمن این نظر داری اینکه ما می بینیم در دنیا خداوند هم به مؤمنین هم به کفار نعمت داده است و همگی از فیض نعمتهای الهی برخوردارند نشانه رحم عمومی پروردگار است. چه آن که خداوند فرموده است: **و الارض وضعها للانام** ⁽³⁵⁾ زمین را برای مردم روی آن آفرینده است تا همه از آن بهره مند شوند. توجه به همین نکته بسیاری از مسائل را برای ما حل می کند. چرا دشمنان خدا هم، از نعمتهای دنیایی برخوردار هستند؟! چرا زورمداران امکانات ظلم در اختیار دارند؟ جواب این است که نعمتها و امکانات دنیوی عمومی است. چرا عمومی است؟ زیرا خداوند اگر می خواست هر کسی را که ظلم می کند بلافاصله مجازات کند و از صفحه روزگار محو نماید و یا همه امکانات را از او بگیرد، دیگر اختیار از انسان سلب می شد و انسان قدرت انتخاب نداشت، در این صورت کسی که از خود اختیاری نداشته باشد مؤخذه ای هم ندارد. ولی خداوند از انسان سلب اختیار نکرده است، به طوری که حتی در مهم ترین مسائل که مسأله دین و ایمان است می فرماید: **لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی** ⁽³⁶⁾ بنابراین خداوند راه رشد و راه باطل را نمایانده است و هر کسی به اختیار خود انتخاب می کند. بدیهی است وقتی اختیار انتخاب به انسان داده شده، امکانات برای انتخاب راه هم از او سلب نمی شود. البته خداوند طواعتی را در این دنیا هم عذاب کرده

است ولی این زمانی بوده که دیگر ظلم و تعدی خود را به حد نهایت رسانده بودند.

این سنت الهی امهال و استدراج است که زورمداران نهایتا نابود می شوند. اما خداوند نعمت اختصاصی هم دارد و آن در آخرت و دنیا فقط شامل حال مؤمنین واقعی و عشاق حقیقی خداوند می شود. آن لذتی که حتی در دنیا عاشق خداوند از آن بهره مند می شود و آن فیضی که رهرو صراط مستقیم احساس می کند غیر اهل تقوا و ایمان و سلوک به هیچ وجه از آن بهره ای نمی برد.

اگر لذت ترک لذت بدانی دگر ذلت نفس لذت ندانی در آخرت همه کس از رحمت خدا سوده نمی برد، بلکه فقط اهل ایمان و فضیلت مشمول نعمتهای اختصاصی هستند. در آیه بعدی می خوانیم الحمد لله رب العالمین. ستایش مخصوص ذات باری تعالی و پروردگار عالمیان است. کسی که واقعا معتقد می باشد که ستایش مخصوص به ذات پاک خداوند است دیگر ممکن نیست که مثلا به خاطر مسائل دنیوی و مادی، چاپلوسی، مداحی و تملق گویی کسی را انجام دهد. حاضر نیست به هر کسی و هر جا تعظیم کند و حاضر نیست ستایشگر هر فرد نابکاری باشد. بلکه حمد او به خاطر خدا، در راه خدا و برای خدا خواهد بود. در آیه بعد الرحمن الرحیم مجددا توجه می دهد به صفات خداوند که در بسم الله الرحمن الرحیم به آن صفات اشاره شد. اما اینجا همه به مناسبت عرض می کنم که خداوند اسمائی دارد. یکی اسم ذات است که همان لفظ جلاله الله است که کلمة الله هی العلیا. و دیگری اسماء صفات می باشد که آن هم به دو قسم تقسیم می گردد یا اسماء صفات ذاتی هستند مثل عالم، قادر، حی و یا اسماء صفات افعالی هستند مثل مقلت القلوب، مدبر اللیل و

النهار، فالق الحبه، و كاشف الكرب. كلا يك نوع صفاتی است که در خداوند راه دارد که نام آن را صفات ثبوتیه یا کمال یا جمال گذاشته اند به قول شاعر:

قادر و عالم و حی است و مرید و مدرک ازلی و ابدی، پس متکلم صادق و یک دسته صفاتی است که در خداوند راه ندارد که به آنها صفات سلبيه یا جلال می گویند به قول شاعر که می گوید:

نه مرکب بود و جسم و نه مرئی نه محل بی شریک است و معانی تو غنی دان خالق ضمنا رحمان از اسماء خاصه خداوند است یعنی دیگران نباید اسم رحمان بر خود بگذارند ولی نام عبدالرحمان اشکالی ندارد.

دنباله آنچه در نماز می خوانیم. مالک یوم الدین است. این جمله نکته را یاد آوری می کند.

1 - اینکه روز قیامت هست.

2 - اینکه دارنده و گرداننده این روز کسی جز خدا نیست و دیگر آنکه روز دین است، یعنی روز پاداش و روز جزا است. این هشداری است که توجه ما را به نتیجه اعمال جلب می کند و فریادی است که هر چه کوبنده تر بر من خواب ما شلاق بیداری می زند که ای انسان تو هم رفتنی هستی و تو هم بایستی آنجا در قیامت جوابگوی اعمال باشی. اگر کسی با قید خضوعی که در نماز باید باشد این جمله را بگوید یعنی به تعبیر دیگر ایمان باطنی یا عملی به این جمله بیاورد، دیگر احتمال گناه در او نمی رود. کسانی که در نماز جماعت عالم عارف حضرت آیت بهجت دامت برکاته شرکت کرده اند، می دانند که این عالم روشن ضمیر در نماز خود وقتی به مالک یوم الدین می رسد چه حالتی به او دست می دهد. اینجا ما بحث معاد نداریم. اما بد نیست این جمله را متذکر شویم که اگر کسی توجه به مرگ داشته باشد دیگر امکان اینکه مرتکب گناهی بشود وجود ندارد. سپس در نماز می خوانیم که ایاک نعبد و ایاک نستعین. معارف

زیادی در این جمله وجود دارد. انصافا معارف اسلامی دارای عمق عجیبی است.

از نظر ادبیات عرب، مفعول قاعدتا باید بعد از فعل و فاعل واقع شود. مثل ضربت زیدا. اگر در ایاک نعبد و ایاک نستعین گفته می شد نعبدک و نستعینک، این قاعده رعایت شده بود. اما ایاک نعبد تقدم مفعول بر فعل شده، یعنی تقدم ما حقه التاخير شده و قاعدتا هر جا تقدیم ما حقه التاخير بشود افاده حصر می کند و انحصار و اختصاص را می فهماند و دیگر اینکه خود ایاک نیز انحصار را می فهماند که یعنی خدایا ما فقط و فقط و فقط تو را می پرستیم و بس. از تو کمک می خواهیم و بس. عبادت و پرستش انحصاری خدا اقتضاء دارد که دیگر انسان هر خدای گونه و خدایگان و به اصطلاح سایه خدایی را نپرستد و مال و اموال و دارائی و ریاست و جاه و جلال و مقام، او را نرباید و اینها معبود انسان قرار نگیرد.

به تعبیر دیگر شرک عملی جلی یا خفی در وجود او راه پیدا نکند. بله آنکس که نماز را با خضوع بخواند و فروتنی داشته باشد و توجه کند به نماز و آنچه در نماز قرائت می کند، چنین شخصی بالطبع معبودی و معشوقی جز الله را نمی شناسد و اعمال، گفتار و حرکات او به کلی برای رضای حق تعالی خواهد بود و یک موحد واقعی خواهد شد. و نکته ای دیگر که در این آیه مبارکه وجود دارد این است که الفاظ را با صیغه های جمع بیان می کند. ما تو را می پرستیم و ما از تو کمک می خواهیم.

این که در آیه شریفه صیغه های جمع بیان می کند. ما تو را می پرستیم و ما از تو کمک می خواهیم. این که در آیه شریفه صیغه های جمع بیان می کند. ما تو را می پرستیم و ما از تو کمک می خواهیم. این که در آیه شریفه صیغه های جمع بکار رفته نه مفرد **ایاک نعبد و ایاک نستعین** گفته (نه اعبدک و استعینک) این نشانه آن است که اسلام می خواهد فرد در میان اجتماع باشد. به تعبیر دیگر رهبانیت در دین اسلام به این معنی که فرد از اجتماع جدا شود و همه عمر خود را در معبد بگذرانند، از ازدواج خودداری کند، تشکیل خانواده ندهد و از این قبیل را نمی پذیرد. در آن روایت معروف از قول رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده که **وهبانية امتي الجهاد في سبيل الله** ⁽³⁷⁾ یعنی اگر کسی از امت من می خواهد تمام عمر را عبادت کند و یک راهب و با راهبه باشد باید در جهاد برای خدا شرکت کند. پس این هم نکته ای دیگر که باید گفت اصولاً بشر بر فطر، اجتماع گرائی آفریده شده است و حرکت انزواگرایانه، حرکتی بر خلاف مسیر فطرت انسانی است.

اهدنا الصراط المستقيم خدایا بار پروردگارا ما را به راه مستقیم هدایت فرما. با بیان این جمله در نماز چند مسأله در ذهن انسان تداعی می شود. اولاً راه غیر مستقیم هم داریم. ثانیاً آن راه یا راههای غیر مستقیم کدامند؟ صراط مستقیم کدام است؟ ضمن این جمله انسان از خدا حرکت به سوی صراط رشد و دوری از صراط غی را می طلبد. ثانیاً آیا خداوند ارائه طریق کرده است؟ آیا راه صحیح از مسیر خطا مشخص گردیده یا نه؟ و بعد با اندکی تامل می بینیم خداوند افراد را به دو قسمت تقسیم می کند و راه رشد را به یک دسته و راه غنی را به دسته دیگر نسبت می دهد. راه رشد را با صراط الذین انعمت علیهم معرفی نموده که راه کسانی راه صحیح و راه تعالی و رشد است که خداوند به

آنان نعمت تقوا و دین بخشیده است. آنها کدامند؟ هابیل و قابیل؟ موسی یا فرعون؟ ابراهیم یا نمرود؟ نبی گرامی اسلام ﷺ؟ یا ابوجهلها، ابوسفیانها و ابولهبها. حضرت علی علیه السلام یا معاویه؟ امام حسین علیه السلام یا یزید؟ در این دو جبهه همیشه رودرو می بینیم صراط رشد و همیشه و همه جا و در همه حالت در موسی ها، عیسی ها، ابراهیم ها، و ابراهیمیان متبلور است. پس از خدا می خواهیم ما را ابراهیمی کند. که ما هم، طاغوت شکن و طاغوت فکن، و نیز مسلم و حنیف باشیم. و بعد غیر المغضوب علیهم نه کسانی که مورد غضب تو ای خدا قرار گرفته اند. ما صراط آنها را نمی خواهیم راه شداها و نمرودها و فرعونها و هر طاغوت و طاغوتیها دیگری را نمی خواهیم و از آنها دوری و برائت می جوییم. به عبارت دیگر همان تولی و تبری در نماز تکرار شده و تذکر لازم در این زمینه بیان گردیده است. بعد در نماز می گوئیم: و الا الضالین. یک وقتی است انسان خودش طاغوت است و گاهی عالمانه یا جاهلانه پیروی از طاغوت می کند. ما در نماز از خدا می خواهیم که ما را حتی جاهلانه هم از پیروان طاغوتها قرار ندهد. خلاصه اینکه قرآن اولین شرط را برای ایمان باطنی و عملی خضوع در نماز می داند.

گفتار دوم: اعراض از لغو

فصل اول - لغوهای قولی

صفت دوم مومنین واقعی اعراض از لغو است. **و اللذین هم عن اللغو معرضون** ⁽³⁸⁾ یعنی و کسانی که از لغو دوری و اعراض و دوری از لغو به چه معنی است؟ خود لغو چیست؟ تقسیمات آن کدام است؟ اینها سوالهایی است که باید به آنها جواب داده شود. اعراض که در قرآن آمده و به معنی دوری کامل است. یعنی مومن واقعی گردگناه و گرد لغو نمی گردد. که اینجا باید دید لغو چیست؟ لغو در حقیقت به معنی کار بی هدف و بدون نتیجه مفید است. بنابراین همانگونه که برخی مفسرین فرموده اند لغو به هر گفتار یا عملی که فایده قابل ملاحظه ای نداشته باشد اطلاق می شود. مفسرین عظیم الشان ما لغو را به معانی مختلفی تفسیر فرموده اند. مثلا لغو به معنی باطل، به معنی همه گناهان و معاصی، به معنی دشنام گویی به صورت ابتدایی یا انتقام گیری، به معنی غنا و لهو و لعب، به معنی شرک و بالاخره به معنی دروغ تفسیر شده است. ⁽³⁹⁾ مرحوم علامه بزرگوار آقای طباطبایی رضوان الله علیه در تفسیر المیزان می فرماید:

اللغو من الفعل هو ما لا فائده فيه فاللغو من الافعال فی نظر الدین الاعمال المباحه التي لا ینفع فی الاخره... و بنظره ادق هو ما عدالمستحبات و الواجبات ⁽⁴⁰⁾ یعنی فعل لغو آن کاری است که منفعت و فایده ای نداشته باشد. پس به آن کارهای مباحی که انجام آن کارها منفعت اخروی در بر ندارد لغو می گویند، و به نظر دقیقتر باید گفت لغو کاری است که مستحب و واجب نباشد. و آنچه مبنای مباحث آینده ما در این موضوع است همین تعریف از لغو می باشد. یعنی هر چه غیر از مستحبات و واجبات است را لغو تلقی می کنیم. بر این اساس اعمال حرام، مکروه و مباح مرجوح نیز از اقسام لغو خواهد بود. پس معنای لغو مفهوم

گسترده آن است. از سوی دیگر منظور ما از معنای فعل نیز همینطور است. یعنی مراد از افعال، مفهومی است که شامل اقوال و ملکات روحی نیز می شود. اعمال انسان از دو حالت نیست یا اکتسابی است یعنی آن اعمالی که انسان فرا می گیرد، و یا غیر اکتسابی است یعنی آن دسته اعمالی که انسان احتیاج به فراگیری آن ندارد.

اما خود اعمال غیر اکتسابی انسان سه قسمت می شود:

1 - اعمال رفلکسی

2 - اعمال غریزی

3 - اعمال فطری

به آن دسته از اعمال انسان که در بعد جسمانی اوست و انجام آن اعمال احتیاج به اراده او ندارد مثل گردش خون در بدن و یا ضربان قلب و یا مثل تنگ و گشاد شدن مردمک چشم در روشنایی و تاریکی، اعمال رفلکسی گفته می شود و به آن دسته از اعمال انسان که احتیاج به اراده او ندارد اما در بخش جسمانی انسان نیست مثل دوست داشتنها، دشمن داشتنها، علاقه ها، حبهها، بغضها، علاقه مادر به فرزند و مسائل جنسی، که اینها هیچکدام اکتسابی نیستند غریزی می گویند. و به آن دسته از اعمال انسان که مثل بعد غریزی با تولد انسان همراه او بوده است و احتیاج به اراده انسان ندارد و جایگاه آن در روح انسان است اعمال فطری گفته می شود، که از جمله این اعمال فطری بعد زیبایی دوستی، بعد نیکی، بعد حقیقت جویی بعد پرستش روح آدمی است. مثلاً مسأله خدا جویی فطری است یعنی که اگر کودکی را به یک دایه لال بسپارند و آن دایه او را به بیابان و دور از مردم نگهداری کند، وقتی که طفل بزرگ می شود آسمان و زمین و ستارگان و آیات الهی را که می بیند خودبخود به وجود خالق

پی می برد که ما به این نوع عمل، فطری می گوییم. البته بعد فطری جدا شده از همان بعد غریزی است ولی آن دسته از اعمال غریزی که ما با حیوان در آن مشترکیم را غریزه و آن دسته از اعمال غریزی را که در آن ها با حیوان وجه مشترک نداریم، مثل علم دوستی و کمال جویی، اینها را فطری می گوییم.

تقسیم بندی اعمال از نظر شرعی

اما اعمال انسان از نظر شرعی نیز از پنج حالت خارج نیست:

1 - واجب 2 - حرام 3 - مستحب 4 - مکروه 5 - مباح

اعمال واجب به آن دسته از کارها که انجام آن از نظر شرع ضرورت و لازم است و از ترک آن نهی شده اطلاق می شود.

اعمال حرام به آن دسته از کارها که انجام آن باطل و بیهوده و مضر است و از انجام آن نهی شده و بر آن وعده عذاب داده شده گفته می شود.

اعمال مستحب به آن دسته کارها که انجام آن بهتر از ترک آن است گفته می شود، یعنی به انجام آن امر شده ولی ترک آن هم عقاب ندارد.

اعمال مکروه به آن دسته از کارها که ترک آن از نظر شرع بهتر از انجام آن است، اطلاق می شود یعنی از انجام آن نهی شده ولی در صورت انجام آن عقابی وجود ندارد.

اعمال مباح به آن دسته از کارها که انجام دادن یا ترک کردن آن مساوی است، گفته می شود. ولی مباح گاهی راجح و گاهی مرجوح و زمانی نیز متساوی الطرفین است.

حال ببینیم در میان اعمال غیر اکتسابی ما، فعل حرام یا مکروه یعنی لغو وجود دارد یا نه؟ در بعد اعمال رفلکسی و فطری ما به هیچ وجه لغو وجود

ندارد. اما در بعد غریزی از اعمال غیر اکتسابی اگر افراط بشود و از مرز اعتدال بگذرد این عدم اعتدال سرچشمه تمامی لغوها می شود.

انواع لغو - لغو قولی

اما خود لغو بر دو قسم است که در بعد غریزی و یا اعمال اکتسابی مشاهده می شود، یکی لغو قولی و دیگری لغو فعلی.

به لغوهایی که از زبان صادر می شود لغو قولی گفته می شود. یعنی آن لغوهایی که در مقال و گفتار موجود است. روایات فراوانی در مورد این گونه لغوها که منشاء آن زبان می باشد وارد شده است. مشهور است که **اللسان جرمه صغیر و جرمه کبیر** زبان جرم آن (کمیت آن) ناچیز و اما گناه و عصیان آن بسی بزرگ است. حتی اگر گفتاری حرام نباشد ولی سخن بیهوده یا بیجایی باشد و یا کسی پرگویی کند این لغو است.

لغو فعلی

به لغوهایی که به غیر از زبان از جوارح دیگر بدن صادر می شود لغو فعلی اطلاق می شود.

مثل دست و یا پا و امثال آن مثلا دست، می تواند بر سر یتیم بی گناهی بزند، که این لغو است و یا پا می تواند به محلی که نباید برود، برود این باز لغو است. چشم اگر به نامحرم بنگرد لغو است، گوش اگر موسیقی حرام بشنود لغو است. اینها همه لغوهای فعلی است و خود لغو فعلی تقسیماتی دارد که در جای خود به آن می پردازیم اما لغو قولی می تواند شامل این موارد باشد:

غیبت، تهمت، افک، شهادت ناحق، دروغ، سخن چینی... که ما در مورد این لغوها با استعانت از پروردگار متعال مشروحا توضیح خواهیم داد. هر نوع فعل و عمل که حرام نباشد ولی بیهوده باشد نیز لغو است. اینجا متذکر می شوم که با

توجه به تعریف لغو ختی اعمال مباح مساوی الطرفین را نباید انجام داد. البته شاید بتوان گفت در زمان ما مشکل است کسی بتواند به این شدت از لغو دوری کند. پس چطور اعراض از لغو شرط ایمان قرار داده شده است؟ اینجاست که می‌گوییم مراد از لغو، مفهوم اعم آن است که شامل لغوهای حرام نیز می‌شود. ولی دوری از مطلق لغو مربوط به درجات عالی مومنین واقعی است نه اینکه اگر کسی به این شدت اعراض از لغو نداشت بی‌دین باشد.

لغوهای قولی

1 - غیبت

تعریف غیبت

الغیبه ذکرک لاخیرک بمایکره غیبت یعنی در مورد مومنی سخنی بگویی (یا مطلبی را بفهمانی) که مورد خوشایند او نیست. این تعریف را مرجع عظیم الشان مرحوم شیخ انصاری رضوان الله علیه نقل فرموده است. بر اساس این تعریف می‌توان گفت سخن ناخوشایند چه در حضور شخص و چه در غیاب او باشد فرقی نمی‌کند و غیبت محسوب می‌شود. گرچه غیبت اصطلاحی مربوط به زمان عدم حضور یا عدم اطلاع و رضایت شخص غیبت شونده است. غیبت انواعی دارد اینطور نیست که غیبت فقط از طریق زبان صورت گیرد بلکه هر کاری که به سبب آن ذکری از مومنین بشود که خوشایند آنان نیست غیبت محسوب می‌شود. در این صورت می‌توان این نوع غیبت را لغو فعلی دانست.

انواع غیبت

غیبت دارای انواعی است:

- 1 - قولی 2 - فعلی 3 - تصریحی 4 - اشاره ای 5 - ایمائی 6 - غمزی 7
- رمزی 8 - کتابتی 9 - حرکتی

آن دسته از غیبتها که با زبان انجام می‌گیرد یعنی انسان با تکلم زمینه ناراحتی و ناخوشایندی فرد مومنی را فراهم کند غیبت قولی نام دارد و آن دسته از غیبتها که با دیگر اعضای بدن بجز زبان صورت گیرد غیبت فعلی نامیده می‌شود.

اما غیبت قولی از دو حال خارج نیست یا تصریحی و یا اشاره ای است. گاهی انسان صراحتاً می‌گوید فلان شخص دارای عیب است. ولی گاهی هم با کنایه زدن و طعنه گوئی و امثال آن نسبت به کسی بدگویی می‌نماید. بنابراین هر دو نوع غیبت تصریحی و اشاره ای ممکن است در نوع قولی از غیبت موجود باشد.

اما غیبت فعلی می‌تواند ایمائی باشد، یعنی با تکان دادن دست و یا اشاره ای با سر، کسی را مورد استهزاء قرار داد. و می‌توان غمزی باشد. یعنی با حرکت دادن اعضای بدن به طریق و نوع خاصی کسی را مورد تمسخر قرار داد و می‌توان کتابتی باشد یعنی در نوشتار انسان غیبت کند و نیز می‌تواند حرکتی باشد با مژگان چشم، با حرکت دادن لب و دهان و... باعث غیبت شود.

باعث غیبت

اما نگاهی داشته باشیم به انگیزه های غیبت یعنی ببینیم چه چیزهایی باعث این می‌شود که انسان به انجام غیبت آلوده گردد. این عوامل عبارتند از:

1 - غضب:

خشمناکی و عصبانیت یکی از حالاتی است که انسان را از حال طبیعی خارج می‌کند و امکان تصمیم‌گیری عقلانی را از انسان سلب می‌نماید. چه بسا در این حالت انسان از دیگران بدگویی کند که این غیبت است.

2 - حقد:

کینه توزی نسبت به افراد موجب دشمنی ورزیدن با آنها می شود و زمینه مساعدی برای بدگویی کردن و یا به هر شکل دیگری غیبت نمودن را فراهم می آورد.

3 - حسد:

یکی از امراض روحی است (که خداوند ما را از آن دور بدارد و باید از شر حسد و حسود به خداوند پناه برد.) وقتی شخصی از اینکه دیگری دارای امکاناتی مثل ماشین، در آمد و شغل خوب است احساس ناراحتی می کند و این همان حسد است این حسد او باعث می شود تا از محسود بدگویی کند. مثلا می گوید این شخص (محسود) با تملق بالا رفته با دروغ گویی، با دو چهره بودن و... خلاصه اینکه غیبت می کند. پس حسادت عامل موثری در انجام عمل زشت غیبت است.

4 - استهزاء و سخریه:

مشاهده می شود بعضی دوست دارند دیگران را مورد استهزاء قرار دهند. گویا اصلا طبیعت آنان این است که مردم را مسخره کنند، از یک شخص ایراد بگیرند که کلاهش کج است و بخندند. از عینک یا موی سر دیگری عیب جویی کنند و ایراد بگیرند. اصلا نمی توانند انسان آرام و سالمی باشند. حس خشنودی از تمسخر کردن، باعث بدگویی و غیبت دیگران می شود که متأسفانه این نوع غیبت در جامعه ما فراوان است.

5 - لعب و هزل:

گاهی غیبت کننده کاری به کار مردم ندارد و قصد تمسخر کردن کسی را نیز ندارد اما برای اینکه خودش خوش باشد و به او بد نگذرد شروع می کند به

حرف این و آن را به میان آوردن و از معایب افراد سخن گفتن و بر آنها خندیدن که این نوع نیز از انواع غیبت محسوب می شود.

6 - اراده افتخار و مباهات:

چه بسا افرادی برای اینکه خودشان را شخص خوبی جلوه دهند دیگران را سرزنش می کنند، مثلا شخصی می گوید من مدت بیست سال است خدمت کرده ام و در این مدت حتی یک روز غیبت غیر موجه نداشته ام. اما فلانی را می بینی 6 ماه است خدمت می کند ضمن اینکه دیر می آید چند روز به نحو غیر موجه در محل کار حاضر نشده، یعنی برای اینکه خودش را خوب جلوه دهد دیگری را خراب می کند و این نیز از انواع غیبت است.

7 - برائت از گناه:

گاهی به شخصی اتهامی وارد می شود و برای نجات و خلاصی خود از آن اتهام می گوید فلان شخص این عمل را انجام داده است چون من به او خوشبین نیستم و به خاطر اینکه خودش را از اتهام دور کند پای بی گناه دیگری را به میان می کشد و این هم از انواع غیبت بلکه یکی از بدترین نوع آن است.

8 - مرافعه و مساعدت بر کلام:

امروزه میزان زیادی از غیبتها از این نوع غیبت است. و آن این است که کسی در مجلسی نشسته و می بیند دیگران مشغول سخن گفتن هستند. هر کس از یک دری سخن به میان می آورد. از افراد و اشخاص گرفته تا ادارات و شغلها و پستها. خوب در این همه صحبت قطعاً اکثر اوقات غیبت دیگران هم پیش می آید، که این آقا ببند اگر او بخواهد اعتراض کند و یا بگوید چرا؟

و یا اینکه اگر با آنها همراهی نکند و او هم یکی از این موضوعات را پیش نکشد از معرکه دور می ماند و اگر حرفی بزند او را طرد می کنند و... بالاخره او هم یکی از همه می شود و شریک گناه.

9 - جرح شهود:

شخصی را به نام متهم به دادگاه احضار کرده اند، در محضر دادگاه شهودی هم آمده اند که علیه متهم شهادت بدهند. این متهم که در حقیقت خودش می داند که گناهکار است و شهود راست می گویند، برای اینکه خود را تبرئه کند به آنها نسبت بی عدالتی یا دروغگویی یا بی اطلاعی از جریان می دهد که این بنا به یک تعریف، نیز از انواع غیبت است.

10 - حس رحمت:

گاهی بعضی منظره ها انسان را تحت تاءثیر قرار می دهد. مثلاً می بیند شخصی که تا به حال آبرومند بوده، به تکدی افتاده است. به هر کس می رسد می گوید نمی دانی چقدر متاءثرم، اگر بدانی چقدر ناراحتم. به او می گویند آخر چه خبر شده می گوید: فلانی! که تا به حال با آبرو زندگانی می کرد گدایی می کند. این یکی از انواع غیبت است چه بسا غیبت کننده هم خیال می کند دلسوزی کرده و احساس همدردی داشته است. گاهی تعجب باعث غیبت می شود. مواردی پیش می آید که انسان اشخاصی را که به آنها اطمینان دارد و از نظر او اشخاص خوبی هستند دست به اعمال زشتی می زنند که از این افراد خیلی بعید بوده است و این انگیزه غیبت می شود. یعنی ما تعجب می کنیم و پشت سر او به عنوان اظهار تعجب، گناه او را نقل می نماییم، که این غیبت است. پس معلوم شد چه چیزهایی می تواند انگیزه غیبت شود. خوب مساءله ای که باقی مانده اینکه بدانیم تا چه حد غیبت مذموم است. خداوند می فرماید:

ایجب احدکم این یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه⁽⁴¹⁾ مساءله غیبت را به خوردن گوشت بدن برادری که فوت شده تشبیه می کند و بعد می فرماید بدیهی است که از خوردن گوشت مرده برادر خود کراهت دارید و دوری می کنید (پس باید از غیبت هم دوری کنید). از رسول گرامی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که حضرت فرموده اند: ایاکم و الغیبه اشد من الزنا فان الرجل یزنی و یتوب فیتوب الله علیه و ان صاحب الغیبه لایغفر له حتی یغفر له صاحبه⁽⁴²⁾ ایاکم که در اینجا آمده است به معنی تحذیر است. اینجا که پیغمبر می فرماید: ایاکم و الغیبه یعنی اتقوا انفسکم من الغیبه پرهیزید و دوری کنید از غیبت که به درستی گناه غیبت از گناه زنا بیشتر است. چه آنکه شخصی که زنا کرده، اگر توبه واقعی کند خداوند توبه او را قبول می کند. اما کسی که غیبت کند، خداوند او را نمی آمرزد مگر اینکه شخص غیبت شده او را راضی شود و در این زمینه از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده است که فرمود: الغیبه حرام علی کل مسلم و انها لتاکل الحسنات کما تاكل النار الحطب⁽⁴³⁾ غیبت بر هر مسلمانی حرام است و به درستی که غیبت حسنات را می بلعد همانطور که آتش چوب به خاکستر تبدیل می کند.

راه های دوری از غیبت

علمای اخلاق و بزرگان اهل علم و عمل در خصوص علاج بیماری روحی و این گناه بزرگ راههایی را بیان داشته اند که در اینجا اجمالا به آن اشاره می کنیم.

1 - یاد آوری مفاسد دنیوی غیبت

مورد اول این است که انسان مفاسد دنیوی غیبت را مد نظر بیاورد و ببیند اگر اقدام به غیبت کند چقدر فساد می تواند همراه داشته باشد. مثلا یک غیبت

می تواند باعث عداوت، کینه توزی، بغض، بی عفتی، جرح و قتل، بدبینی و امثال آن باشد. معلوم است اگر کسی به این مسأله که یک غیبت می تواند باعث این همه فساد شود توجه کند، از انجام غیبت منصرف می شود. بالاخص اگر به این توجه کند که اثرات سوء این غیبت دچار خود او نیز خواهد گشت.

2 - یادآوری مفسد اخروی غیبت

ما مسلمین که معتقد به دنیای آخرت هستیم باید مراقب اعمال و رفتارمان باشیم که خوب باشد، پس باید به مفسد اخروی غیبت نیز توجه نماییم، تا بدین وسیله جرات بر انجام غیبت در ما پیدا نشود، چون غیبت تمام اعمال نیک انسان را از بین می برد و بر آنها خط بطلان می کشد. در آن روایتی که بیان شد امام صادق علیه السلام فرمود: **الغیبه حرام علی کل مسلم و انها لتاکل الحسنات کما تاكل النار الحطب** ⁽⁴⁴⁾ غیبت بر هر مسلمانی حرام است و این غیبت خوبیها را نابود می کند همچنانکه آتش چوب را می سوزاند. پس انسان مومن اگر توجه کند که تمام عبادات نیکش به خاطر غیبت، تباه می شود قطعا به این امر تن در نخواهد داد.

2 - مراقبت از زبان

دیگر اینکه انسان باید زبان خود را مراقبت کند. بعضی افراد هستند که نمی توانند چه می گویند و چرا می گویند گفتار آنها چه نفعی دارد و یا چه ضرری؟ و بدون توجه سخن می گویند، که این صحیح نیست. انسان باید مراقب باشد که هر سخنی و در هر جایی نباید گفته شود. همچنان که به موجب روایتی رسول گرامی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: **ان کان فی شیء ء شوم ففی اللسان** ⁽⁴⁵⁾ اگر بنا باشد در یک عضو از اعضای بدن پلیدی و شومی باشد در زبان است.

زبان بریده به کنجی نشسته صم بکم به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم

4 - یاد آوری منافع ترک غیبت

مراقبت انسان از زبان خود عامل موثری در دوری از غیبت است. اگر انسان فکر کند که اگر من زبانم را بگردش در نیاورم و غیبت نکنم منافعش چیست؟ توجه به این فوائد خودش موثر در ترک غیبت است. با ترک غیبت در جامعه اطمینان جایگزین بدبینی ها می شود. خوش بینی، جایگزین سوء ظن ها می گردد و زمینه کدورت ها و کینه توزی ها از بین می رود و آبروی افراد محفوظ می ماند و... بالاخره توجه به فوائد ترک غیبت در ترک آن مفید است.

5 - تفکر قبل از کلام

دیگر از مواردی که در ترک غیبت می تواند موثر افتد تفکر قبل از کلام است.

باید انسان خود را عادت دهد به اینکه همیشه قبل از سخن گفتن فکر کند و سنجیده سخن بگوید. این نیز عامل بسیار موثری است. معروف است برخی علماء که در سیر و سلوک عرفانی بوده اند برای مراقبت شدید از زبانشان و عادت به تفکر قبل از کلام سنگ ریزه در دهان خود می گذاشته اند تا بهتر بتوانند از زبان خود مراقبت کنند، این موضوع می تواند اهمیت تفکر قبل از سخن را به ما بفهماند.

6 - استمرار تکلیف نفس به عوامل بازدارنده

اما مهمتر از همه اینها آن است که انسان مراقب باشد که به عوامل بازدارنده از غیبت پایبند بماند، آنقدر که دیگر رغبت و میلی به غیبت نداشته باشد. باید دانست انسان می تواند میل جلی و میل خفی به غیبت داشته باشد.

میل جل آن است که هر جا امکان داشته باشد علنا غیبت می کند و میل خفی آن است که خود را دوستدار غیبت نشان نمی دهد اما قلبا از انجام غیبت

راضی است لذا آدمی باید آن امور پنبجگانه را مدام در یادداشته باشد تا زمانی که میل خفی و جلی به غیبت از وجود انسان زائل شود.

مسوغات غیبت

مواردی که انجام غیبت مذموم نیست و گناهی ندارد تا به مورد بیان شده است:

اول در مورد تظلم و دادخواهی است. وقتی مظلومی نزد قاضی یا شخص مسئولی می خواهد دادخواهی کند و یا حتی شخصی می خواهد حق مسلم خودش را از دیگری بستاند، طرف مقابل که ظلم کرده از سخنان دادخواه چه در حضور او و چه در غیاب او خشنود نیست اما مع الوصف این عمل غیبت محسوب نمی گردد.

دوم کمک خواستن برای مبارزه با مفاسد است. مثلا در محله شما یک خانه، لانه فساد شده و مرکز توزیع هروئین است و احتمال دارد که باعث فساد کشیده شدن اهالی شود، بیان این موضوع به دیگران جهت جلب کمک و دفع مفسده غیبت نیست.

سوم در مقام مشاوره است. مثلا در امر ازدواج و یا در مورد امانت، یک نفر آمده با ما مشورت می کند که شما آیا فلان خانواده را می شناسید؟ آیا مناسب است من با دختر این خانواده ازدواج کنم یا خیر. شما اگر از فسادی در آن خانواده خبر دارید که این شخص نباید با آنها وصلت نماید اینجا باید بیان کنید که این ازدواج به مصلحت او نیست و این نوع مشورت غیبت محسوب نمی شود. یا اگر کسی در خصوص امانت سپردن چیزی به شخص سؤ ال کرد که آیا فلان شخص صلاحیت را دارد یا خیر؟ شما اگر این صلاحیت را در او نمی بینید باید او را مطلع کنید.

چهارم تکذیب ادعای کسی که به دروغ خود را به طائفه ای نسبت می دهد. مثلا شخصی را می بینید که خود را به دروغ منتسب به سادات بنی هاشم می نماید. شما می توانید به او اعتراض نمایید و در غیاب او نیز به مردم بگویید و این اقدام غیبت محسوب نمی شود.

پنجم در مورد بدعت است. اگر کسی مسأله ای را که مربوط به دین نیست جزء مسائل دینی معرفی کند این بدعت است و باید با بدعت گزار مخالفت کرد و کار او را برای مردم روشن ساخت و این هم غیبت نیست بلکه این افشاگری لازم است و الا اساس دین از بین می رود.

ششم اگر شما اطلاع دارید که شخصی در موضوعی مظلوم واقع شده یا حقی بر دیگری دارد و نفع او شهادت بدهید، گرچه خوشایند ظالم نیست ولی این غیبت محسوب نمی شود بلکه در مواردی شهادت، واجب است.

هفتم آنجایی است که شخصی دارای یک وصف و صفتی است که بدون آن به هیچ وجه شناخته نمی شود مثلا به نام عاجز، کور، لنگ و امثال آنها او را می خوانند، اگر به نحوی باشد که بدون ذکر صفت مربوط شناخته نشود، اینجا ذکر آن صفت غیبت محسوب نمی شود. به شرطی که آن وصف به قصد شناخته شدن آن شخص بیان شود.

هشتم زمانی که شخصی آنقدر مرتکب فساد شده و گناه کبیره علنی انجام داده که دیگر به عنوان فاسق و متظاهر به فسق معروف شده، این شخص خودش عرض و آبروی اجتماعی خود را برده و بر همین اساس غیبت کردن و در مورد او حرام نیست. البته باید توجه داشت چنین شخصی در مورد همان عمل حرامی که علنی مرتکب می شود جایز است و در موارد دیگر جایز نیست.

نهم مورد دیگر غیبت در مورد کودک است. منظور، کودک غیر ممیز است که هنوز خوب و بد را تشخیص نمی دهد، که گفته شده غیبت در مورد او جایز است. چون هنوز اصولاً وجهه اجتماعی پیدا نکرده و شخیصت او در جامعه نمی تواند مطرح باشد و مسأله مهمی در خصوص او وجود ندارد تا بوسیله غیبت به موقعیت او لطمه بخورد. البته این مورد از حیث فتوی اختلافی است و هر کس باید به فتوای مرجع تقلید خود رجوع کند.

کفاره غیبت

در غیبت دو حق وجود دارد، یکی حق الله و دیگری حق الناس، در مورد حق الله یعنی برای اینکه خداوند از حق خود بگذرد، باید استغفار و توبه نمود، البته توبه حقیقی. و اما در مورد حق الناس باید از صاحبان حق استحلال نمود. در مورد جنبه حق الناسی غیبت چند صورت وجود دارد:

الف - کسی که غیبت او شده از دنیا رفته است.

ب - کسی که غیبت او شده به طوری غایب است که دسترسی به او امکان ندارد.

ج - دسترسی به او ممکن نیست، اما خبر غیبت به او نرسیده و اگر برسد فتنه بر پا می شود.

د - خبر به او رسیده باشد و یا اگر هم خبر به او برسد احتمال آشوب نمی رود.

در مورد اول و دوم غیبت کننده باید سعی کند حتی المقدور اثرات سوء اجتماعی غیبت انجام شده را (از جمله آبروی شخص غیبت شده) جبران و برای او طلب مغفرت و بخشش از خداوند بنماید.

در مورد سوم غیبت کننده باید صبر کند تا موقعیت مناسبی پدید آید آن وقت از شخص مورد غیبت طلب رضایت کند. در مورد چهارم غیبت کننده باید از غیبت شونده طلب رضایت کند، بر او درود بفرستد و او را احترام کند، اثرات سوء غیبت خود را از بین ببرد و از کرده خویش اظهار ندامت و پشیمانی بنماید. که این اقدامات در مقابل گناهش حسنه ای خواهد بود.

2 - تهمت

بحث ما در مورد اعراض از لغو است که به تعبیر قرآن در سوره مؤ منون شرط ایمان است. بحث در لغوهای قولی اعمال اکتسابی انسان بود. یکی از انواع بارز این نوع لغو را بررسی کردیم و اما مسأله تهمت یا بهتان را در این جلسه بررسی می نماییم.

تعریف تهمت یا بهتان

بهتان یعنی به شخص مومنی نسبتی بدهیم که واقعیت ندارد و از این نسبت بری است و از آن رنجیده می شود. بهتان دو صورت می تواند داشته باشد.

1 - در حضور متهم بهتان به او زده شود.

2 - در غیاب متهم بهتان به او زده شود.

در صورت اول، گناه ضمن اینکه تهمت است از شدیدترین نوع دروغ نیز می باشد، زیرا بهتان زننده در مقابل و حضور شخصی ایستاده و به او نسبتی داده که در وجود او نیست. پس این عمل دروغ نیز هست. ولی در صورت دوم این گناه شدیدتر از غیبت است.

زیرا غیبت آن بود که به کسی نسبتی که در او هست بدهیم و او رنجیده شود، ولی آنچه که نسبت مربوط کذب است به وضوح روشن است که این عمل، غیبت سخت تری است و گناه آن شدیدتر است.

نکته ای که باید اشاره کنم ما اگر در رفع این مفسد اخلاقی کوشا نباشیم، دود آن به چشم خود ما خواهد رفت. زیرا فردا که این مفسد رواج پیدا کرد ممکن است به ما هم نسبت های ناروایی بدهند. با حرکت این زبان به این کوچکی آبروی شخص با یک تهمت از بین برود و حتی یک عمر خانه نشین می شود و هر لحظه زندگی برای او مرگ تدریجی خواهد بود و این نوع مرگ بسیار از مرگ واقعی بر او سخت تر می گذرد. ما باید فکر کنیم چرا بی جهت نسبت ناروا به کسی بدهیم، بر فرض که چنین تهمتی به نفع ما هم باشد، مگر این دنیا و عمر ما در آنچه در دنیا است تا کی باقی می ماند؟! او بالاخره مواظب باشیم با آبروی افراد بازی نکنیم.

تذکر اینست که بسیار اتفاق می افتد بدگمانی باعث تهمت می شود، انسان مشکوک می شود و شک خود را یقین می پندارد و آنچه را که به گمانش راست می آمده را به دیگری نسبت می دهد. در صورتی که قرآن می فرماید بسیاری از گمان های ما گناه است. **یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا من الظن ان بعض الظن اثم** ⁽⁴⁶⁾ یعنی ای مومنین از بسیاری از گمانها پرهیزید زیرا برخی از گمانها گناه است. پس نباید هر چه گمان ما رسید آن را حقیقت بپنداریم و آن را مبنای عمل خود قرار دهیم. چه آنکه در این میان ممکن است ما تصور کنیم فلان آقا فلان کار را انجام داده و بنابر گمان و ظن خویش آن عمل را به او نسبت بدهیم و بعدا روشن شود خلاف واقع را نسبت داده ایم. و وقتی آبروی کسی رفت دیگر نمی شود آن را باز گرداند و روغن ریخته جمع شدنی نیست. پس مراقب باشیم خطا نکنیم و آبروی افراد توسط ما از بین نرود. خداوند در مقام سرزنش پیروی از گمان فرموده است: **این يتبعون الا الظن و ما تهوی الانفس** ⁽⁴⁷⁾ یعنی آنان صرفا از گمانهای بی اساس و هوای نفس پیروی می کنند.

مذمت تهمت

آیه ای که از سوره نسا بیان کردیم خود تهمت را شدیداً مذمت می کند و آن را گناه مبین می داند، یعنی گناه و جرمی که روشن است و پلیدی و زشتی آن احتیاج به تاءمل ندارد. از طرفی رسول خدا ﷺ می فرماید: **من بهت مومنا او مومنه او قال فيه ما ليس فيه اقامه الله على تل من نار** ⁽⁴⁸⁾ کسی که تهمت بزند به مومنی (زن یا مرد مومن) و چیزی در مورد او بگوید که در او نیست خداوند او را بر تپه ای از آتش وا می دارد.

3 - مداحی

توجه به این نکته لازم است که ما در بخش لغوهای قولی (در مفهوم کلی آن) یک ضد عام داریم که آن عبارت از صمت به معنی سکوت است و در مورد هر کدام از انواع لغوهای قولی نیز یک ضد خاص داریم، ضد خاص دروغ، صدق است، همچنانکه ضد خاص تهمت حرام و کاری بس زشت و پلید است آیا تعریف کردن خوب است یا خیر؟ اینجاست که باید متذکر شوم مدح و ستایش از افراد در حضور یا در غیاب اشخاص به خودی خود مطلوب است (به شرط دارا بودن شرایط لازم) ولی ما آفاتی داریم که اگر در مدح، مداح، و یا ممدوح باشد این مدح، مضر و گاهی حرام است.

آفات مدح و مداح

در رابطه با ستایشگری ممکن است آفات زیر به وجود آید:

1 - تفریطی که منجر به کذب شود:

مثلا اگر به یک نفر که معلومات او در حد ابتدایی است (بر خلاف واقع) گفته شود تو چنان انشاء و املاء خوبی داری که افراد متخصص در رشته ادبیات و ادباء و نویسندگان به پای تو نمی رسند، خوب این دروغ است و اگر در مدح زیاده روی شود آنقدری که به دروغ بیانجامد این عمل حرام است و آفتی برای مدح و مداح به حساب می آید.

2 - نفاق:

اگر مداحی که دیگری را مدح می کند (اعم از اینکه ستایش مداح، راست باشد یا دروغ و در حد ممدوح یا نباشد) خودش به آن معتقد نباشد، این نوع مدح نیز، دروغ و منافقانه است.

مدح ظالم:

اگر کسی ظالمی را مدح کند، چه آن ظالم صفت خوبی داشته باشد یا نه و چه حالات قابل تمدیح در او نباشد، چون مدح مداح باعث خوشحالی و فرح او می شود این مدح از نوع حرام است و این نشانگر آن است که اسلام تا چه حد با ظلم در ستیز است.

4 - مدح فاسق:

کسی که آنقدر گناه کبیره انجام داده و می دهد که به فسق و فجور معروف شده نباید او را مدح کرد، وقتی می گوییم نباید او را مدح کرد یعنی حتی اگر صفاتی در او باشد که مستقلا قابلیت مدح را داشته باشد نباید او را ستایش کرد و الا مدح بیجا که در مورد غیر فاسق هم حرام است. مدح فاسق باعث شادمانی و تشویق او و ایجاد موقعیت اجتماعی برای فاسق و جرائم او بر گناه

می شود که مسلماً حرام است، مگر اینکه اطمینان داشته باشیم از نظر روانشناسی تکیه بر نقاط مثبت، چنین شخصی را به سوی صلاح سوق می دهد.

5 - مدح موجب عجب و کبر ممدوح:

گاهی بعضی افراد در مدح کردن دیگران آنقدر غلو می کنند که در ممدوح تکبر و خود بزرگ بینی ایجاد می کنند. این نوع مدح چون مولد صفتی ناپسند است حرام می باشد.

6 - مدحی که ممدوح را از خود راضی کند:

مدحی که موجب شود تصور کند انسانی کامل و بسیار والا و شایسته می باشد و بالاخره از نفس خود راضی شود، این نوع مدح نیز حرام است چه آنکه غفلت از نفس، خود موجب گناهان و خطاهای بسیاری می گردد.

برخی روایات در مورد مدح

رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: **اذا مدحت اخاك في وجهه فکانما امرت علی حلقه الموسی** ⁽⁴⁹⁾ وقتی دیگری را رودرو مورد ستایش قرار دهی مانند آن است که با تیغ برنده بر گلوی او بکشی. آن حضرت در روایت دیگری فرموده است:

لو مشی رجل الی رجل بسکین مرهف کان خیرا له من ان یتنی علیه فی وجهه ⁽⁵⁰⁾ یعنی اگر کسی با چاقوی برنده بر کسی حمله ور شود بهتر از آن است که او را مورد ستایش قرار دهد.

پس بهتر است حتی مدح بی آفت را هم رودروی ممدوح انجام نداد. چه آنکه مدح رودرو باعث فتور از عمل می شود. البته باید دانست مقوله تشویق و تقدیر از افرادی که استحقاق آن را دارند از این گفتار مستثنی است.

آفات ممدوح

در شخص مورد ستایش است این آفات پدیدار شود:

1 - تغییر حالت او به وسیله مدح:

وقتی کسی را که ستایش کردند اگر حالت او تغییر کرد و از نفس خود راضی شد، باید بداند در پرتگاه هلاکت قرار گرفته است، پس نباید بواسطه ستایش دیگران حالت انسان تغییر کند و از خود راضی شود یا خوشنود گردد. اصولاً باید توجه داشت چنانچه کاری کنیم که خداوند متعال ما را مورد ستایش قرار دهد آن وقت مایه خوشنودی است نه زمانی که مخلوقی چون خودمان ما را ستایش کند.

2 - مد نظر آوردن خوبی های خودش:

وقتی کسی را مدح می کنند نباید اعمال خوب و نیک خود را مد نظر بیاورد، بلکه باید سعی کند اعمال زشت و پلید خود، قصورها و تقصیرهایش را مدنظر بیاورد تا غرور و عجب و تکبر او را فرا نگیرد، در غیر این صورت دچار آفت گردیده است.

3 - تایید قول مداح:

ممدوح نباید مواردی که به آن واسطه او را مدح می کنند را تایید کند، بلکه باید اظهار کند مداح در بیان ستایش او در اشتباه است و خود را عاری از آن نقاط مثبت بداند. البته این بدان معنی نیست که خود را همیشه در ضعف ببیند و از نقاط قوت خود غافل باشد، بلکه در میان مردم این چنین عمل کند.

پس ممدوح باید بگوید: **الهم ان هولاء لایعرفونی و انت تعرفنی** . یعنی خداوندا اینان (کسانی که مرا مدح و ستایش می کنند) مرا نمی شناسند و تو مرا خوب می شناسی.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: اللهم اغفر لی یعلمون و لاتواخذنی بما یقولون واجعلنی خیرا مما یظنون ⁽⁵¹⁾ وقتی بعضی اصحاب خدمت حضرت علی علیه السلام می آمدند و او را به خاطر نقاط عالی قوت موجود در او می ستودند، می فرمود: بار خدایا پروردگار تو مرا در مورد آنچه اینان نمی دانند بیخشای و مرا به آنچه آنها می گویند مواخذه مکن و مرا بهتر از آنچه گمان کرده اند قرار بده. و بالاخره حاصل کلام اینکه العاقل ینبغی الا یسر بمدح الغیر و لایحزن بدمه یعنی عاقل سزاوار است که به ستایش کسی خرسند نشود و به مذمت کسی هم محزون نگردد.

4 - دروغ

بحث راجع به اعراض از لغو است که شرط ایمان قرار داده شده و از جمله لغوهای قولی در بعد اعمال اکتسابی انسان دروغ است. ما در جلسات گذشته بیان کردیم که لغو، انواع مختلف و گوناگونی دارد و از نوع لغوهای قولی، در مورد غیبت و تهمت مشروحا توضیح داده شد. حالا می پردازیم به نوع دیگری از این لغوها که همان کذب یا دروغ باشد. ابتدا باید دید دروغ چیست؟ و دروغگو کیست؟ دروغ عبارت است از تفهیم و یا گفتن مطلبی که خلاف آن صحیح باشد و دروغگو کسی است که به شکلی مطلبی را که خلاف واقع است بیان یا تفهیم کند. بدیهی است که دروغ عمل حرامی است و علت حرمت آن در عبارات علمای اخلاق چنین بیان شده است: **لما فیه من الضرر علی المخاطب او علی غیره و لایجابہ اعتقاد المخاطب خلاف الواقع فیصیر سبیا لجهله یعنی دروغ حرام است برای اینکه دروغ موجب ضرر و زیان شنونده آن می شود.** و شاید این ضرر دامنگیر غیر از شنونده هم بشود و نیز حرمت آن به این جهت است که

دروغ باعث می شود شنونده به مطلبی ناصحیح و خلاف واقع معتقد شود که این خود سبب جهل او خواهد شد.

اما دروغ دارای انواع و اقسامی است که ابتدا به دو قسم قولی و فعلی تقسیم می شود.

تقسیمات دروغ

کذب قولی:

این نوع دروغ شامل اخبار به خلاف واقع، شهادت زور، افک، یمین کاذب، و عده دروغین می شود.

کذب فعلی:

این نوع دروغ شامل کذب نیتی، عزمی و عملی می گردد.

اما دروغ در بخش دروغ های قولی، یعنی اخبار به خلاف واقع و اینکه انسان چیزی را خبر بدهد که صحیح نیست. شهادت زور هم همان شهادت ناحق دادن است. یعنی شخصی در دادگاه نزد قاضی شهادت بدهد به خوبی کسی، در حالی که می داند انسان خوبی نیست یا بر بدی کسی، در حالی که می داند فردی است متدین و خوب. یا در موارد خاص مثلاً شهادت بدهد این آقا سارق است در حالی که او میگزاری نکرده بوده، این شهادت، زور و حرام است. اما افک یعنی دامن زدن به شایعاتی که اساس آن معلوم نیست. یک خبری در مورد یک موضوعی به انسان رسیده اما ما نمی دانیم که واقعیت دارد یا نه، حال اگر آن مسأله مجهول الحال را به عنوان یک مسأله حقیقی منعکس کنیم این دروغ است. مرحوم استاد مطهری (ره) نقل می کند⁽⁵²⁾ در یکی از شهرستانها در اواخر ماه رمضان شایع می شود که اول ماه شوال است و ماه رویت شده و مردم می توانند روزه خود را افطار و مراسم عید فطر را بر گزار کنند. یک نفر

می گوید من باید تحقیق کنم ببینم مسأله صحت دارد یا نه؟ بعد از شخصی می پرسد شما از کجا اطلاع دارید که ماه رویت شده، می گوید از فلانی شنیدم. از این یکی می پرسد او هم شخص دیگری را معرفی می کند و بالاخره نفر آخری می گوید از آقای... خادم فلان مدرسه پرسیدم. او به من گفت من با چشمهای خودم ماه را دیدم و زمانی که به مدرسه مزبور و نزد آن خادم می رود می بیند که او ناپیوست. گاهی اینطور مسائل شایع می شود و ما هم دامن می زنیم، که این عمل، حرام است.

یمن کاذب هم یعنی قسم دروغ خوردن. مثلا فروشنده می گوید من این کالا را به فلان قیمت خریده ام، به خدا هم قسم می خورد در حالی که کمتر خریده است که این هم دروغ و حرام است.

وعده دروغ هم به همین شکل است. شخصی قول می دهد و می گوید من فردا به منزل شما می آیم یا پولی را که از من طلب دارید فردا یا یک ماه دیگر می دهم در حالی که همان زمان رعه کرده، می داند که این کار را انجام نمی دهد این هم حرام است و جزء اقسام دروغ محسوب می گردد.

اما فعلی شامل سه قسمت، عزمی و وفاء به عزمی و عملی می شود. در اینجا این اصطلاحات را مختصری توضیح می دهیم.

کذب و دروغ نیتی: این نوع دروغ معمولا در عبادات است فردی که رو به خدا می ایستد و نیت می کند مثلا چهار رکعت نماز به جا می آورد برای رضای خدا، اگر در حقیقت نیت او این است که مردم بگویند او نمازگزار است پس این شخص در حقیقت نیت دروغین کرده و است و در عبادات دیگر نیز چنین است و این نوع دروغ، فراوان یافت می شود. اما کذب عزمی به این شکل است که انسان اراده ای اظهار کند که یقین دارد نمی تواند آن را عملی سازد. گاهی هم

می شود که انسان عزم و اراده اش صحیح است، اما در وفاء به عزم دروغ می گوید. یعنی دیروز تصمیم گرفته است که فلان کار خیر را انجام دهد اما امروز به تصمیم خود وفا ندارد، او هم وفاء به عزم مرتکب کذب شده است. نوع عملی از کذب و دروغ آن است که انسان عملاً صورت ظاهر خود را به نحوی بیاراید و کیفیت آن را طوری قرار دهد که هر کس ببیند خیال کند او از بهترین انسانها است اما در حقیقت قصد او فساد باشد، این نیز نوعی دروغ است چه ظاهر حق را نشان می دهد در حالی که باطن او باطل است.

اما برخی از انواع دروغ که ذکر شد گناه آن بیشتر است، یعنی از شدیدترین انواع دروغ است که به ترتیب عبارتند از:

1 - دروغ بستن به خدا و پیامبر و معصومین علیهم السلام

2 - شهادت زور.

3 - قسم دروغ.

4 - خلف وعده.

5 - دروغ گفتن به خدا در نماز (دروغ نیّتی)

برخی آیات و روایات در مورد کذب

خداوند دروغ را صفت افراد غیر مومن می شمرد **انما یفتی الکذب الذین لا یومنون بآیات الله** (53) تنها کسانی دروغ پردازی می کنند که آیات خدا را باور ندارند. بنابراین صفت صدق و راستی مشخصه ایمان است، همانطور که دروغ مشخصه بارز نقطه مقابل ایمان می باشد. در این زمینه روایات فراوانی داریم که اگر بخواهیم آنها را ذکر کنیم مجالی نیست و فقط به ذکر چند روایت بسنده می کنیم: روایتی است از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله که می فرماید: **ایاکم و الکذب فان الکذب یهدی الی الفجور یهدی الی النار** (54) بیرهزید از دروغ بدرستی همین

دروغ است که هادی و کشاننده انسان به سوی فجور و کارهای ناپسند و زشت است و فسق و فجور هم انسان را به سوی آتش (عذاب الهی) رهنمون می‌گردد و هم چنین باز از نبی اکرم اسلام ﷺ روایت شده که حضرت فرمودند: **ویل للذی یحدث فیکذب لیضحک به القوم ویل له ویل له** ⁽⁵⁵⁾ یعنی وای بر آن کسی که سخنان بی پایه و دروغ می‌گوید برای خشنودی و خنده مردم، وای بر چنین شخصی، وای بر او و نیز از آن حضرت روایت شده است که فرموده اند: **لا تمزح فیذهب بهاوک و لا تکذب فیذهب نورک** ⁽⁵⁶⁾ مزاح (بیهوده و بیش از حد) مکن که شخصیت و ارزش تو از بین می‌رود و دروغ هم مگو که نور تو از بین می‌رود.

در این زمینه از مولای متقیان امیرالمؤمنان علی علیه السلام روایت شده است که حضرت فرمودند: **لا یجد العبد لایمان حتی یترک الکذب** ⁽⁵⁷⁾ هیچ بنده ای از بندگان خدا طعم ایمان را نمی‌چشند مگر دروغ را ترک کند.

حضرت علی بن الحسین زین العابدین امام سجاد علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: **اتقوا الکذب الصغیر منه و الکبیر فی کل جد و هزل فان الرجل اذا کذب فی الصغیر اجترا فی الکبیر** ⁽⁵⁸⁾ پرهیزید از دروغ چه دروغ کوچک و چه بزرگ چه در اموری جدی و چه شوخی، چون زمانی که کسی به خود جرات داد دروغ کوچک را بگوید در گفتن دروغ های بزرگ نیز جرات پیدا می‌کند.

مسوغات کذب

مطلبی که باقی مانده مسوغات کذب است، یعنی مواردی که دروغ گفتن جایز است، ما شش مورد داریم که گفتن دروغ مانعی ندارد البته با شرایط مربوط به آن ذکر می‌شود:

1 - نجات دادن مسلمان از قتل یا اسارت:

برای نجات مسلمان از مرگ یا از اسیر شدن به دست دشمنان اسلام می توان دروغ گفت. در این زمینه نقل شده که حضرت علی علیه السلام نشستند بودند و دیدند شخصی از آنجا عبور کرد، سپس فرد دیگری با عجله در حالی که کاردی در دست داشت آمد و سراغ آن شخص اول را از حضرت گرفت، حضرت از جای خود برخاست و به سمت دیگری رفته و نشستند بعد فرمودند: از زمانی که من اینجا نشسته ام کسی را ندیدم عبور کند. به هر صورت اگر انسان ببیند جان یک مسلمان بی گناهی به خطر افتاده اگر بتواند او را با دروغ نجات بدهد بایستی دروغ بگوید و جان او را نجات دهد یعنی نه تنها در این مورد دروغ جایز است بلکه واجب است. همین حکم در مورد نجات مومن از اسارت جاری است این موارد از مصادیق واقعی ضرب المثل معروف است که دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است.

2 - حفظ عرض و مال محترم:

اگر مشاهده شود آبروی کسی در خطر است و یا احتمال نابودی مال و اموال که مشروعیت دارد می رود و با دروغ گفتن، این خطرات مرتفع می شود اینجا نیز دروغ نه تنها جایز بلکه واجب است.

2 - اصلاح بین مردم:

در بین مردم مشاجرات زیادی اتفاق می افتد که البته این مشاجرات اکثرا به خاطر بدبینی ها است و اگر کسی در این میان برای نزدیک کردن قلوب اینها به هم حتی به دروغ هم از قول یکی از طرفین، طرف دیگر را تحسین و تمجید نماید، این دروغ جایز است و در روایت هم دارد **اصلاح ذات البین افضل من**

عامه الصلوه و الصیام ⁽⁵⁹⁾

4 - غلبه بر دشمن در جنگ:

در جنگ برای غلبه بر دشمن دین می توان دروغ گفت و در این مورد گفته شده است: **اذا الحرب خدعه** یعنی چه آنکه جنگ عبارت از خدعه و فریب است. این همان اصل غافلگیری است. اینجا چنین دروغی بستگی به نوع جنگ فرق می کند.

5 - جلب رضایت همسر به طور طرفین:

در زندگانی مشترک و مسائل زناشویی گاهی مسائلی رخ می دهد که انسان احساس می کند می تواند با یک وعده ای یا با یک حرفی آن مسائل و منازعات را خاتمه دهد و چه بسا مسائل پوچ و هیچی که باعث از هم پاشیده شدن کانون گرم خانواده می گردد، لذا اسلام جایز دانسته است برای اینکه کانون خانواده متلاشی نشود گاهی زن به شوهر و یا شوهر به زن روی یک سری مصالح دروغ بگوید تا رضایت او را جلب کند. این نوع دروغ نیز مباح است.

6 - تشویق کودکان به تحصیل یا کار:

این مورد را بعضی از علماء نقل کرده اند و خیلی معلوم نیست که اجماعی باشد. این مورد مربوط به ایجاد انگیزه و علاقه بین کودکان جهت تحصیل بهتر و یا کار بهتر است. مثلاً پدری به فرزندش وعده می کند اگر درس بخوانی برای تو دوچرخه می خرم در حالی که می داند نمی تواند بخرد، این نوع دروغ مباح است. در این زمینه یک روایتی از رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منقول است که حضرت فرمودند: **لم يرخص في شي من الكذب الا في ثلاث الرجل يقول يريده** به الاصلاح و الرجل يقول في الحرب و الرجل يحدث امراته و المرءه تحدث زوجها⁽⁶⁰⁾ یعنی هیچ کس مجاز به گفتن دروغ نیست مگر در این موارد:

الف: اراده اصلاح بین مردم.

ب: در مسأله جنگ

ج در روابط زن و شوهر.

اما باید توجه داشت بقیه اموری که ما آنها را جزء مسوغات دروغ شمردیم یا به دلیل تنقیح مناط یا قیاس اولویت و یا به استناد سایر اخبار و روایات باب است و نیز باید دقت نمود برخی از این موارد از حیث فتوی اختلافی است.

تذکر لازم این است که اگر ما دروغ مصلحت آمیزی را بگوییم ولی قصد ما آن مصلحت نباشد و به جهت دیگری آن دروغ را بگوئیم مرتکب حرام شده ایم.

توریه

توریه عدم تصریح به کذب است به طوری که گوینده مطلبی را به نحو خاصی می گوید و شنونده چیزی غیر از مقصود او را می فهمد. به عبارت دیگر گوینده مرادش همان ظاهر الفاظ خود نیست، اما شنونده و مخاطب ظاهر الفاظ را می فهمد مثل اینکه کسی در منزل شخصی وارد شده و می داند خوردن غذای او حرام است میزبان برای صرف غذا به میهمان تعارف می کند و میهمان با اینکه گرسنه است می گوید من غذا خورده ام و منظورش این است که دیروز غذا خورده ام. در صورتی که مخاطب، ظاهر الفاظ را می فهمد یعنی خیال می کند گوینده قبل از ورود به منزل او غذا خورده است. تا اینجا مشخص شد توریه چیست و به چه معناست.

توریه در قرآن

در قرآن مجید از قول انبیاء الهی چند مورد توریه نقل شده است یکی جایی است که خداوند از قول حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید (وقتی بت پرستان به بتکده رفتند تمام بتها بجزیت بزرگ را شکسته دیدند. سپس از حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در مورد علت شکسته شدن بتها پرس و جو کردند آن حضرت فرمود: بل

فعله کبیر هم هذا فاسئلوهم ان کانوا ینطقون⁽⁶¹⁾ بلکه بت بزرگ بت های دیگر را هم شکسته است پس از آنها پیرسید اگر آنان سخن می گویند. اینجا توریه به کار رفته است. با این توضیح که حضرت ابراهیم فرموده است اگر این بت ها سخن می گویند بت بزرگ، دیگر بت ها را شکسته است. این بدان معنی است که اگر اینان قدرت نطق و تکلم ندارند پس بت بزرگ چنین عملی را انجام نداده است. و یا قرآن مجید در داستان راجع به حضرت یوسف علیه السلام از زبان گوینده ای می فرماید (زمانی که برادران یوسف پس از تحویل گندم روانه دیار خود شدند و از طرفی جام طلا را در میان بار گندمی که بنیامین متصدی آن بود گذاشته بودند) **ایتها العیر انکم لسارقون**⁽⁶²⁾ یعنی ای دسته و گروه شما بدرستی دزد و سارق هستید، در حالی که قطعاً آنها سارق نبودند بلکه خود ماءمورین به دستور حضرت یوسف علیه السلام آن جام را در میان بار گندم متعلق به برادر تنی یوسف (از یک پدر و مادر) گذاشته بودند. این نیز توریه است. یعنی قصد گوینده این نبوده که شما جام را دزدیده اید بلکه قصدش این بوده که شما یوسف را از پدرش یعقوب ربوده اید.

ذکر این نکته لازم است که در هر جا و به هر عنوان هم نمی توان توریه کرد. زیرا اگر توریه بنا به مصالح ضروری نباشد دروغ محسوب می شود. برای این است که حتی اگر ما می خواستیم در موارد مسوغات کذب دروغی را بگوییم آن هم شکل دروغ نداشته باشد، و به سبک توریه باشد، نه اینکه در هر مورد جزیی انسان یک توریه ای بکنند بدون اینکه ضرورت و مصلحتی در کار باشد، که در این صورت ما مرتکب گناه شده ایم.

دروغی که شراع دروغ نیست

سه مورد است که از نظر شکل ظاهری کذب محسوب می شود اما گناه دروغ را ندارد یعنی شراع دروغ محسوب نمی گردد.

1 - مبالغه متعارفه:

انسان در مسأله ای در حد متعارف مبالغه می کند. مثلا شخصی بیست دقیقه منتظر دوست خود بوده وقتی او می رسد به او می گوید یک ساعت است منتظر تو هستم و یا کسی چند بار به منزل دیگری مراجعه کرده و او نبوده او را می بیند می گوید ده بار آمدم نبود، این مبالغه متعارفه است و شرعا دروغ محسوب نمی شود. البته در این مورد اگر انسان خودش را عادت بدهد و بگوید باکم و زیادش این بهتر است. مثلا بگوید با کم و زیادش ده مرتبه آمدم با یک ساعت معطل شدم.

2 - مجاز گوئی:

مجاز گوئی نیز در حد جامعه کذب محسوب نمی شود، مثلا یک نفر به شما می گوید امروز به خیابان یک شیر را دیدم می غرید و منظورش یک انسان شجاع باشد این دروغ نیست و گناهی نیز ندارد.

2 - تشبیه:

این نیز از مواردی است که صورتت ظاهر دروغ دارد اما شرعا دروغ نیست. البته مشروط بر اینکه یک تشبیه عقلایی باشد و عرف مردم آن را بپذیرد و الا تشبیه خدا به یک انسانی که پاهایش یک میلیون متر و طولش فلان و عرضش چنان است این دروغ محسوب می شود (در خصوص مثال فوق به کفر می انجامد) اما اگر تشبیه عقلانی باشد مانعی ندارد.

مثلا شخص زیبا را به ماه تشبیه کردن بلامانع است و می شود گفت فلان شخص صورتش ماه است یا به یک انسان خود جوش می توان گفت که او چشمه است.

علاج کذب:

بخش دیگر این بحث در مورد علاج عادت به کذب است. ما چگونه می توانیم این بلای خانمان سوز را از خود دور کنیم؟ در اینجا به راهکارهای ذیل اشاره می کنیم:

1 - تامل در آیات و روایات مربوط به مذمت کذب که قبلا آن را بیان کردیم.

2 - یادآوری این نکته که دروغ، نسیان و فراموشی و سیاه قلبی می آورد.

3 - یاد آوری اینکه در صورت افشاء واقعیت، دروغگو نزد مردم مفتضح می شود.

4 - یادآوری اینکه نتیجه مسلم دروغ عدم اعتماد مردم به قول و قرار دروغگو خواهد بود.

در این زمینه علاوه بر روایاتی که قبلا بیا شد روایتی را به عرض می رسانیم. امام صادق علیه السلام رئیس مذهب تشیع می فرماید: **ان ما اعان الله به علی الکذابين النسیان** ⁽⁶³⁾ یعنی بدرستی از جمله اقدامهایی که خدا بر علیه افراد دروغگو انجام می دهد این است که بر فراموشی آنها عادت و کمک می کند. (یعنی باعث می شود فراموش کار شوند).

5 - تامل در آیات و روایات مربوط به صدق و راستی و خوبی آن.

6 - تروی در کلام یعنی سنجیده سخن گفتن و تفکر قبل از کلام

7 - ترک همنشینی با دروغگویان و مجالست با صلحاء

صدق

ضد خاص کذب، صدق است، همانطور که متذکر شدیم لغوهای قولی یک ضد عام دارد که صمت و سکوت است و یک ضد خاص دارد که در مورد تک تک آن لغوها فرق می‌کند. مثلاً ضد خاص، تهمت، عبارت از مدح بود که توضیح داده شد، اما ضد خاص کذب و دروغ صدق و راستی است.

علمای بزرگوار اخلاق از صدق که یک نیکوی نفسانی است چنین ستایش می‌کنند الصدق هو اشرف الصفات المرضیه و رئیس الفضائل النفسیه یعنی راستی و صدق شریف‌ترین صفت نیکو و بالاترین فضیلت نفسانی است.

قرآن و صدق

در قرآن مجید از صدق تمجید فراوانی شده است. تشویقی که در قرآن در مورد صدق آمده کم نظیر است. ما به بعضی از این آیات شریفه اشاره می‌کنیم: خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: **من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه** (64) در بین مومنین مردانی هستند که بر سر عهده‌ی که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند. اینان را قرآن به عنوان بهترین مردمان معرفی می‌کند و نیز خداوند می‌فرماید: **یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین** (65) ای مومنین تقوا پیشه کنید و با راستگویان باشید. این بدان معنی است که لازمه تقوی با صادقین بودن است. راستگو باش تا متقی باشی. شما که می‌پرسی راه خود سازی چیست؟ اینست **اتقوا الله و کونوا مع الصادقین** و نیز خداوند می‌فرماید: **الصابرین و الصادقین و القانتین و المنفقین و المستغفرین بالاسحار** (66) (پرهیزکاران همان) افراد صابر و صادق و فروتن و منفق و مستغفرین در سحرها هستند. مهم این است که صفت راستی مترادف صفت ایستادگی و استقامت و صبر و شکیبایی و نیز معادل صفت انفاق، و استغفار در سحرها ذکر شده است و در این خصوص

باز هم در قرآن آیات دیگری هست که از آن جمله خداوند می فرماید: انما المومنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون⁽⁶⁷⁾ به درستی مومنین واقعی آن کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند و سپس از ایمان دست نکشیدند و با اموال و جانهای خود در راه خدا مبارزه کردند. اینان افراد صادق و راستگو هستند. صدق یعنی ایمان، صدق یعنی عدم بازگشت از ایمان، صدق یعنی جهاد با اموال، صدق یعنی شهادت در راه خدا و جهاد با جان و نفس. آیات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که به لحاظ اختصار از بیان صرفنظر می کنیم.⁽⁶⁸⁾ در روایات شیعی ائمه اطهار علیهم السلام مصداق بارز صادقین شده اند.

برخی روایات در این زمینه:

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در زمینه صدق و راستی می فرماید: تقبلوا الی بست اتقبل لکم الجنه اذا حدث احدکم یکذب و اذا وعد فلا یخلف⁽⁶⁹⁾ الی آخر. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: شما شش چیز متقبل شوید که انجام دهید من بهشت را برای شما ضمانت می کنم، اول اینکه وقتی یکی از شما سخن می گوید دروغ نگوید دوم اینکه وقتی وعده می دهد خلف وعده نکند. پس اولین شرط وصول به بهشت راستی و صدق است.

رئیس مذهب تشیع امام جعفر صادق علیه السلام نیز در این زمینه می فرماید: من صدق لسانه زکی عمله⁽⁷⁰⁾ کسی که زبانش راست بگوید عمل او هم مزکی و خالص می گردد. و نیز ایشان می فرماید: لا تنظروا الی طول رکوع الرجل و سجوده فان ذلک شیئی افتاده و. ترک الاستوحش لذلک لیکن انظروا الی صدق حدیثه و اداء امانته ننگرید به طول رکوع و سجود افراد چون اینان به طول رکوع و سجود عادت کرده اند و ترک آن عادت موجب پریشانی آنها می شود.

اگر می خواهید کسی را بشناسید باید به راستگویی، صدق حدیث، و امانتداری او بنگرید یعنی ملاک عمل، راستی و راستگویی اوست.

انواع صدق

آخرین موضوع در این بخش انواع صدق است که به ترتیب زیر است:

1 - صدق در قول و گفتار

2 - صدق در نیت

3 - صدق در عزم و وفاء به آن

4 - صدق در اعمال

5 - صدق در مقامات دین (که عبارت از صبر، شکر، توکل، حب رجاء،

خوف زهد، تعلیم، رضا و تسلیم می باشد).

تذکر این نکته لازم است که مباحثی مثل فحشا، ناسزاگویی، سخن چینی، امر به منکر و نهی از معروف و طعنه زدن نیز از مصادیق لغوهای قولی است ولی چون به مناسبات رابطه تنگاتنگ با برخی لغوهای فعلی در آن مباحث مورد گفتگو قرار می گیرد در اینجا جداگانه راجع به آن ها بحث نمی کنیم.

فصل دوم - لغوهای فعلی

بحث ما راجع به اعراض از لغو است خداوند می فرماید: **والذین عن اللغو معرضون** اعراض از لغو شرط ایمان واقعی است. در مورد لغوهای قولی بحث شد اما لغو فعلی به آن دسته از کارهای بیهوده اطلاق می شود که به غیر از طریق زبان توسط دیگر اعضاء بدن انسان انجام می گیرد مثل دست، پا، چشم، گوش یا قلب و امثال آن.

تقسیم بندی لغوهای فعلی

لغوهای فعلی بر دو قسم است:

1 - لغو فعلی داخلی

2 - لغو فعلی خارجی

لغو فعلی داخلی به آن دسته از لغوها گفته می شود که نمود خارجی و انعکاس و بازتابی به نحو فعلی در خارج از بدن انسان ندارند مثل اینکه انسان علاقه پوچی داشته باشد.

اما لغو فعلی خارجی به آن دسته از لغوها اطلاق می شود که بر خلاف لغوهای باطنی انعکاس و بازتاب در خارج از بدن انسان داشته باشد مثل اینکه فرد ضعیف را برای تصرف اموال او به ناحق کتک بزنند.

چرا به لغوهای داخلی نام فعلی می دهیم؟

اینجا یک سؤال مطرح می شود و آن اینکه اصولاً فعل چیست؟ فعل به معنی کار است، خوب آیا علاقه هم نوعی کار است؟ آیا بغض و عداوت هم کار است؟ آیا محبت و دوستی را می توان کار دانست؟ در پاسخ می گوییم ما به دو دلیل اینها را کار می دانیم و نام فعل بر آنها می گذاریم.

1 - دقت نظری:

عقل انسان با توجه به معنی فعل که کار است به آدمی می گوید خواستن خود، کاری است و نخواستن نیز همینطور و نیز در رابطه با دلیل عقلی به عرف مردم رجوع می کنیم و یعنی عرفاً مردم به این رفتار انسان نام فعل می دهند، مثلاً کسی که در دل خود کینه دیگری را دارد و کینه او را در دل می پروراند می گویند او کار بدی می کند.

2 - دلیل نقلی:

منظور از دلیل نقلی روایات است. ما در روایات می خوانیم **انما الاعمال بالنیات** (71) یعنی اعمال بستگی به نیتها دارد و یا **نیه المومن خیر من عمله و نیه**

الكافر شر من علمه⁽⁷²⁾ یعنی نیت مومن از عمل او بهتر و نیت کافر از عمل او پلیدتر است. با اینکه نیت امری درونی و عمل تجسم خارجی نیت است با این حال نیت را از خود عمل بازتاب آن نیت است مهم تر می شمرد. و این اهمیت نیت را می فهماند. پس دیگر نمی توان حالات روحی و اوصاف باطنی انسان را که منشا اعمال انسان است از نظر دور داشت.

بخش اول: لغوهای فعلی داخلی

1 - حب دنیا

دنیا از نظر لغت از ماده دنو به معنی دانی یعنی پست می باشد و از نظر اصطلاح دو نوع مفهوم می تواند داشته باشد یکی مفهوم ماهیت دنیا و دیگری دنیا در رابطه با فرد انسانها.

تعریف اصطلاحی دنیا

دنیا بنا به مفهوم اول عبارت است از اعیان موجود مثل زمین و آنچه درون و برون آنها است از درخت، حیوان، انسان، جانوران گوناگون، گیاهان رنگارنگ و معادن و دیگر موجودات ارضی.

اما مفهوم دنیا در رابطه با انسان متفاوت است. زیرا این نوع مفهوم برای دنیا به نسبت افراد انسان فرق می کند. هر کس هر آنچه از لذائد (از زمین، از املاک، از باغها و بستانها در رشته کشاورزی یا صنعت و بالاخره هر چه از این دنیا) بهره مند است همان برخورداری، معنی دنیا در برابر او خواهد بود.

انسان دو نوع علاقه می تواند به دنیا داشته باشد:

1 - علاقه قلبی به دنیا.

2 - علاقه بدنی به دنیا.

علاقه قلبی همان محبت به دنیا و دوستی دنیا است یعنی آنچه را از دنیا دارد به آن علاقه مند و به آنها دل بسته است و اما علاقه بدنی به دنیا اشتغال و اقدام انسان به اصلاح امور دنیوی را می گویند. اینجا باید متذکر شوم آنچه مذموم است این علاقه می باشد. اما نوع دوم آن نه تنها منعی ندارد و مذمت نشده بلکه مورد تشویق هم واقع شده است.

برخی آیات و روایات در مورد مذمت حب دنیا

در این زمینه آیات زیادی داریم که به بعضی از آنها اشاره می کنیم. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: **زین الناس حب الشهوات من النساء و البنین و القناطیر المقنوطیر المقنطره من الذهب و الفضة و الخیل المسومه و الانعام و الحرث ذلک متاع الحیوه الدنیا و الله عنده حسن المئاب** ⁽⁷³⁾ یعنی علاقه به شهوتها و لذتهایی که از ناحیه زنان و فرزندان و اموال زیادی از طلا و نقره و اسبان ممتاز و نشانه دار و چهار پایان و کشاورزی است. در نظر مردم جلوه داده شده است که حضرت فرمودند: **العباده سبعون جزئا افضل طلب الحلال** ⁽⁷⁴⁾ عبادت هفتاد جزء است که برترین آن، طلب کردن روزی حلال است. و یا امام صادق علیه السلام رئیس مذهب تشیع می فرماید: **اصلاح المال من الايمان** ⁽⁷⁵⁾ اصلاح کردن امور مالی از ایمان است. و نیز از همان حضرت روایت شده است که فرمودند: **الكاد علی عیاله كالمجاهد فی سبیل الله** ⁽⁷⁶⁾ یعنی کسی که در راه تسهیل ارتزاق اهل و عیالش کوشش کند او مثل مجاهد فی سبیل الله است و نیز همان حضرت فرمودند: **لیس منا من ترک دنیاه لاخرته و لا آخرته لدنیا** ⁽⁷⁷⁾ از ما نیست کسی که دنیایش را به خاطر آخرتش و یا آخرتش را به خاطر دنیا رها کند.

پس اینها که گفته شد دلالت می کند که علاقه بدنی به دنیا مذموم نیست، بلکه لازم است. و آن روایاتی که تشویق می کند تا مسلمان برای خود کسبی داشته باشد و بیکار نباشد نیز موید این سخن است. اما نوع اول علاقه، یعنی علاقه و محبت قلبی به دنیا البته مذموم است.

تقسیم حالات انسان نسبت به مال

انسان نسبت به مال از دو حال خارج نیست یا واجد مال است و یا فاقد مال.

واجد مال نیز خود دو حالت می تواند داشته باشد: اول مساک، دوم انفاق. و خود منفق دو حالت می تواند داشته باشد: یکی اسراف و دیگری اقتصاد.

فاقد مال همچنین می تواند دو حالت داشته باشد: اول قناعت و دوم حرص. خود حریص نیز دو حالت می تواند داشته باشد: اول بلند پروازی در گفتار و دوم طمع به مال دیگران.

حال که ما اجمالا یک تقسیم بندی ارائه دادیم به اصل مطلب می پردازیم و آن اینکه مال چگونه می تواند لغو باشد. مال چگونه می تواند انسان را از هدف خلقت دور کند؟ آن مال کدامین مال است و آن مال چگونه مالکی است؟ اینجا به اختصار بیان می کنیم از دو حالتی که واجد مال دارد کدامیک پسندیده است. حالت دوم یعنی انفاق حالت خوبی است چون امساک به معنی خودداری کردن است و در رابطه با مال به معنی خودداری از بخشش و کمک مالی به دیگران است که این امر مذموم می باشد، ولی نفاق که نقطه مقابل امساک است امری پسندیده است. اما نه به طور مطلق بلکه در صورتی این عمل را شایسته می خوانیم که در آن اعتدال که همانا معنی لغوی اقتصاد است رعایت شده باشد. یعنی اسراف در انفاق پسندیده نیست و در قرآن مجید هم به این امر اشاره شده

است. و اما فاقد مال و آن کسی که از مال دنیا به حد کفایت و اعتدال ندارد حالت اول برای او پسندیده است که همانا قناعت باشد. ولی حرص در هر دو حالت چه بلند پروازی در گفتار از نظر کسب مال و چه از نظر طمع به آنچه در دست دیگران است هر دو حالتش مذموم و ناپسند است. حال که اجمالا در این مورد مطالبی بیان شد می پردازیم به اینکه خود مال آیا ممدوح است یا مذموم؟ در این زمینه آیات و روایات زایدی داریم که در اینجا بخشی از آنها را بیان می کنیم. البته آیات و روایات هم در زمینه ذم مال و هم در زمینه مذح آن وجود دارد که ما از هر دو دسته این آیات و روایات نمونه هایی را بیان می کنیم.

برخی آیات و روایات ذم مال

خداوند می فرماید: **یا ایها الذین آمنوا لاتلکهم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله و من یفعل ذک فاولئک هم الخاسرون** ⁽⁷⁸⁾ ای کسانی که ایمان آوردید اموال و دارائی ها و اولاد شما مبادا شما را از خدا غافل کند که در این صورت شما از خاسرین و زیانکاران هستید و نیز می فرماید: **واعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه و ان الله عنده اجر عظیم** ⁽⁷⁹⁾ و بدانید که اموال و اولاد شما وسیله آزمایش هستند و به درستی خداست که نزد او پاداش بزرگی است و نیز می فرماید: **المال و البنون زینه الحیوه الدنیا و الباقیات الصحالات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا** ⁽⁸⁰⁾ مال و دارائی دنیا و فرزندان، اینها زینت و زیور حیات دنیایی هستند و آن چیز که نزد خدا بهتر است باقیات صالحات و اعمال شایسته شماست و نیز در آیات زاید دیگری مذمت هایی راجع به مال دنیا هست مثلا می فرماید: **الذی جمع مالا و عدده یحسب ان ماله اخلده کلا لینبذن فی الحطمه و ما ادریک ما الحطمه** ⁽⁸¹⁾ آن کسی که مال را جمع کرده و شماره نموده (بی حساب و کتاب راجع به مشروعیت آن) خیال می کند مال دنیا او را همیشگی در این جهان

پایدار می دارد اما چنین نیست و او هر آینه دقیقا در حطمه (از مراتب دوزخ) پرتاب می شود و تو چه می دانی که حطمه چیست. و در آن دیگری می فرماید: **الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم** ⁽⁸²⁾ کسانی که طلا و نقره (پول رایج آن روز) را می اندوزند و آن را در راه خدا انفاق نمی کنند آنها را به عذاب عظیم بشارت بده. اینها برخی از آیاتی بود که دلالت بر مذمت مال داشت. اما روایاتی نیز در این زمینه به عرض می رسانیم. نبی اکرم اسلام ﷺ می فرماید: **لکل امه عجل و عجل هذه الامه الدینار و الدرهم** ⁽⁸³⁾ برای هر امتی یک نقطه نابودی است و نقطه نابودی امت اسلامی در دینار و درهم (پول رایج آن روز) می باشد و نیز از ایشان روایت شده است که: **ان الدینار و الدرهم هلکا من قبلکم و هما مهلکاکم** ⁽⁸⁴⁾ دینار و درهم (طلا و نقره پول رایج آن روزگار) آن کسانی را که قبل از شما بوده اند هلاک کرده و هم اینها شما را نیز به هلاکت می رساند. و اما در زمینه مدح مال نیز آیات و روایاتی داریم که برخی از آنها را بیان می کنیم.

برخی آیات و روایات مدح مال

در مورد مدح مال خداوند می فرماید: **و یمدکم باموال و بنین** ⁽⁸⁵⁾ خداوند شما را به وسیله اموال و فرزندان کمک و مدد کند. به تعبیر دیگر اموال فرزندان، وسیله امداد و یاری خداوند به بشر است. بدیهی است وسیله امداد الهی وسیله خوبی است که آن مال و فرزند است. پس این خود مدحی در خصوص مال محسوب می شود. در این زمینه به روایتی نیز اشاره می کنیم. رسول گرامی اسلام ﷺ و سلم می فرماید: **نعم المال الصالح للرجل الصالح** ⁽⁸⁶⁾ بهترین مال نزد بهترین مرد است. و از طرفی کلا باید گفت وقتی صدقه، ضیافت، سخاوت، حج و امثال آنها اعمالی هستند که در روایات و آیات مختلف به عنوان اعمال

شایسته معرفی شده اند پس مال، که وسیله رسیدن به این اعمال است نیز نیکوست چون وسیله رسیدن به خیر، خود نیز خیر است. و آن روایات که دلالت بر خوبی صدقه سخاوت و بخشش دارد دلالت بر خوبی مال نیز دارد چه آنکه بدون داشتن مال نمی توان به این نیکی ها رسید و وصول به سوی اینها بدون وجود مال ممکن نیست. ولی ما چگونه باید بین اینها جمع کنیم. آیات و روایاتی راجع به مدح مال و آیات و روایاتی راجع به ذم مال بیان کردیم. لیکن باید دید چگونه می شود بین این آیات و روایات را جمع کرد اینجاست که متذکر یک نکته می شویم.

حالاتی که مال می تواند داشته باشد

مال ممکن است دو حالت داشته باشد:

1 - وسیله به سوی مقصد صحیح باشد یعنی سعادت اخروی و آن به سه وسیله حاصل می شود.

الف: فضائل نفسیه ب: فضائل بدنیه ج: فضائل خارجیه.

2 - وسیله به سوی مقاصد فاسده باشد.

بنابراین تمام آیات و روایات مدح مال را متوجه حالت اول مال می کنیم. زمانی که مال وسیله به سوی مقصد صحیح که همان سعادت اخروی است باشد در این حالت مال بسیار خوب است. تحصیل این سعادت از سه طریق ممکن است. یکی فضائل نفسیه و صفات عالی درونی، دیگری با فضائل بدنی مثل عباداتی چون نمازهای مستحبی، دیگری فضائل خارجیه که تمام این فضائل خارجیه بستگی مستقیم به وجود مال دارد و بدون آن ممکن نیست تذکر این نکته لازم است که مراد از مال، مال حلال است و الامال حرام چیزی جز زر و بال نیست. **انما يتقبل الله من المتقين .** (87)

و بعد کلیه آیات و روایات مربوطه به ذم مال را باید متوجه بخش دوم نمود یعنی وسیله قرار گرفتن مال برای رسیدن به مقاصد فاسده، مثل سد کردن راه خدا، کمک به دشمنان دین، اشتغال به مکاسب حرام و امثال آن.

غوائل و فوائد مال

مال و دارائی برای انسان منافی دارد ولی بی ضرر هم نیست. نام مضرات آن را غوائل مال و نام منافع آن را فوائد مال گذارده اند. این مضرات و منافع در رابطه با اشخاص مختلف و میزان دارائی و اموال آنها تفاوت می کند. یعنی غوائل و فوائدی که از مال بیان می کنیم اینطور نیست که نسبت به تمام افراد با هر میزان دارائی و مال یکسان باشد بلکه باید گفت این مضرات و فوائد نسبت به افراد و اموال و نوع آنها متفاوت است. لیکن ما فهرست وار با توضیحات لازم این دو خاصیت مال را بیان می کنیم.

غوائل مال

غوائل مال بر دو بخش تقسیم می گردد اول غوائل دنیوی و دوم غوائل اخروی.

و اما غوائل دنیوی مال می تواند هشت مورد باشد:

الف: خوف:

کسی که از مال دنیا بهره داشته باشد به میزان دارایی، خوف تلف آن را دارد. یعنی به هر میزان دارایی و اموال متعلق به او افزایش یابد خوف از نابودی آنها بیشتر می شود. این هراس امری طبیعی و عادی است وقتی انسان علاقمند به مال و جمع آوری آن شد و ارزش خود را در ازدیاد آن دید بعد ملاحظه کرد تمام وجود و ارزشش، وابسته به مال است و با تلف آن از بین می رود این شخص نمی تواند خوف و ترس از کم شدن و یا نابود شدن اموال خود را

نداشته باشد. پس دارنده مال در هراس از کم شدن ملا، ضرر و زیان، دستبرد سارق، اقدامات کلاهبرداران، نوسانات بازار و... بسر می برد.

ب: حزن:

دارنده مال به محض کم شدن میزانی از ثروتش و یا بروز پیشامد ناگواری که باعث از بین رفتن مال او شود محزون می گردد. یک ضرب المثل داریم که وقتی کسی ناراحت می شود به او می گویند مگر کشتی هایت غرق شده است یا مال التجاره ات را سرقت کرده اند.

حزن، محصول اتفاقاتی است که به طور ناگوار برای دارنده مال پیش می آید. وقتی مجبور است ضرر بدهد، وقتی خسارتی شامل حالش شود، وقتی بخشی از اموالش در حوادث قهری نابود گردد و... همینطور دچار حزن و اندوه خواهد بود و جالب تر از این بسیاری از این افراد قبل از بروز حادثه ای که به زیان آنها بیانجامد نیز ناراحتند، یعنی در حزن بسر می برند که نکند در آینده چنین اتفاقاتی رخ بدهد.

ج: هم و غم:

شخصی که دارای اموال است از استراحت و آسایش خاطر به دور است. همیشه باید در فکر اموال و معاملات و محصولات و کارآیی افراد زیر دست و امثال آن باشد، نمی تواند آسوده خاطر زندگی کند. برای چنین افرادی اگر بهترین غذا و آشامیدنی در کامشان باشد ولی چون اعصاب آسوده و خیال راحت و آسایش افکار ندارند، راحت نیستند. اینها باید شبانه روز هم و غمشان در امور مالی و دنیوی و بدون داشتن استراحت واقعی بگذرد.

د: پریشانی خاطر:

یکی دیگر از غوائل مال تفرق خاطر است. تفرق خاطر و یا حواس پرتی یا پریشانی خاطر که در بین مردم رایج است می تواند یکی از آثار داشتن مال باشد. آن هم بالاخص اگر مال و اموال فراوان و صاحب آن نیز از این جهت در اضطراب باشد. لذاست که در بسیاری موارد ثروتمندان آرزوی یک روز فقراء را دارند.

ه: سوء عیش:

در دنیا یک دسته لذائذی موجود است که هر کس از آنها بهره نمی برد. مثلا صفا سادگی، صفای دل و روح نعمت و لذتی از لذائذ دنیا است، یکدلی و صمیمیت نیز همینطور است. این عیش ها و لذتها برای ثروتمندان آن چنانی، کمتر حاصل می گردد.

لذتی را که یک خانواده کم بضائت بر سر سفره ای که طعام آن غذایی ساده است می برند، آن خنده و تبسم برخواسته از صفای درونی آنها و آن راحتی و عدم تشویش حواس در کدام سفره پرزرق و برق ثروتمندان یافت می شود؟! و: تعب در کسب و حفظ مال:

یک نفر که دنبال جمع آوری و تحصیل مال است قاعدتا در تعب و زحمت برای تحصیل آن می باشد و خود را به زحمت می اندازد. با تاسیس اینجا و با شرکت در آنجا و با سهم شدن در کجا و... خود را به زحمت می اندازد تا بدینوسیله کسب مال کند و از طرفی دیگر خود را به زحمت مضاعف می اندازد تا این اموال کسب شده محفوظ بماند. خوب معلوم است کسب و تحصیل و حفظ و نگهداری مال امری است مشکل که زحمت آن بر دوش دارنده آن است. ز: مواجهه با حسودان:

یکی از صفات خبیثه، حسد است، در جوامع مختلف افراد حسودی هستند که نمی‌توانند ببینند کسی دارای مال و ثروت است. این حسودان در برخی حالات، طمع به مال دیگران دارند و این حالت آنها است که به حال ثروتمندان مضر است و آنها باید در صدد دفع شر این افراد از خود باشند و چه بسا اینگونه افراد حسود از روی حسادت خود، نسبت‌های ناروایی هم به اینگونه افراد بدهند و باعث ضرر به عرض و آبروی آنها نیز بگردند که این نیز خود، دفاع لازم دارد و دارنده مال باید در صدد اینگونه دفاع از خود هم باشد.

ح: دفع شر ظالمین:

در جوامع مختلف همیشه افراد زورگو و ظالمی بوده‌اند که قصد استثمار مردم را داشته‌اند، ثروتمندان زیر دست هم مجبور بوده‌اند به خاطر حفظ مال خود یا پا در رکاب آنها بنهند و از یاران و مددکاران آنها باشند و یا از ترس مال خود را پنهان کنند و بنابراین باید همیشه در فکر دفع شر اینگونه افراد باشند.

اینها که تا به حال بیان کردیم غوائل دنیوی مال بود حالا به بحث در مورد غوائل اخروی مال می‌پردازیم.

غوائل اخروی مال

الف: خرج کردن مال در جهت معصیت خداوند:

اگر کسی مال خود را در جهت معصیت خداوند مصرف کند بدیهی است باعث عذاب اخروی خود شده است. چه اینکه بهترین وسیله معصیت و فراهم شدن مقدمات آن وجود ثروت است.

ب: مصرف مال در تنعم از مباحات و عادت به آن:

انسان مال خود را جهت خوشگذرانی های آنچنانی مصرف کند و به این خوشگذرانی ها عادت پیدا کند به طوری که اگر مال از دست رفت برای ادامه آن تنعم و بهره بری از لذائذی که به آنها عادت کرده مجبور شود به حرام بیفتد، در این صورت این مال باعث عذاب اخروی شده است.

ج: مشغول شدن به اصلاح امور دنیوی و غفلت از آخرت:

اگر مال موجب شود انسان از آخرت خود غافل شود و صرفا به دنیا و آنچه در دنیاست بپردازد این بدترین آفت و غائله مال به شمار می رود. اگر انسان نتواند به بعد معنوی و به رشد روحی خود توجه پیدا کند و همواره در بعد مادی و دنیوی غوطه ور شود این نهایت بدبختی او خواهد بود. در روایتی نقل شده است یکی از صحابه پیامبر فقیر بود در زمان فقر جزء اولین نفراتی بود که وارد مسجد می شد و در صف نماز جماعت پشت سر رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نماز جماعت می خواند. اما پس از مدتی با یک سرمایه ای که پیامبر در اختیار او گذاشت به یک دامداری وسیعی دست یافت. کم کم دیدند که او کمتر به مسجد می آید تا این که کاملا مسجد را ترک کرد تا زمانی که آیه مربوط به زکات نازل شد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کسی را مأمور کرد تا او را مالیات شرعی بگیرد، او از پرداخت مالیات استنکاف کرد و گفت من برای تحصیل مال زحمت کشیده ام چرا باید زکات به پیامبر بدهم!! ببینید مال چقدر انسان را از مرحله پرت می کند و غافل می سازد.

بعد پیامبر سرمایه خود را از او باز پس گرفت و اتفاقا وضع مالی او مجددا خراب شد تا مثل روز اول فقیر گشت، آنگاه دوباره راه مسجد پیشه کرد و مومن شد. پس یکی از غوائل اخروی مال ایجاد غفلت از آخرت است.

در این زمینه از حضرت عیسی ابن مریم علیه السلام روایت شده است: فی المال ثلاث آفات ان یاخذه من غیر فقیل ان اخذه من حله قال یضعه فی غیر حقه فقیل ان وضعه فی حقه قال یشغله اصلاحه عن الله ⁽⁸⁸⁾ یعنی در مال سه نوع آفت است اول اینکه مال را از راه حلال به دست آری کسی گفت اگر از راه حلال به دست آورده بود چه؟ فرمودند اینکه در آنجایی مصرف کنی که نباید مال را به مصرف برسانی کسی گفت اگر درست و صحیح به مصرف رسانده شود چگونه است؟ حضرت جواب دادند اینکه مال و اصلاح امور آن انسان را از یاد خدا غافل می سازد.

فوائد مال

فوائد مال هم دو نوع است: 1 - فوائد دنیوی 2 - فوائد دینی.

اما فوائد دنیوی مال عبارت است از:

الف: خلاص از ذل سؤال:

کسی که دارای مال است دیگر نیازی به درخواست کمک از مردم ندارد و از این ذلت رهایی می یابد.

ب: دوری از حقارت فقر:

خود فقیر در میان مردم ذلت است. کسی که فقیر نباشد دیگر این ذلت و حقارت در مورد او نخواهد بود.

ج: رسیدن به عز و مجد در بین مردم:

مردم به کسی که دارای مال باشد احترام می گذارند. مال سبب عزت، مجد، جاه، جلال دارنده آن می شود، این هم یکی دیگر از فوائد مال است. (گر چه احترام به کسی صرفاً از این جهت که ثروتمند است صحیح نیست).

د. کثرت دوست و یار:

مادامی که کسی دارای اموال و دارایی بسیار باشد دوست و یار او نیز به همان نسبت اضافه می شود. افراد زیادی اطراف او را می گیرند و به او احترام می گذارند و به او اظهار اخلاص و دوستی می کنند و به او امداد و کمک می نمایند. گر چه قول شاعر:

معیار دوستان دغل روز حاجت است قرضی برای تجربه از دوستان طلب
و یا به قول سعدی:

این دغل دوستان که می بینی مگس‌انند گـرد شیرینی
و: حصول وقار و کرامت:

کسی که دارای مال و اموال باشد می تواند در میان مردم به طور موقر و سنگین، محترمانه با کرامت و بزرگواری زندگی کند و این نیز از فوائد دنیوی مال است.

اما فوائد دینی مال عبارتند از:

الف: انفاق بر خود در عبادات:

ثروتمند می تواند به وسیله مالش بر خودش جهت عبادت انفاق کند. مثلاً حج برود، جهاد مالی کند، زیارت مستحبی برود، و امثال آنها.

ب: انفاق بر دیگران:

ثروتمند و دارنده مال می تواند به دیگران هم انفاق کند مثل اینکه گرسنه ای را سیر نماید یا برهنه ای را بپوشاند، برای کسی مسکن تهیه کند، مخارج ازدواج جوانان را فراهم سازد، مدرسه سازی کند، صدقه بدهد و امثال اینها.

راه خلاصی از غوائل مال

حال این سؤال مطرح می شود چه کنیم که از غوائل مال دنیوی و اخروی مال در امان باشیم.

اینجاست که در جواب باید گفت سه عامل در دوری از غوائل مال موثر است:

1 - شناخت مقصود از مال و خلقت آن و علت نیاز به مال که باعث می شود علاقه قلبی به مال پیدا نشود.

2 - مراعات در جهت در آمد و کسب مال که از راه حرام نباشد که باعث می شود تکاثر در اموال پیدا نشود.

3 - مراعات در جهت خرج و مصرف صحیح و بمورد و انجام کلیه واجبات مالی که باعث می شود فاصله طبقاتی در اجتماع کمتر شود.

با رعایت سه موضوع یاد شده و عمل به آنها یعنی توجه به اینکه مال چیست چرا خداوند آن را خلق کرده؟ چرا در اختیار من قرار داده؟ من در مقابل این نعمت چه وظیفه ای دارم؟ و مراعات در دخل و خرج آن انسان از غوائل دنیوی و اخروی مال دور می شود.

ما همانطور که در بحث لغوهای فعلی بنا داشتیم ضد خاص هر یک از لغوها را بیان کنیم و به تشریح آن پردازیم اینجا نیز بنا داریم به ضد خاص حب دنیا و حب مال پردازیم. ضد خاص حب دنیا و حب مال که از شعب حب دنیا است زهد می باشد. ما واژه زهد را بسیار شنیده ایم و به افراد زیادی هم شاید زاهد گفته ایم اما باید دید زهد چیست و زاهد کیست؟

اینجا ما ابتدا تعریفی که علماء اخلاق در این زمینه دارند را بیان می کنیم.

تعریف زهد

زهد عبارت است از عدم راه بسوی دنیا قلبا و ترک آن با جوارح مگر به قدر ضرورت بدن و نیز دروی از متاع دنیا که متاع دنیا می تواند شامل اموال و منصبها و مانند آن باشد.

ما قبلا در بحث حب دنیا گفتیم انسان دو نوع رابطه و علاقه می تواند به دنیا داشته باشد یکی علاقه قلبی و دیگری علاقه بدنی. آنجا مشروحا بیان داشتیم این علاقه قلبی به دنیا که مذموم است والا علاقه بدنی به دنیا اقدام به اصلاح امور دنیوی باشد، هیچ مذمتی ندارد. زهد یکی از درجات عالی معنویت است که کسی که می خواهد بدان مرتبه نائل شود باید برای تحصیل رضای خدای از بعضی از لذات مشروع هم تا حدی دست بکشد. اینجاست که موضوع با مسئله ریاضت دنیوی مثل کسی که می خواهد مرتاز شود تفاوت پیدا می کند. یک مرتاز با اینکه از نظر قانون و شرع حق استفاده از نعم دنیوی را دارد، مع الوصف خودش برای رسیدن به آن وصف مرتازی ریاضت می کشد، پس بین مسئله زاهد و مرتاز تفاوت وجود دارد. یک مرتاز می تواند بدون داشتن هدف الهی و معنوی مرتاز باشد و ریاضتهای فراوان را هم متحمل شود، اما یک زاهد ابدا چنین نیست و تنها با وجود هدف الهی است که لفظ زاهد بر کسی صدق می کند. یک مرتاز در راه ریاضت خود ممکن است اعمال خلاف شرع هم انجام دهد، مثل تحمل مشقتهایی که تحمل آن جایز نیست که اینها چنین سختیایی را نیز به بدن خود هموار می کنند. یک ریاضت کش به این معنی، گاهی سه شبانه روز یا بیشتر بدن خود را بطور وارونه به درختی آویزان می کند، خوب از نظر شرع اسلام آیا بر این شخص نماز واجب نبوده است، آیا انجام این عمل و ترک نماز، خلاف شرع نیست. پس می بینیم ریاضتهای این چنینی ممکن است باعث انجام بعضی اعمال شود که حرام است یا باعث ترک بعضی از اعمال شود که

انجام آن واجب و ترک آن نیز حرام است. اما زهد با توجه به هدف و مبدا معنی پیدا می کند به قول سعدی می گوید:

یا رب دل پاک و جان آگاهم ده آه شب و ناله سحرگامم ده
در راه خود اول زخودم بیخود کن بیخودم زخود خود راهم ده
زاهد واقعی کسی است که دیوانه معبود خود و عاشق الله باشد و در راه او
خودی را نشناسد. یک زاهد واقعی بر خلاف یک راهب یا راهبه (رهبانیت در
مسیحیت معمول است) هیچگاه جهاد فی سبیل الله دور نمی ماند و لذاست که ما
حضرت علی علیه السلام و یاران مخلص او را با لقب زاهدان شب و شیران روز می
شناسیم که به حق نیز این چنین هستند، بنابراین زهد با جهاد کاملاً سازگار
است. زهد به معنی سر فرو بردن در زرخدان و بی حرکت بودن نیست و به معنی
عبادت تنها هم نیست. نمونه بارز زاهد واقعی امیر مومنان علی علیه السلام است. ما
می بینیم به حسین علیه السلام خبر می دهند که پدرتان در نخلستان از حال رفته
وقتی حسین علیه السلام به آنجا می روند می بینند پدرشان از فرط عبادت و خضوع
و خشوع در مقابل خداوند به حالت اغما و بی هوشی دچار شده در حالی که
پیشوای مومنین و حاکم مطلق مسلمین است، در همان حال برای به دست
آوردن دل کودکان یتیم و خندان آنها با کودکان هم بازی می شود و نیز همین
علی علیه السلام است که در میدان نبرد مثل شمشیر می زند و در حالی که بدن او
مانند آبکش سوراخ سوراخ شده مع الوصف اذن نشستن و از پا افتادن به خود
نمی دهد. شجاعت و دلاوری و جوانمردی در کنار عبادت و بندگی این زهد
واقعی است و لذا نثار جان در راه خدا اثنای درجات زهد است و چه خوش
گفته است شاعر:

آن کس که توراشناخت جانرا چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را چه کند
اما زهد دارای مراتب و درجاتی است که ما سعی می کنیم آنها را به اختصار
بیان کنیم.

درجات زهد

زاهد و زهد مراتب و درجاتی دارند که ما با استفاده از بیان علماء بزرگ
اخلاق به آن اشاره می کنیم.

الف: درجات افراد زاهد

1 - زهد مطلق:

زاهد در این درجه کسی است که از هر چه غیر از خدا باشد اعراض و فقط
رو به سوی خدا می کند که او را زاهد می گویند. توضیحا باید گفت زاهد واقعی
و زاهد مطلق آن زاهدی است که به آنچه غیر از خداست نپردازد و فکر غیر
خدایی در ذهن او راه نیابد و هر چه می بیند و می شنود و می گوید خدا باشد
و بس. فانی در معبودش باشد. این زاهد مطلق و زهد واقعی است که خدا را
برای خدا می خواهد.

2 - دوری از دنیا و عدول از آن به سوی خدا و معبود:

این رتبه دوم زاهد است که اعراض و دوری او از ما سوی الله نیست، بلکه از
دنیا است. از دنیا چشم می پوشد و به معبود رو می کند. البته وقتی می گوئیم از
دنیا چشم می پوشد منظورمان این است که از همه آنچه در دنیا است چشم
پوشد و هیچگونه علاقه قلبی به دنیا و ما فیها نداشته باشد. فقط خدا را بنگرد و
به کل دنیا پشت کند ولی گوشه چشمی هم به اجر و پاداش اخروی داشته باشد.

3 - دوری از دنیا و عدول به سوی آخرت:

رتبه سوم زهد این رتبه است که کسی از دنیا و موجودات آن چشم پوشد و علاقه ای به آنها نرزد، اما رو به آخرت کند. یعنی توجه او صرفاً به معبود نباشد بلکه توجه او به آخرت و دنیای دیگر و لذات آن دنیا باشد. یعنی به دنیا پشت می کند و به آخرت اقبال نماید که این رتبه سوم زهد است.

4 - دوری از دنیا و عدول به آخرت از ترس عذاب الهی و یا طمع به

بهشت:

آخرین مرتبه از مراتب زهد این مرتبه است که انسان چشم از دنیا پوشد و طمعی به دنیا نداشته باشد و علاقه به دنیا را از بین ببرد، اما به طمع آنکه خداوند در قبال آن به او بهشت عنایت کند یا از خوف اینکه خداوند او را در دوزخ بیاندازد. این نوع رابطه با خدا پایین ترین مرتبه زهد است و لذاست که می بینیم حضرت علی علیه السلام در مناجاتش می فرماید: خداوندا من تو را می ستایم اما نه بهر طمع به بهشت تو و معصیت تو را انجام نمی دهم اما نه از بهر دوری از دوزخ، بلکه به خاطر حالت مذکور دوری و ترک دنیا موجود است. اما در هر یک از این چهار حالت که ذکر شد این انگیزه زاهد است که درجات را تغییر می دهد. پس باید توجه داشت که زاهد نمی تواند اقبال به دنیا داشته باشد چون ترک دنیا وجه مشترک تمام مراتب زهد است. یعنی زاهد نمی تواند به بعضی از دنیا اقبال و به بعضی دیگر ادبار کند چون در این صورت او دیگر زاهد نیست، نکته دیگری که باید متذکر شوم این است که تارک دنیا با تفاضیل که گفته شد به شرطی زاهد است که بتواند به دنیا متمایل شود و او به این جهت که دنیا را پست، دانی، حقیر و بی ارزش می داند آن را ترک کند و این قاعده در هر چهار درجه زاهدین جاری است و استثناء نمی پذیرد. پس مشخص شد اگر

کسی به خاطر عدم مردم به زاهد و عابد بودن، این طریقه را پیشه خود کند قطعا هم از زهد و هم از عبادت بهره ای نبرده است.

اینجا دو تقسیم بندی دیگر نیز وجود دارد که به اعتبار خود زهد است. یکی در رابطه با دنیا و دیگری به اعتبار متروکات.

تقسیم بندی زهد بنا به اعتبار دیگر

ب: به اعتبار ترک دنیا نیز خود زهد تقسیماتی دارد:

1 - زهد در دنیا همراه علاقه به دنیا:

یعنی زاهد ضمن اینکه به دنیا پشت می کند، علاقه به سوی آن دارد ولی نفس خود را کنترل می کند و با مجاهدت و مشقت پیگیر، از دنیا دوری می کند و علاقه خود را تحت الشعاع قرار می دهد که به این نوع از دسترسی به زهد تزه می گویند.

2 - زهد در دنیا بدون علاقه به دنیا:

به این ترتیب که زاهد اصولا برای دنیا ارزشی قائل نیست تا میلی به سوی آن داشته باشد. او دنیا را حقیر و کوچک می شمرد و آن را پست می داند، از طرفی طمع به لذات اخروی دارد و زهد پیشه می کند که این نوع زهد پیشه کردن برای او مشقتی ندارد.

3 - زهد در دنیا با شوق و ذوق و علاقه:

این نوع افراد زمانی که در حال ترک دنیا هستند، گویی هیچ اتفاقی نیفتاده، یعنی اصولا ترک دنیا و پشت کردن به آن برای او حادثه ای محسوب نمی شود، زیرا اصولا دنیا را پوچ و هیچ می دانند (البته نه به معنی سوفسطائی و ایده آلیسم) و این هیچی و پوچی در مقابل پروردگار جهان که خالق اوست اعتبار پیدا می کند و به دلیل فانی شدن این عبد در خالق است. او به خاطر عشق و

علاقه به پروردگار و شوق وصال، آنقدر از خود بی خود می شود که خود را نیز نمی بیند چه رسد به اطراف خود و مشهور است که **حب الشیء** یعنی **و یصم** و **بغض الشیء** یعنی **و یصم** دوستی و دشمنی با چیزی انسان را کر و کور می کند. آری این گونه زاهدان به خاطر حب به خدا کر و کورند و جز خدا و خالق را نمی بینند و به همین جهت است که به سرزنش دیگران یا مدح آنان توجه ندارند. اینگونه رابطه با خدا را بر اساس عرفان می توان توجیه کرد و این نوع زاهد واقعا عارف است.

درجات زهد در رابطه با مرغوب

ج: زهد به اعتبار یا متروک (بنا به اعتبار چیزهایی که در آن ترک می شود) نیز درجاتی دارد که در اینجا به آنها اشاره می کنیم:

1 - ترک محرمات که همان زهد در حرام است. دوری از محرمات که خود بخشی از لذائد دنیوی هستند نوعی ترک دنیا است و به این نوع زهد، زهد فرضی می گویند.

2 - ترک چیزهایی که حیلت یا حرمت آنها بر او مشتبه می شود نه تنها ترک محرمات بلکه دوری از چیزهایی که حیلت آنها بر او مشخص نیست و نیز در طهارت و نجاست، پرهیز از چیزهایی که طهارت آنها بر او معلوم نیست که نام این زهد را زهد سلامت می گذارند.

3 - زهد از زائد بر قدر حاجت حتی در حلال، یعنی زاهد به بیش از حد حاجت دست نمی بازد و لو آنکه برای او حلال باشد که نام این نوع زهد را زهد عقل می گذارند.

4 - ترک جمیع آنچه نفس انسانی از آن تلذذ و تمتع می جوید، حتی در قدر ضرورت آن از شهوت گرفته تا غضب، از کبر گرفته تا ریاست و از مال و جاه

گرفته تا غیر اینها هم نوعی از زهد است. لازم به ذکر است زمانی این زهد مطلوب و محسن است که در زمینه دوری از شهوات افراط نشود یعنی به محرومیت مطلق منجر نشود.

5 - ترک جمیع ما سوی الله حتی در بدن و نفس خودش و توجه کامل به سوی خداوند جل اسمه که این بالاترین درجه زهد و زاهد و عالی ترین رتبه در متروک و مرغوب آن است و لازم است به عرض برسانم التفات داشتن به بعض ما سوی الله مثل اشتغال به ضروریاتی چون خوردن، پوشیدن، با مردم و در میان آنها بودن و مکالمه با آنها با این رتبه از زهد منافاتی ندارد، چه آنکه زاهد عارف همین اقدامات را نیز برای تحصیل رضای خدا انجام می دهد.

زهد از دیدگاه قرآن و احادیث

خداوند تبارک و تعالی می فرماید: **فخرج علی قومه فی زینته قال الذین یریدون الحیوه الدنیا یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون انه لذو حظ عظیم و قال الذین اوتوا العلم ویلکم ثواب الله خیر لمن امن و عمل صالحا و لایلقیها الا الصابرون** ⁽⁸⁹⁾ یعنی قارون در میان قوم خود در حالتی که زینب آلاتش همراهش بود ظاهر شد آن کسانی که طالب حیات دنیوی بودند، گفتند ای کاش ما هم مثل او مالک آنچه به قارون داده شده است بودیم. به درستی که او صاحب بهره بزرگ و عظیمی است. اما آن دسته که به آنها دانش عطا شده بود گفتند وای بر شما مردمان باد (مگر نمی دانید که) ثواب خدا (تحصیل رضای او) بهتر است برای کسانی که ایمان آورده اند و عمل نیکو انجام می دهد و البته به غیر از صابران این رتبه به کسی داده نمی شود. پس ما می بینیم قرآن کسانی که به مال دنیا و زینت و زیور آن توجه ندارند تمجید می کند و آنها را صاحبان خرد، عقل، علم، دانش و نیز از صابران و شکیبایان معرفی می نماید و این خود

تمدیح از زهد است، زیرا در واقع همان نداشتن علاقه به مال و دنیا است و نیز در این زمینه خداوند می فرماید: **من كان يريد حرث الاخره نزد له في حرثه و من كان يريد حرث الدنيا نوته منها و ما له في الاخره من نصيب** ⁽⁹⁰⁾ یعنی کسی که زراعت آخرت را بخواهد به او برکت می دهیم و در این زراعت می افزایشیم و آن کسی که توشه و زراعت دنیا را انتخاب کند نیز، به او مقداری از آن توشه دنیوی عطا می کنیم لیکن برای سهم و نصیبی در آخرت نیست. ما می بینیم این آیه شریفه هم بیانگر تقدس زهد است، همین مقدار از قرآن بسنده می کنیم و به سراغ روایات می رویم. رسول گرامی اسلام ﷺ در این زمینه می فرماید: **اذا راتيم العبد قد اعطى صمتا و زهدا في الدنيا فاقتربوا منه فانه يلقي الحكمة** ⁽⁹¹⁾ یعنی هنگامی که بنده ای (از بندگان خدا) را دیدید که به او سکوت و زهد در دنیا عطا شده است پس به او نزدیک شوید که او حکمت به شما القاء می کند.

در روایت است که حضرت رسول ﷺ به امیرالمؤمنان علی عليه السلام فرمودند: **يا علي من عرضت له دنياه و آخرته فاختار الاخره و ترك الدنيا فله الجنة و من اختار الدنيا استخفافا بآخره فله النار** ⁽⁹²⁾ یا علی کسی که دنیا و آخرت بر او عرضه شود و او آخرتش را بر دنیا ترجیح دهد و آخرت را اختیار کند و دنیا را ترک گوید بهشت برای اوست. و کسی که دنیا را در حالی که آخرتش را سبک می شمارد اختیار کند برای او آتش است.

برخی روایات در زمینه درجات و اعتبارات زهد

نقل شده است که: **الزهد في الدنيا ثلاثة اخرف زاء وهاء و دال اما الزاء فترك الزينه و اما الهاء فترك الهوى و اما الدال فترك الدنيا** ⁽⁹³⁾ زهد در دنیا سه حرف است زاء و هاء و دال.

زاء به معنی ترک زینت است و هاء به معنی ترک هوای نفسانی است و اما دال به معنی ترک دنیا است.

امام صادق علیه السلام نیز در این زمینه می فرماید: الزهد مفتاح باب الاخره و البرائه من النار و هو ترک کل شیئی یشغلک عن الله من غیر تاسف علی فوتها و لاعجاب فی ترکها و لا انتظار فرج منها و لا طلب محمده علیها و لاعوض منها بل تری فوتها راحه و کونها آفه...⁽⁹⁴⁾

زهد کلید در آخرت و کلید دوری از آتش و نار است. و اما زهد چیست؟ زهد آن است که هر چه تو را از خدا باز می دارد ترک کنی. البته به شرطی که این متارکه از غیر تو را متأسف نکند و تو از این متارکه متعجب نشوی و انتظار فرج و گشایشی هم از این متارکه نداشته باشی و طالب هیچ خیری از این متارکه نباشی و عوضی نیز مطالبه نکنی، بلکه احساس کنی این متارکه برای تو ایجاد راحتی می کند و رابطه با دنیا برای تو آفت است. این حدیث شریف در رابطه با زهد مطلق است، یعنی ما را به بریدن از ما سوی الله و توجه به سوی خالق، آنهم بدون احساس سختی و مشقت تشویق می کند.

تتمه ای در بحث غنا و فقر

الف: غنا

غنا عبارت است از موجود بودن تمام چیزهایی که از اموال دنیا به آن نیاز است. البته این حداقل مراتب غنا است. مثلا اگر کسی منزل مسکونی، ماشین و تلفن داشته باشد و نیازهای خوراکی و پوشاکی اولیه خود و خانواده اش را دارا باشد این پایین ترین مرتبه غنا است. و واضح است که غنا می تواند مراتب بسیار زیادی داشته باشد تا آنجا که شخصی بر اکثر اموال دنیا تسلط پیدا کند، مثل ملوک و شاهان زیادی که این چنین بوده اند. پس برای غنا نمی شود

مراتب خاصی را بر شمرد. زیرا به مقدار تنوع ثروت ها غنا نیز مراتب دارد، اما شخص غنی مراتبی دارد که ما آن مراتب را به عرض می رسانیم.

مراتب شخصی غنی

کسی که غنی است به سه اعتبار حالات مختلفی پیدا کند:

الف: به اعتبار تحصیل مال.

ب: به اعتبار نوع مال.

ج: به اعتبار خرج مال.

شخصی غنی از نظر تحصیل مال از دو حالت خارج نیست:

1 - غنی حریص: چنین شخصی سعی وافر در جمع آوری مال و دست آوردن آن می کند به طوری که دائما در تعب و نا آرامی و ناراحتی برای تحصیل مال به سر می برد و ضمنا از اینکه احیانا این مال از دست او خارج شود ناراحت شده و شدیداً آزرده خاطر می گردد.

البته ممکن است کسی برای کسب مال زحمتی نکشد و کوششی به خرج ندهد و مال وافری هم به دست او بیاید اما حالت روحی حرص برای جمع آوری مال را داشته باشد. به این شخص هم غنی حریص می گویند چون میزان، حرص و ولو جمع آوری مال دنیا می باشد.

2 - غنی راضی و قانع: چنین شخصی هیچ تعب و نا آرامی در طلب مال ندارد و چنان نیست که اگر مال دنیا را به دست آورد خرسند و در غیر آن صورت ناخشنود باشد و اگر این مال را از دست داد دگرگون و ناراحت نمی شود. ولی اگر مالی به دست آورد راضی و شکرگزار است. این رضایت و عدم دگرگونی یا به علت عدم تفاوت وجود و یا عدم وجود مال نزد او است، یا گر چه وجود مال را بر عدم آن برتر می شمرد ولی علاقه قلبی به آن ندارد.

ب: حالات شخص غنی به اعتبار نوع مال:

از این جهت نیز غنی از سه حالت خارج نیست.

1 - اینکه مالی را کسب کرده مطلقاً حلال است.

2 - اینکه آن مال مطلقاً حرام است

3 - اینکه بعضی از آن مال حلال و بعضی از آن حرام است.

ج: مراتب شخص غنی به اعتبار خرج مال:

از این جهت نیز غنی دو حالت دارد:

1 - امساک از انفاق: حتی در حقوق واجب شرعی یعنی از پرداخت پول و

انفاق مال به کلی خودداری می کند، حتی نفقه واجب النفقه خود و یا واجبات

مالی مثل خمس، زکات و امثال آن را هم نمی پردازد.

2 - انفاق از اموال: به خلاف حالت اول غنی انفاق می کند. (البته انفاق

مراتبی دارد که پایین ترین مرتبه آن پرداخت حقوق واجب شرعی است و

بالاترین آن بذل و بخشش مازاد بر اقل مراتب غنا است به طوری که اگر بیشتر

از آن ببخشد خود او به فقر مبتلا می گردد.)

حال که تا اندازه ای با غنا و مراتب شخص غنی آشنا شدیم می پردازیم به

اینکه غنا امر پسندیده ای است یا نه؟

ذم غنا

کلیه اقسام غنا غیر از آن قسمتی که به عرض می رسانیم مذموم است. در

این زمینه آیات و روایاتی موجود است که چند مورد را به عرض می رسانیم. از

جمله خداوند تبارک و تعالی فرمود: **ان الانسان لیطغى ان راه استغنى** ⁽⁹⁵⁾ می

بینیم که چگونه خداوند غنا را وسیله طغیان انسان و خود فراموشی او معرفی

می کند و غنا را سبب غالب شدن هوای نفسانی انسان و وسیله تمرد او از امر

پروردگار و طغیان او بر می شمرد و همین طغیان است که نتیجه اش می شود این انسان لربه لکنود⁽⁹⁶⁾ همین طغیان است که موجب عتاب می شود یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم⁽⁹⁷⁾ در روایات نیز به این امر اشاره شده است.

از جمله این روایت که از رسول گرامی اسلام ﷺ نقل شده که از حضرت سؤال شد ای امتک اشر قال الاغنيا⁽⁹⁸⁾ کدام طبقه از امت تو شرورترند؟ حضرت فرمود اغنیاء. و نیز از همان حضرت روایت شده که به بلال فرمودند: الق الله فقیرا و لاتلقیه غنیا⁽⁹⁹⁾ خداوند را در حال فقر ملاقات کن نه در حال غنا. همچنین حضرت فرموده است: یدخل فقراء امتی الجنة قبل اغنیائهم بخمساه عام⁽¹⁰⁰⁾ یعنی فقراء امت من پانصد سال قبل از ورود اغنیاء آنها به بهشت وارد می شوند. روایتی دیگر نیز در این زمینه هست که حضرت یصلطه المیلعلی او فرمودند: اطلعت علی الجنة فراءیت اکثر اهلها الفقراء و اطلعت علی النار فراءیت اکثر اهلها الاغنیاء⁽¹⁰¹⁾ یعنی من بر بهشت واقف شدم اکثر اهل آن را از فقرا دیدم و بر دوزخ واقف شدم و اکثر اهل آن را از اغنیاء دیدم. از طرفی در روایت آمده که خداوند به حضرت موسی ﷺ خطاب کرد یا موسی: اذا رایت الفقرا فقل مرحبا بشعار الصالحین و اذا رایت الغنی مقبلا فقل ذنب عجلت عقوبته⁽¹⁰²⁾ یعنی خداوند خطاب به موسی فرمود یا موسی زمانی که دیدی فقر به تو روی آورده است بگو مرحبا و احسنت و مبارک باد. چه آنکه فقر شعار شایستگان و نشانه آنهاست و زمانی که دیدی غنا به تو روی آورده است بگو این گناهی است که در عقوبت آن تعجیل گردیده است. همچنانکه در خبر دیگری آمده است که: انه ما من یوم الا و ملک ینادی من تحت العرش یا بن آدم قلیل یکفیک خیر من کثیر یطغیک⁽¹⁰³⁾ یعنی هیچ روزی نمی گذرد مگر آنکه یک ملک از تحت عرش ندا می دهد ای فرزند آدم (ای انسان) مال کمی که تو را کفایت کند بهتر است از

ثروت زیادی که تورا به طغیان افکند. از حضرت عیسی علیه السلام روایت شده است که فرمودند: **بشده یدخل الغنی الجنه** ⁽¹⁰⁴⁾ خیلی به سختی و ندرت افراد غنی وارد بهشت می شوند.

غنای محسن

حال ببینیم که آیا غنائی که عاری از آفت باشد داریم یا خیر؟ و اگر داریم کدام است؟ باید گفت به جز غنای حاصل از حلال، که شخص غنی، واجبات مالی خود را ادا می کند و مازاد بر نیاز خود را نیز در راه مصارف صحیح و مشروع انفاق کند بقیه موارد مذموم است.

ب: فقر

فقر عبارت است از نبودن آنچه بدان نیاز است. پس اگر کسی آنچه را که به آن نیازمند نیست را نداشته باشد فقیر نیست. اینجا بد نیست یادآور شوم متعلق نیاز فقط مال نیست.

فقیر و غنی و تمام موجودات ممکن الوجود، نیازمند هستند و عمده نیاز آنها احتیاج به دوام وجود است این را به عنوان جمله معترضه عرض می کنم که وجوب و رابطه وجوبیه آن است که نسبت محمول بر موضوع ضروری باشد و عدم این نسبت ممکن نباشد مثل نسبت یگانگی برای خداوند. و رابطه امتناعیه آن است که نسبت محمول به موضوع غیر ممکن و ممتنع باشد مثل نسبت زوجیت به عدد سه و رابطه امکانیه آن است که نسبت دادن یا ندادن محمول به موضع با السویه باشد مثل نسبت عدد دو به سیب و یا عدد سه به سیب، که هر کدام از این اعداد را می توان به سیب نسبت داد و می توان نسبت نداد. حال در رابطه با وجود، این سه اصطلاح را بررسی می کنیم:

1 - واجب الوجود: وجود فی نفسه لنفسه بنفسه. واجب الوجودی است که مستقل است و وجودش برای خود اوست و قائم به خود نیز هست که این مفهوم غنای مطلق است.

2 - ممکن الوجود که شامل مراتب ذیل می شود:

الف: موجود فی نفسه لنفسه بغيره که همان جوهر است مثل وجود انسان، ولی از حیث وجود فقیر است نه غنی.

ب: وجود فی نفسه بغيره که همان عرض است مثل قیام و قعود زید که وجود آن برای زید و نیز احتیاج زید است.

ج: وجود لا فی نفسه مانند حروف و روابط کلام که به تنهایی وجود مستقل ندارند و همیشه نیازمند ترکیب هستند

3 - ممتنع الوجود: چیزی که نمی تواند وجود داشته باشد.

غرض از این توضیحات به عنوان جمله معترضه این بود که برای ما روشن شود غیر از واجب الوجود که قائم به ذات است آنچه هست درجه ای از فقر را داراست و آن هم نیاز به وجودی است که باید از غیر خود بگیرند. غنی مطلق و غیر محتاج خداست و غیر از او همه نیازمندند. لیکن نه اینکه در رابطه با نداشتن مال و اموال، پس معلوم شد فقر متعلق فراوانی می تواند داشته باشد. در این رابطه خداوند می فرماید: **والله الغنی و انتم الفقراء** (105) خداوند غنی و شما فقیرید و معلوم شد اینطور نیست که هر کس مال نداشته باشد فقیر است. چه بسا بسیاری که مال داشته باشند و از جهات دیگری دچار فقر باشند و چه بسا افرادی که فقر مالی داشته باشند و از جهات دیگری غنی باشند و ضمناً در همین آیه شریفه که تلاوت شد به این نکته هم اشاره شده است زیرا خداوند می فرماید **و انتم الفقراء و شما فقیرید** با توجه به اینکه خطاب قرآن به همه افراد

بشر است باید دید همه افراد بشر دچار فقر مالی هستند؟ نه پس معلوم می شود متعلق فقر فقط مال نیست. البته بحث ما در رابطه با فقر و فقیر در همین قسمت مالی است.

چند نوع فقر داریم؟

در اینجا یک تقسیم بندی در مورد فقراء را به عرض می رسانیم.

1 - فقیر حریص:

به فقیری که رغبت زیادی به مال دارد و دوستدار مال است به طوری که اگر بتواند از راهی مال به دست آورد ولو با سختی و مشقت بسیار این کار را انجام می دهد و اینکه مال ندارد و به علت عجز و ناتوانی او از تحصیل مال است به این دسته اشخاص، فقیر حریص می گویند.

2 - فقیر قانع:

به فقیری که وجود مال نزد او از عدم آن محبوبتر است، ما آن محبت به طوری شدید نیست که دست به هر کاری جهت طلب آن بزند اما اگر بدون تعب و مشقت به دست او رسید خوشحال می شود و اگر هم مالی به دست او نیامد خود را به تعب و ناراحتی و مشقت نمی افکند، فقیر قانع می گویند.

2 - فقیر زاهد:

به فقیری که علاقه و رغبتی به مال نداشته باشد به طوری که از وجود مال ناراحت شود و وجود آن سبب آزار خاطر او باشد و حتی اگر مالی به دست او برسد از آن بگریزد و دور شود فقیر زاهد می گویند.

4 - فقیر خائف:

فقیر خائف، فقیری است که از مال اعراض و دوری می کند و سعی در تحصیل و نگهداری از اموال نمی کند زیرا از عذاب الهی می هراسد و این هراس

از این جهت است که او، خوف گرفتار شدن در غوائل مال را دارد که این خود درجه ای از زهد است.

5 - فقیر راجی:

فقیر راجی، فقیری است که به خاطر داشتن شوق رسیدن به ثواب، از نگهداری مال و یا از پیگیری کسب آن خود داری می کند که این نیز خود درجه ای از زهد است.

6 - فقیر عارف:

فقیری است که التفات به مال ندارد به خاطر اینکه رو به سوی حق کرده و از غیر او برتافته و ما سوی الله را هیچ و پوچ دانسته است و از این باب طمع هیچ گونه اجر دنیوی و یا اخروی و هیچ غرض دیگری را ندارد که این مرتبه نهایی زهد است.

7 - فقیر مستغنی راضی:

به فقیری که علاقه محبت به تحصیل مال و ناراحتی از فقدان آن ندارد و اگر اموال دنیا نزد او جمع شود یا اینکه از دنیا هیچ چیز نداشته باشد فرقی نزد او ندارد مستغنی راضی می گویند، مثل مال دنیا نزد او مانند هوا باشد چه آنکه هوا بسیار است اما او به مقدار نیازش استشمام می کند بقیه این هوا را چه کسی استشمام می کند برای او معنی ندارد و نسبت به استفاده دیگران از هوا و اکسیژن آن بخیل نیست. او هم اینچنین در مورد مال می اندیشد به قدر نیاز خود مصرف می کند حتی اگر دنیا برای او باشد و وجود اموال فراوان در نزد او با عدم آن مساوی است.

حال باید دید فقر از نظر آیات و روایات پسندیده است یا نه؟

برخی آیات و روایات در مورد فقر

در زمینه فقر آیات و روایات زیادی موجود است که ما به بعضی آنها اشاره می‌کنیم. خداوند راجع به توزیع برخی اموال که در اختیار رسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده می‌فرماید: **لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ مِنْ دِيَارِهِمْ وَ اَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ اللّٰهِ وَ رِضْوَانًا وَ يَنْصُرُونَ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ اُولٰٓئِكَ هُمُ الصّٰدِقُوْنَ** ⁽¹⁰⁶⁾ یعنی (انفاق شما باید) برای فقراى مهاجر باشد. کسانی که از خانه و کاشانه و دیار خود بیرون رانده شدند (اینان) فضل و برتری و خشنودی را از خداوند می‌جویند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند آنان راستگوبانند. و در جای دیگری خداوند می‌فرماید: **لِلْفُقَرَاءِ الَّذِيْنَ اِحْصَرَوْا فِى سَبِيْلِ اللّٰهِ لَآيَسْتَطِيْعُوْنَ ضَرْبًا فِى الْاَرْضِ** ⁽¹⁰⁷⁾ می‌فرماید (انفاق شما باید) برای فقرایی باشد که در راه خدا محصور شده‌اند. (و توجه به آئین خدا آنها را از وطن خویش آواره ساخته و شرکت در میدان جهاد به آنها اجازه نمی‌دهد تا برای تاءمین هزینه زندگی دست به کسب و تجارتي بزنند) این آیات و امثال آن فقرا را تحسین و آنان را مدح می‌نماید و حقوقی برای آنها مقرر می‌دارد.

البته ما در زمینه فقر روایاتی هم داریم که به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم: رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: **خَيْرُ هَذِهِ الْاُمَمِ فَقْرَاوْهَا وَ اِسْرَعَتْهَا تَصَعَّدَا فِى الْجَنَّةِ ضَعْفَاوْهَا** ⁽¹⁰⁸⁾ یعنی بهترین مردم از میان امت من فقراء آنان هستند و از میان آنها کسانی که زودتر به بهشت وارد می‌شوند ضعفا می‌باشند و نیز آن حضرت فرموده‌اند: **اللّٰهُمَّ اِحْبِبْنِىْ مَسْكِيْنَا وَ اَمْتِنِىْ مَسْكِيْنَا وَ اِحْشَرْنِىْ فِى زَمْرَةِ الْمَسَاكِيْنِ** ⁽¹⁰⁹⁾ یعنی بار خدایا مرا زنده بدار در حالی که مسکین باشم و بمیران در حالی که مسکین باشم و بمیران در حالی که مسکین باشم و مرا در زمره افراد مسکین محشور فرما. و همچنین در خبر است که حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: **اِنْ لِيْ حَرْفَتَيْنِ اَثِيْنِ فَمَنْ اَحْبَهُمَا فَقَدْ اَحْبَبَنِىْ وَ مَنْ ابْغَضَهُمَا فَقَدْ**

ابغضنی الفقرا و الجهاد⁽¹¹⁰⁾ یعنی نزد من دو حرف است که هر کسی آن دو را دوست بدارد تحقیقا مرا دوست داشته و کسی که آن دو حرف را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است و آن دو عبارتند از فقر و جهاد. و همان حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: کلمنی ربی فقال یا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اذا عبدا اجعل له ثلاثه اشياء قلبه حزینا و بدنه سقیمما و یده خالیه من حطام الدنیا و اذا ابغضت عبدا اجعل له ثلاثه اشياء مسرورا و بدنه صحیحا و یده مملوه من حطام الدنیا⁽¹¹¹⁾ یعنی خداوند خطاب به من گفته است ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هر گاه بنده ای را مورد ستایش خود قرار دهم برای او سه چیز مقرر می کنم، قلب او را محزون و ناراحت بدنش را بیمار و دستش را از تحفه های دنیایی خالی می کنم، و نیز هنگامی که بنده ای را مورد غضب خود قرار دهم، سه چیز در او مقرر می کنم، قلب او را مسرور می گردانم، بدن او را صحت و عافیت می بخشم، و دست او را از نعم دنیا پر می کنم و نیز آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: الناس کلهم مشتاقون الی الجنه و الجنه مشتاقه الی الفقراء⁽¹¹²⁾ یعنی همه مردم مشتاق بهشت هستند در حالی که بهشت مشتاق فقرا می باشد. از همان حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که: الفقراء فخری⁽¹¹³⁾ فقر فخر و افتخار من است و نیز فرمودند: تحفه المومن فی الدنیا الفقر⁽¹¹⁴⁾ یعنی برای افراد خاص شیعه واقعی ما در دولت باطل چیزی از اموال دنیا نیست مگر به اندازه قوتی. روایات و آیات تلاوت شده و خصوص مدح فقر بود، ولی ما در زمینه ذم فقر هم روایات داریم، از جمله:

رسول بزرگوار اسلام ﷺ می فرماید: کاد الفقرا ان یکون کفرا⁽¹¹⁵⁾ چه نزدیک است که فقر تبدیل به کفر بگردد و نیز در این زمینه از آن حضرت ﷺ روایت شده که **الفقر الموت الاکبر⁽¹¹⁶⁾** یعنی فقر مرگی است بزرگتر (از مرگ حقیقی) و **امیر المومنان علی علیه السلام** در این زمینه می فرماید: **من ابتلی بالفقرا فقد ابتلی یارب خصال بالضعف فی یقینه و النقصان فی عقله و الرفه فی دینه و قله الحیاء فی وجهه فنعود بالله من الفقرا⁽¹¹⁷⁾** یعنی هر کس به فقر مبتلا شود پس به تحقیق به چهار خصلت، مبتلا شده است. اول ضعف در یقین، دوم کمبود در عقل، سوم سستی در دین و چهارم کمی حیاء در صورت، پس پناه بر خدا می بریم از فقر.

حال مسأله این است که روایات مدح و ذم فقر را چگونه جمع کنیم؟

جمع روایات مدح و ذم فقر

ما دیدیم روایات مختلفی در زمینه فقر داریم از یک طرف **الفقر فخری** از طرفی دیگر **کاد الفقرا ان یکون کفرا** فقر مایه فخر و مایه مباهات من است و از طرفی نزدیک است فقر تبدیل به کفر بشود این دو دسته روایات را چگونه باید توجیه کرد. به نظر می رسد توجیه آن این است که کلیه روایات و آیات مربوط به مدح فقر را متوجه فقری بنماییم که شخص فقیر به خاطر خداوند و از بهر رضای او اموالش را انفاق و ایثار کرده و دچار فقر گردیده است و یا توان تحصیل مال دنیا را داشته ولی به خاطر خدا آن را ترک گفته و این امکانات را برای دیگران خواسته است. این فقر و این فقیر محسن است. لیکن آن دسته روایاتی که فقر را مذمت می کند را متوجه فقری کنیم که بر اثر استثمار در جامعه به وجود آمده باشد یا آن فقری که عامل آن تنبلی و سستی و نداشتن پشتکار و دست روی دست گذاشتن و بی تحرکی باشد. پس می بینیم فقر نسبت

به افراد مختلف به خودی خود نه خوب است و نه بد و عوامل دیگری آن را نیکو و زشت می سازد. فقری که حاصل ایثار و از خود گذشتگی باشد ارزش است و فقری که حاصل تنبلی و عدم پشتکار یا حاصل ناتوانی یا فقدان عدالت اجتماعی و ظلم و بیداد باشد ناپسند است، حال پس از آنکه جمع بین این دو دسته روایات را بیان کردیم می پردازیم به اینکه فقیر باید چگونه باشد؟

فقیر باید چگونه باشد؟

فقرا تکالیف و وظایفی دارند و حالاتی را باید برای خود حفظ کنند. اینطور نیست که بایدها و نبایدها فقط متوجه اغنیاء باشد بلکه فقراء هم وظایفی دارند و ضمناً باید حالاتی را در خود حفظ کنند و از بعضی صفات و حالات دور باشند.

1 - اگر فقر آنها ناشی از ایثار است نباید به خاطر فقر ناراحت باشند بلکه باید با توجه به روایات فراوان در مدح فقراء خرسندی را برای خود حفظ کنند تا اینکه از نظر روح و روان دچار مشکل نشوند و از طرفی باید توجه کنند که آنها غنی بوده اند و خود در راستای وظیفه ایثار کرده اند.

2 - با توکل باطنی به خداوند یقین داشته باشند و به رزاق بودن خدا و اینکه خداوند مایحتاج آنها به قدر ضرورت را برای آنها مهیا می سازد.

3 - از مردم قطع طمع کنند و به آنچه در دست دیگران است طمع نورزند و توجه نکنند. اینطور نباشد که بخواهد از هر طریق ممکن ارتزاق کنند و پول در بیاورند بلکه مواظب راه تحصیل مال برای خود باشند.

5 - در هر حال صابر و شاکر باشند.

6 - تعف داشته باشند و فقر خود را بر کسی نسازند و تعف خود را نیز مستور دارند.

7 - به طمع کسب مال و اغنیاء مجالست نکنند و کمتر با آن ها مراوده داشته باشند.

8 - به خاطر ثروت و دارائی برای اغنیاء تواضع نکنند، بلکه بزرگواری بر اغنیاء نشان دهند. (اینجا متذکر می شوم که در سه مورد تکبر جایز است و در جاهای دیگر حرام یکی تکبر در مقابل متکبر و دیگر تکبر زن نامحرم در مقابل مرد اجنبی و آخری تکبر فقیر در مقابل غنی.) البته در زمینه این حالاتی که فقیر باشد داشته باشد به روایتی برخورد کردم که تقدیم می نمایم: حضرت امیرالمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: این الله عقوبات بالفقر و ثوبات بالفقر فمن علامات الفقر اذا كان مثوبه این یحسن علیه خلقه و یطیع به ربه و لایشکوا حاله و یشکر الله تعالی علی فقره و من علاماته اذا كان عقوبه ان یسوء علیه خلقه و یعضی ربه بترك طاعته الخ ⁽¹¹⁸⁾ حضرت امیرالمؤمنان علیه السلام فرمود: بدرستی خداوند فقر را وسیله عقوبت برخی و وسیله خوشبختی برخی دیگر مقرر می سازد.

از علامات آن فقری که وسیله خوشبختی افراد می باشد این است که فقیر به واسطه این فقر به واسطه این فقر خلقش را نیکو می کند و پروردگارش را اطاعت می نماید و شکوه ای هم ندارد و از خداوند بر همین فقر شکرگزار است. و اما از علامات فقری که عقوبت الهی است این است که فقیر خلقش را تنگ و ناراحت می کند و با ترک طاعت خدا بخاطر فقر مرتکب معصیت می شود و... از این روایت تا حدودی حالات لازم برای فقیر روشن می شود.

حال که حالات لازم برای فقرا برای ما روشن شد می پردازیم به وظیفه فقرا در رابطه با مردم و خودشان.

وظایف فقرا

بدیهی است هیچگونه شریعت اسلامی جهت اغنیا وظایفی را مشخص می کند، برای فقرا نیز وظایفی تعیین نموده است که ما در این قسمت به آن وظایف می پردازیم، اعم از اینکه فقرا مکلف به ترک کاری باشند.

1 - ترک سؤ ال به کف:

فقیر تا حد امکان و تا آنجا که می تواند سؤ ال به کف بکند، یعنی از مدم طلب کمک نماید بلکه بایستی فقیر بودن خود را بر کسی باز گو نکند و از کسی طلب کمک ننماید. حال با توجه به ترک سؤ ال به کف اگر باز وجوه و اموالی به او می رسد از دو حال خارج نیست یا حرام و شبهه ناک و یا حلال و پاک است. پس اگر حرام یا شبهه ناک بود نباید آن را دریافت کند.

2 - رد اموال حرامی که به او می رسد:

فقیر باید اموالی که به غیر از راه سؤ ال به کف از طریق یا شبهه ناک به او می رسد را به صاحبانش رد کند و نپذیرد و از آن اجتناب ورزد.

3 - دریافت اموالی که به غیر از راه سؤ ال به او هدیه می شود:

اموالی که به غیر از راه سؤ ال به کف فقیر می رسد اگر حلال باشد و در صورتی که عنوان هدیه داشته باشد، مستحب است بپذیرد. اما به شرطی که واهب (هدیه دهنده) منتی بر سر او نگذارد و اگر در همین مال حلال و هدیه منت باشد بهتر است نپذیرد.

4 - پذیرش صدقات منطبق با خود:

اگر صدقه یا زکات یا سهم سادات یا کفاره به فقیر اعطا شود باید با شرایطی که دارد مستحق دریافت و مصرف آن وجوه می باشد یا خبر. اگر مصرف آن توسط وی جایز باشد بپذیرد و الا رد کند و نپذیرد. مثل اینکه سهم سادات به فقیر سید داده شده باشد که نباید قبول کند.

5 - عدم پذیرش هدایایی که موجب وهن است:

اگر کسی به خاطر صفتی و وصف در فقیر مثل علم یا تقوا و یا آنکه از سادات است خواست به او چیزی به او اعطا نماید یعنی اگر مثلا صفت علم یا سید بودن یا تقوا نمی بود چیزی به او اعطا نمی کرد و در ضمن قصد معطی، رضای خدا و تقرب به سوی پروردگار نباشد بر فقیر روا نیست آن عطا و آن چیز را قبول کند، چون ارزش علم، سیادت و تقوی و پاداش آن بالاتر از مادیات است.

6 - اگر معطی، اعطایش به عنوان هدیه یا صدقه و امثال آن بلکه به خاطر مشهور شدن خودش و به خاطر ریا کردن و یا سمعه (شنیدن دیگران) به فقیر اعطا کرد، سزاوار است که فقیر آن وجه یا آن چیزی را رد کند تا خود را وسیله منویات سوء دیگران قرار ندهد.

7 - اگر فقیر، به مورد اعطاء محتاج باشد (با وجود سایر شرائط در معطی) افضل است آن را بپذیرد و الا بهتر است که عطاء را رد کنند. مثل اینکه به فقیر نان بدهند در حالیکه او محتاج نان نیست. در این زمینه از رسول اکرم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد است که فرمودند: **ما المعطی من سعه باعظم اجرا من لآخره ادا کان محتاجا** ⁽¹¹⁹⁾ یعنی عطا کننده بیشتر از پذیرنده، عطا (در صورتی که محتاج باشد) ثواب نمی برد. پس بنابر آنچه ذکر شد فقیر اگر به قدر حاجت، نیازمندیهای خود را از غیر راه سؤال به کف و بدون آفت های ششگانه مذکور قبول کند راجح است و اما اخذ به میزان مازاد بر نیاز و حاجت سزاوار نیست.

2 - حرص

گاهی حالتی در انسان به وجود می آید که باعث می شود آدمی به همه چیز حتی چیزهایی که بدان نیاز ندارد نیز آزمند شود، که این حالت حرص نام دارد.

پس تعریف حرص در همین جملات روشن شد یعنی به آن حالت آزمندی و ولع می گویند. البته ممکن است نوع دیگری به چیزهای دیگر و ممکن است این حرص به حدی برسد که محدودیت کیفی و کمی نداشته باشد، یعنی شخصی به همه چیز بینهایت حریص شود. البته معلوم است که مراد از همه چیز مواردی است که انسان از آن لذت می برد مثل موارد شهوت که می تواند عبارت از غضب، ریاست، غریزه جنسی مال دنیا و امثال آن باشد معلوم است که انسان حریص هیچگاه به نقطه کمال و بی نیازی نمی رسد. انسان حریص در نهایت ثروتمندی فقیر و در نهایت خوشگذرانی کاملش تلخ است، زیرا او هرچه از دنیا به دست آورد منتظر مابقی آن است و اینچنین شخصی همواره نیازمند است در این زمینه شعری منتسب به حضرت علی علیه السلام را بازگو می کنم. بنا به نقلی حضرت این اشعار را بر شمشیر خود حک فرموده بود:

دع الحرص عن الدنيا و فی العیش فلاتطع ولا تجمع من المال و لاتدري لمن تجمع
وان الرزق مقسوم و سوءالظن لاتنفع فقير كل ذی حرص غنی كل من یقنع

معنی این شعر این است که حرص از دنیا را رها کن و در عیش و عشرت (مشروع) دنیا طماعی و زیاده روی منما و مال دنیا را جمع آوری مکن در حالی که نمی دانی این اموال را برای چه کسی اندوخته می کنی. رزق و روزی در دنیا تقسیم شده است و اگر به این نکته بدگمان باشی تو را سودی نمی رسد که هر حریص شد فقیر است و هر که قناعت کرد غنی است. این دو بیت شعر که شعر سلیس و روانی به زبان عربی است بعید نیست از لسان مولی علی علیه السلام باشد. بنابراین حضرت در این دو بیت، انسانها را بیدار می کند و به آن ها هشدار می دهد که مراقب باشند و این صفت حرص را از خود دور کنند. ما خود در زندگانی بارها و بارها تجربه کرده ایم که حرص به نفع ما نیست. چون دو حالت بیشتر عقلا تصور نمی شود، یکی اینکه به آنچه حرص می ورزیم به طور مقطعی

برسیم که باز هم تصور حرص پایان ندارد و هنوز آزمندیم و دیگر اینکه اصلا به آنچه راجع به آن حرص می‌زنیم نرسیم که این نیز خود مایه ناراحتی است. بنابراین چه خوب است انسان رو به قناعت بیاورد. حال در رابطه با مسأله حرص ببینیم روایات چه می‌گویند:

برخی روایات مربوط به حرص

رسول گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: لو كان لابن آدم واديان من ذهب لابتغى ثالثا و لايملاء جوف ابن آدم الا التراب و يتوب الله على من تاب ⁽¹²⁰⁾ یعنی اگر برای انسان دو صحرای پر از طلا باشد او باز می‌گوید ای کاش سه صحرا پر از طلا داشتم و شکم انسان را هیچ چیز مگر خاک (مرگ) پر نمی‌کند. البته خداوند بر کسانی که توبه کنند می‌بخشاید (کسانی که رو به قناعت بیاورند).

در روایت دیگری آمده است: منهومان لايشبعان منهوم العلم و منهوم المال ⁽¹²¹⁾ یعنی دو گرسنه سیر نمی‌شوند یکی گرسنه علم و دیگری گرسنه مال.

رئیس مذهب تشیع امام صادق عليه السلام فرمود: ان فيما نزل به الوحي من السماء لو ان لابن آدم واديين يسيلان ذهبا و فضة لابتغى لهما ثالثا يابن آدم انما بطنك بحر من البحور، و واد من الاودية لايملاه شيء الا التراب ⁽¹²²⁾. یعنی به درستی در آنچه به وسیله آن وحی الهی نازل شده آمده است اگر برای آدمیان دو صحرا (دو وادی) باشد که همه آن صحرا طلا و نقره شود آدمی می‌گوید ای کاش صحرای سومی هم داشتم که از طلا بود. ای فرزند آدم به درستی شکم تو دریایی است از دریاها و صحرائی است از صحراها که پر نمی‌کنند آن را مگر خاک (مرگ).

ضد خاص حرص

صد خاص حرص قناعت است و ما در مورد موضوع قناعت نیز مطالبی را به عرض می‌رسانیم.

قناعت عبارت است از حالتی که موجب می‌شود انسان در مورد استفاده از چیزهایی که بدان نیاز دارد به حد ضرورت اکتفا کند. در زمینه قناعت و مدح آن به برخی روایات اشاره می‌کنیم.

برخی روایات مربوط به قناعت:

رسول گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: **طوبی لمن هدی للاسلام و کان عیشه كفافا و قنع به** ⁽¹²³⁾ یعنی خوشا بر حال کسی که به اسلام هدایت شده باشد و در عیش و گذران زندگی به حد کفاف قناعت کند و هم چنین آن حضرت فرمودند: **ما من احد من غنی ولا فقیر الا ورد یوم القیامة انه کان فی الدنیا اوتی قوتا** ⁽¹²⁴⁾ یعنی هیچ کس، چه فقیر و چه غنی در روز قیامت پیدا نمی‌شود مگر اینکه در دنیا قوتی به او رسیده است. این اشاره دارد به اینکه انسان باید از مال به حد مکفی قناعت کند و حرص نزد چون بالآخره روزی انسان می‌رسد و کسی بی رزق و روزی نمی‌ماند و نیز نبی اکرم ﷺ می‌فرماید: **اجملوا فی الطلب فانه لیس للعبد الا ما کتب له فی الدنیا و لن یذهب عبد فی الدنیا حتی یاءتیه ما کتب له فیث الدنیا** ⁽¹²⁵⁾ آن حضرت می‌فرماید در طلب مال دنیا حریص نباشید و به اجمال برگزار کنید. اجمال به معنی اختصار است یعنی کم طلب کنید. پس به درستی چیزی برای بنده خدا نیست مگر آن که برای او نوشته شده است و بنده خدا از این دنیا نمی‌رود تا اینکه آنچه برای او مقرر داشته به او برسد. و نیز آن حضرت فرمودند: **کن ورعا تکن اعبدا للناس و کن قانعا تکن اشکر الناس و احب للناس ما تحب لنفسک تکن مؤمنا** ⁽¹²⁶⁾. پرهیزگار باش تا عابدترین مردم باشی و قانع باش تا شکرگزارترین مردمی باشی (یعنی قناعت شکرگزاری است) و

دوست بدار برای آنچه را که برای خود دوست می داری تا اینکه مؤمن باشی. در زمینه قناعت یک حدیث دیگری دیدم و آن اینکه یابن آدم، لو كانت الدنيا، کلها لك لم يكن لك منها الا القوت⁽¹²⁷⁾ یعنی ای فرزند آدم اگر همه دنیا برای تو باشد برای تو از آن دنیا جز قوت (خوراک) چیزی نخواهد بود.

و اما راه معالجه حرص چیست؟ و انسان چگونه می تواند از شر وجود این صفت و حالت در خود رهایی یابد. ما اجمالا راه نجات از حرص را به عرض می رسانیم به امید اینکه در ما مؤثر افتد.

راه معالجه حرص

برای دوری از حرص توجه به موارد ذیل ضروری است:

1 - یاد آوری مدح و شرافت قناعت که موجب عزت، حریت طبع و استقلال رای انسان می شود.

2 - یاد آوری مذمت حرص که موجب تنگی و تاریکی زندگی می گردد.

3 - تفکر در آفات وجود مال و مقام.

4 - نگرش به زیر دستان در امور زندگانی.

5 - رعایت اقتصاد در زندگی (معنی اعتدال در دخل و خرج نه به معنی اصطلاحی آن).

برخی روایات در مورد حرص

پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ می فرماید: ما عال من اقتصد⁽¹²⁸⁾ کسی که اعتدال

در زندگی خود دارد دچار گرفتاری نمی شود و نیز همان حضرت فرموده است:

ثلاث متجيات خشيه الله في السر و العلانية و القصد في الغناء و الفقر و العدل في

الرضا و الغضب⁽¹²⁹⁾ یعنی سه چیز است که منجی و نجات دهنده است. اول

ترس از خداوند در خفا و آشکار، دوم رعایت اعتدال و قناعت در حالت دارایی

و فقر و سوم رعایت عدالت در کار عادی و غضب و نیز حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام می فرماید: **التدبیر نصف العیش** ⁽¹³⁰⁾ تدبیر در امور زندگانی خود نصف معیشت است و روایت دیگری که در این زمینه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کنم این است که حضرت فرمود: **من اقتصد اغناه الله** ⁽¹³¹⁾ یعنی اقتصاد و اعتدال در زندگی امری خداوندی است و همچنین آن حضرت فرمودند: **من اقتصد لا یفتقر** ⁽¹³²⁾ یعنی هر کس که رعایت اعتدال کند فقیر نمی شود. و آن حضرت علیه السلام می فرماید: **ان السرف یورث الفقر و ان القصد یورث الغناء** ⁽¹³³⁾ یعنی اسراف فقر را به ارث می گذارد و اعتدال را پس معلوم شد نسبت به اعتدال چقدر سفارش شده و از طرفی ما عرض کردیم که اعتدال راه جلوگیری از حرص است و در واقع تشویق به اعتدال به معنی دور نمودن انسان از حرص می باشد.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: **و اذا نظر احدکم الی من فضله الله علیه فی المال و الخلق فلینظر الی من هو اسفل منه** ⁽¹³⁴⁾ یعنی هرگاه کسی نظر کند به شخصی که خداوند او را از نظر مال و یا خلقت برتری داده است پس باید به کسی که از او پایین تر است بنگرد؛ این روایت نیز تشویقی است برای دوری از چشمی که از انگیزه های حرص است.

3 - طمع

طمع، توقع داشتن از مردم نسبت به اموال و یا امکانات آنهاست. بسیار اتفاق می افتد که در موارد مختلف توقعاتی از مردم داریم، از فلان آقا که وضع مالیش خوب است توقع داریم که از اموال خود مبلغی به ما ببخشد یا اتفاق می افتد از فردی که مسئولیتی دارد توقع داریم ما را در فلان پست منصوب کند یا در پست بهتری بگمارد و یا به ما توجه بیشتری داشته باشد که همه اینها می تواند برخاسته از طمع باشد. روایات مربوط به طمع فراوان است که ما به تعدادی اشاره می کنیم:

برخی روایات مربوط به طمع

رسول الله الاعظم نبی اکرم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این زمینه می فرماید: **اياك و الطمع فانه الفقر الحاضر** ⁽¹³⁵⁾ بیرهیز از طمع که طمع فقری است که نزد تو حاضر می باشد. امیرمومنان مولای متقیان حضرت علی عَلِيٌّ در این زمینه می فرماید: **استغن عن شئت تكن نظيره و ارغب الي من شئت تكن اسيره و احسن الي من شئت تكن اميره** ⁽¹³⁶⁾ اگر می خواهی نظیر کسی باشی از او مستغنی باش (بی نیاز باش) و اگر می خواهی اسیر کسی باشی بسوی او روی آور و اگر می خواهی امیر و فرمانفرمای کسی باشی به او نیکی کن! البته در این روایات و روایات دیگری که عرض می کنیم مفاهیم بلندی نهفته است ولی ما فقط استنادمان در مورد بحث طمع می باشد و از فرازهای دیگر صرف نظر می کنیم.

در همین زمینه از امام شیعیان جهان حضرت امام محمد باقر عَلِيٌّ روایتی است که می فرماید: **بئس العبد له طمع يقوده و بئس العبد له رغبه تذله** ⁽¹³⁷⁾ یعنی بدترین انسان آن بنده ای است که طمعش داشته باشد که آن طمع بر

گردنش بیچد و بدترین انسانها کسی است که علاقه ای داشته باشد که آن علاقه او را ذلیل کند.

پس از نقل این روایت در اینجا به ضد خاص طمع که عبارت از استغناء از مردم است می پردازیم.

ضد خاص طمع

ضد خاص این لغو فعلی داخلی، استغناء از مردم است. اگر ما خود را غنی از مردم بدانیم (به این معنی که طمع به آنها داشته باشیم) این صفت و حالت را ضد خاص طمع می گویند. البته واضح است که معنی استغناء از مردم این نیست که انسان به هیچ عنوان نیاز به غیر خدا نداشته باشد. چون انسان موجودی است اجتماعی و با مردم باید رابطه داشته باشد و در اجتماع ناگزیر داد و ستدهای مختلف و شغل‌های گوناگون وجود دارد و این خود عامل نیاز انسان به دیگران است. اما این نیاز طبیعی هر انسان به جامعه خویش غیر از آن طمعی است که انسان به شخص یا اشخاصی معینی یا از همه دارد. خاصیت استغناء از مردم این است که فرد مستغنی، بزرگوار، عزیز و محترم می شود. ما در مقاطع مختلف می توانیم این موضوع را تجربه کنیم که اگر دست نیاز به سوی کسی (غیر از خدا) دراز کردیم خوار و خفیف می شویم. اگر من یا شما روزی در منزل کسی را برای اینکه به افراد ساکن در آن چیزی ببخشیم بزنیم، سنگین تر هستیم یا اینکه مراجعه ما از باب طمع و توقع به مال آنها باشد و بخواهیم چیزی مطالبه نماییم؟

برخی روایات مربوط به استغناء از مردم

پیامبر گرامی اسلام ﷺ می فرماید: **لیس الغنی عن کثره العروض انما الغنی**

غنی النفس ⁽¹³⁸⁾ یعنی کسی که مال و اموال بسیار دارد غنی نیست بلکه غنی واقعی کسی است که نفسش غنی باشد (طبعش منیع باشد) یعنی استغناء از مردم

داشته باشد و نیز همان حضرت فرمودند: عليك با لياس مما في ایدی الناس فانه الغنی الحاضر⁽¹³⁹⁾ یعنی بر تو باد که از آنچه در دست مردم است مایوس باشی که به درستی این یاس، خود غنای حاضر است. (غنای طبع و استغناء از مردم است) حضرت امیر المومنان علی علیه السلام فرمود: لیجتمع فی قلبک الافتقار الی الناس و الاستغناء عنهم فیکون افتقارک الیهم فی لین کلامک و حسن بشرک و یکون استغناؤک عنهم فی نزاهه عرضک و بقاء عزک⁽¹⁴⁰⁾ حضرت علی علیه السلام فرمود: باید در قلب انسان، هم نیاز به دیگران باشد و هم غنای از دیگران. اما نیاز انسان به دیگران باید در نرمی کلام و خوشرویی او مشخص شود (یعنی در برخوردها انسان به دیگران باید در نرمی کلام و خوشرویی او مشخص شود) (یعنی در برخوردها انسان جوری تواضع کند و طوری خوشرو باشد که گویی خود را محتاج دیگران می بیند) و اما غنای انسان و بی نیازی او از مردم در پاکی باشد احساس عدم نیاز به مردم داشته باش).

امام سجاد علیه السلام فرموده اند: رایت الخیر کله قد اجتمع فی قطع الطمع عما فی ایدی الناس و من لم یرج الناس فی شیء ورد الی الله تعالی فی جمیع اموره استجاب الله تعالی له فی کل شیء⁽¹⁴¹⁾ یعنی خیر و نیکی را کلا در قطع طمع از آنچه در دست مردم است مجتمع می بینیم و کسی که آرزوی چیزی از مردم نداشته باشد امور او در تمام کارها بر خدای تعالی وارد می شود. و خداوند متعال هر چه او بخواهد اجابت می نماید. امام صادق علیه السلام نیز در این زمینه می فرماید: شرف المومن قیام اللیل و عزه استغناوه عن الناس⁽¹⁴²⁾ یعنی شرافت مومن به شب زنده داری است و عزت او به بی نیازی او مردم و نیز آن حضرت فرمودند: شیعتنا من لایسال الناس و ان مات جوعا⁽¹⁴³⁾ شیعه ما کسی است که از مردم سؤال به کف نکند (گدایی) ولو از گرسنگی بمیرد و نیز فرمودند: ثلاث

هن فخر المومن و زينته في الدنيا و الاخره الصلوه في آخر الليل و ياسمه مما في ايدى الناس و ولاينه للامام من آل محمد عليه السلام ⁽¹⁴⁴⁾ چيز موجب فخر مومن است و مايه زينت او در دنيا و آخرت مي شود، اول نماز در آخر شب و دوم ياس و نوميدي او از آنچه در دست مردم است و سوم ولايت او نسبت به امام معصوم از خاندان پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله . در همين زمينه روايتي منقول است كه پس از تحقيقي كه انجام شد ملاحظه كردم در دو جا به دو امام نسبت داده شده است. در روايتي به امام علي عليه السلام و در روايت ديگر به امام صادق عليه السلام نسبت داده اند. آن روايت اين است كه اذا اراد احدكم الا يسال ربه شيئا الا اعطاه فليياس من الناس كلهم و لا يكون له رجاء الا عند الله فاذا علم الله ذلك من قلبه لم يسال الله شيئا الا اعطاه ⁽¹⁴⁵⁾ يعنى هنگامي كه يكي از شما اراده كند كه از خداوند چيزي نخواهد مگر آنكه خدا به او عطا كند مي بايست از جميع مردم مايوس و اميد او فقط به خدا باشد. پس وقتي خداوند اين چنين از قلب بنده اش آگاه باشد آن زمان آن بنده چيزي از خدا نمي خواهد مگر خدا به او عطا خواهد فرمود.

گر گدايي كني از درگه آن كن ياري كه گدايان درش را سر سلطاني نيست
در زمينه قناعت نمودن به آنچه انسان خود دارد و قطع طمع از مردم اشعار
زيادي سروده شده است كه به چند بيتي اشاره مي كنم:

به قناعت كسي كه شاد بود تا بود محتشم نهاد بود
و آنكه با آرزو كند خويشي افتد از خواجگي به درويشي
و نيز در شعر ديگر آمده است:

قناعت توانگر كند مرد را خبر كن حريص جهانگرد را
قناعت كن اي نفس بر اندكي كه سلطان و درويش بيني يكي

4 - بخل

بخل عبارت است از خودداری نمودن از بخشش در جایی که باید اتفاق کرد، بر عکس اسراف که معنی آن عبارت است از بخشیدن یا مصرف چیزی در جایی که نباید بخشید و نباید مصرف کرد. البته اسراف و بخل هر دو ناپسند هستند و آنچه که نیک است حد وسط و میانه روی یعنی اعتدال است و البته معنی اعتدال در این مسأله وجود سخاوت است. باید متذکر شوم متذکر شوم همانطور که بخل زشت است، اسراف در انفاق هم ناپسند است.

بعضی افراد هستند که در بخشایش زیاده روی می کنند به طوری که حتی از نفقه افراد واجب النفقه می کاهند و به دیگران می بخشند که این نه تنها موجب ثواب نیست که عین خطا است، چون ترک واجب کردن به خاطر عمل مستحب است. بعضی وقتی بحث به اینجا می رسد می گویند پس حضرت علی علیه السلام چگونه زن و فرزند خود را گرسنه نگه می داشت (حتی گاهی سه شبانه روز) و طعام و غذای خود و آنها را انفاق می کرد؟ (ایثار می کرد) پاسخ این است که حضرت علی علیه السلام حق خود را می بخشید و فاطمه زهرا (س) نیز حق خود را و حسنین علیهم السلام و زینبین (س) هر کدام سهم خودشان را با رضایت خاطر و با علاقه درونی با انفاق و ایثار می بخشیدند. نه اینکه حضرت علی علیه السلام حق آنها را بدون اذن آنها یا حتی بدون اصرار آنها به دیگران ببخشد. پس معلوم شد چیزی که باید رعایت شود، اعتدال در انفاق است. نه بخل و نه اسراف در انفاق هیچکدام پسندیده نیستند. در زمینه لزوم رعایت حد اعتدال در انفاق در قرآن مجید خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دارد که **و لا تجعل یدک مغلوله الی عنقک و لا تبسطها کل البسط فتعد معلوما محسورا** ⁽¹⁴⁶⁾ یعنی دست خود را بسته به گردن خود قرار مده (کنایه از عدم انفاق) و نیز دست خود را بی نهایت و بی حساب

باز قرار مده) (کنایه از عدم انفاق) و نیز دست خود را بی نهایت و بی حساب باز قرار مده (کنایه از انفاق بیش از حد) که مورد سرزنش قرارگیری و از کار با زمانی.

در خصوص شائن نزول این آیه آمده است که پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در منزل بودند که فقیری که برهنه بود آمد و طلب لباس کرد و حضرت پیراهن خود را به آن فقیر بخشید و در آن روز نتوانست به مسجد جهت اقامه نماز برود اینجا بود که این آیه نازل شد. و نیز خداوند در مدح افراد معتدل می فرماید: **وَالَّذِينَ إِذْ أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا** (147) آنها کسانی هستند که به وقت انفاق اسراف و زیاده روی نمی یابند و سخت گیری نیز نمی کنند و در یک حالت اعتدال بین این دو قرار دارند. پس همانطور که بیان شد صفت جود که حد وسطی است بین اسراف و بخل در انفاق.

برخی آیات و روایات مربوط به ذم بخل

در مذمت صفت بخل آیات و روایات عدیده ای داریم که ما به بعضی از آنها اشاره می کنیم. خداوند می فرماید: **الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبَخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا** (148) یعنی آنها کسانی هستند که بخل می ورزند و دیگران را نیز به بخل ورزی دعوت می نمایند و نعمت هایی که خداوند از فضل خود به آنها عطا فرموده است از کتمان می کنند (این عمل از کفر ناشی شده) و ما برای کفار عذابی سخت فراهم کرده ایم که به آنها می چشانیم. در همین زمینه خداوند می فرماید: **وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُمْ شَرُّ الْهَمِّ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** (149) یعنی کسانی که بخل می ورزند و از انفاق آنچه خداوند از فضل خودش به آنها عطا کرده است خودداری می کنند تصور نکنند که (بخل) برای

آنها خیر است بلکه (بخل) برای آنها شر است و به زودی در قیامت همان را که در مورد آن بخل می ورزیدند مانند طوقی به دور گردن آنها می اندازند.

از جمله روایاتی که در این زمینه موجود است روایتی است که از رسول گرامی اسلام ﷺ نقل شده است که حضرت می فرماید: لا یدخل الجنة بخیل⁽¹⁵⁰⁾ یعنی شخص بخیل داخل بهشت نمی شود و نیز از همان است البخیل بعید من الله بعید من الناس و بعید من الجنة قریب من النار و جاهل سخی احب الی الله من عابد بخیل و ادوی الداء البخل⁽¹⁵¹⁾ یعنی بخل درختی است که در آتش می روید پس هیچ کس وارد آتش نمی شود مگر بخیل و باز از همان حضرت است که ان الله ینغض البخیل فی حیاته و السخی عند موته⁽¹⁵²⁾ یعنی خداوند از زنده بودن بخیل ناراحت است در حالیکه از مرگ سخاوتمند ناراحت می شود. آیات دیگری در همین زمینه داریم مثلاً خداوند می فرماید: و من ینخل فانما ینخل عن نفسه⁽¹⁵³⁾ و نیز می فرماید: و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون⁽¹⁵⁴⁾ و نیز می فرماید: لاتنسوا الفضل بینکم⁽¹⁵⁵⁾

سخاوت

ضد خاص بخل عبارت است از سخاوت که یعنی بخشش نمودن در جای لازم و عدم امساک در بذل. در خوبی صفت جود و سخا که از بهترین صفات است تردیدی نیست. سخاوت ثمره زهد است، همانطور که بخل ثمره حب دنیا است. در تمجید از سخاوت روایات فراوانی موجود است که بعضی از آنها را بیان می کنیم: پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ می فرماید: ان السخاء من الایمان و الایمان فی الجنة⁽¹⁵⁶⁾ یعنی سخاوت از ایمان است و جایگاه ایمان در بهشت می باشد. و نیز فرمود: السخاء شجرة تنبت فی الجنة فلا یلج الجنة الا سخی⁽¹⁵⁷⁾ یعنی سخاوت درختی است که در بهشت می روید پس وارد بهشت نمی شود مگر

شخص سخی. و نیز از آن حضرت در خبری آمده است که ان من موجبات المغفره بذل الطعام و افشاء السلام و حسن الکلام⁽¹⁵⁸⁾ به درستی از جمله چیز هایی که از موجبات مغفرت است یکی بخشش غذا و دیگری سلام دادن آشکار و دیگری نیکو سخن گفتن است. و نیز فرمود: ان السخی قریب من الله قریب من الناس قریب من الجنة بعید من النار⁽¹⁵⁹⁾ یعنی به درستی شخص سخی در خدا و مردم و بهشت نزدیک و از آتش دور است. و از همان حضرت منقول است که فرمود: طعام الجواد دواء و طعام البخیل داء⁽¹⁶⁰⁾ غذای سخی دوا و طعام بخیل درد است. کنایه از این که اگر انسان سر سفره سخاوتمند بنشیند شفا می گیرد ولی اگر سر سفره بخیل مهمان گردد بیمار می شود.

از حضرت محمد ﷺ روایت شده است که فرمودند: ان الله جواد یحب الجود⁽¹⁶¹⁾ خداوند سخی است و سخاوت را دوست می دارد. و از همان حضرت منقول است که الجنة دار الاسخياء⁽¹⁶²⁾ بهشت منزل و ماوای سخاوتمندان است. ضمنا در روایتی آمده است که انه اوحی الله الی موسی ﷺ: لا تقتل السامری فانه سخی⁽¹⁶³⁾ یعنی خداوند خطاب به حضرت موسی ﷺ وحی فرمود که از موسی سامری را مکش (با اینکه می دانیم چه گناه بزرگی مرتکب شده بود) چه آنکه سامری سخاوتمند است.

با استفاده از این روایات روشن شد سخاوت تا چه حد مورد تاءکید بوده و به آن سفارش شده است.

مراتب سخاوت

سخاوت مراتبی دارد.

مرتبه اول:

درجه اول سخاوت بخشش در فرایض است. یعنی انسان آن چیزهایی را که شرعا لازم و واجب است بذل کند، مثل خمس، زکات پول حج واجب، رد مظالم، دیات واجبه، وجوه نذر و قسم و یا مثل انفاق بر افراد واجب التفقه چون پدر و مادر و یا زن و فرزندان. کسانی که این نوع سخاوت را داشته باشند به آنها سخی متشوع می گویند.

مرتبه دوم:

درجه دوم سخاوت مضایقه نکردن در بخشش چیزهایی است که عرفا و عاداتا باید آنها را بذل و بخشش کرد. البته این مرتبه نسبت به افراد گوناگون کمیت مختلفی پیدا می کند مثلا اگر شخص غنی در موردی بخشش نکند قبیح است، اما شخص مادون او اگر در همان مورد بخشش نکند شاید قبیح نداشته باشد. نسبت به کیفیت هم همین طور است. مثلا اگر کسی فامیل و اقارب نیازمندش را مورد بذل مال خود قرار ندهد زشت است، در صورتی که در مورد افراد غریبه ممکن است این چنین نباشد و یا اگر فلان آقا نسبت به همسایه بخشش نداشته باشد ممکن است قبیح باشد به خلاف غیر همسایه. یا اگر مهمانی که وارد منزل او شده است را پذیرایی نکند و به او اکرام و بذل نکند ناپسند است در صورتی که در معامله و خرید و فروش به این شکل نیست. اما اگر واقعا کسی مال زیادی دارد نباید به انفاق فریضه شرعیه اکتفا کند، یعنی نباید در حد و مرتبه اول سخاوت و در محدوده سختی متشرع باقی بماند بلکه باید از مال خود به مستحقین ببخشد. پس معلوم شد تا چه حد تعیین مراتب سخاوت بستگی به کمیت ها و کیفیت ها دارد.

مرتبه سوم:

عالیترین درجه سخاوت همان ایثار است. یعنی اینکه انسان چیزی را ببخشد و از چیزی چشم ببوشد که مورد نیاز و احتیاج خود اوست. خداوند در خصوص مدح ایثار می فرماید: **و یوثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه** (164) یعنی ایثار می کنند که در حالی که خود نیازمندند. به قول شاعر که می گوید:

تو با خلق نیکی کن ای نیک بخت که فردا نگیرد بر تو سخت
درون فروماندگان شاد کن ز روز فروماندگی یاد کن
زر از بهر خوردن بود ای پسر برای نهادن چه سنگ و چه زر
و یا در شعر دیگری می فرماید:

خواه بنه مایه و خواهی بیاز کانچه دهند از تو ستانند باز
خداوند می فرماید: **و ممن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤوف بالعباد** (165) و کسانی از مردم هستند که جان خود را برای کسب رضای خداوند می فروشند و خداوند بر بندگان خود مهربان است. این اوج قله ایثار است که انسان جان خود را انفاق کند مانند مولی علی ع در ليله المبيت که جان خویش را در طبق اخلاص قرار داد.

در اینجا از خداوند بخواهیم توفیق کسب مال حلال و انفاق در راه او و برای کسب رضایت او را نصیب همه ما نگرداند که این خود توفیق بزرگی در راه خدا محسوب می شود.

علاج بخل

و اما باید دید کسانی که دچار بخل شده اند چگونه می توانند با این بیماری مبارزه کنند و بر آن پیروز شوند. در این زمینه راههای معالجه ذیل توصیه شده است:

1 - توجه نمودن به آفت های بخل و پلیدی های آن و نظر کردن به چهره بخیل نزد مردم و نزد خدا و نیز ناراحتی هایی که برای خود شخص به وجود می آید مانند عذاب وجدان و امثال اینها.

2 - توجه به محسنات و نیکی های موجود در سخاوت.

3 - بخشش عملی در واجبات جهت عادت نمودن به بخشش و بذل.

4 - تأمل در آیات و روایات مربوط به ذم و مدح سخاوت که بعضی از این آیات و روایات در بحث ما مطرح شد.

5 - تأمل در احوال بخیل و احوال افراد سخی.

7 - استمرار موارد مذکور تا ریشه کن شدن حالت از انسان.

8 - توجه داشتن به وساوس شیطانی (مبنی بر اینکه اگر مالت را بذل کنی خودت فقیر و درمانده می شوی و امثال این وسوسه ها).

اگر با موارد مذکور بخل از بین نرفت و این حالت در وجود شخص آن چنان ریشه دوانیده بود که ریشه کنی آن با این راهها ممکن نباشد آن وقت است که باید به قصد شهرت بخشش کند تا حدی که بخل از وجود او زائل شود، آنگاه به معالجه حب شهرت پردازد.

5 - حب و جاه و شهرت

یکی دیگر از ملحقات فعلی داخلی حب جاه و شهرت است. شهرت را به انتشار صیب معنی کرده اند که مفهوم آن همان بلند آویزه شدن است.

جاه هم به معنی ملک القلوب و تسخیرها بالتعظیم و الاطاعه له (بان تصویر قلوبهم مملوکه له) و اعتقاد الناس ما یظنه کما لا من علم و عبادہ و ورع و زهادہ و قوه و شجاعه و بذل و سخاء و و سلطته و ولایه و منصب و ریاسه و مال و حسن و جمال و امثال دلک الخ جاه یعنی علاقه به تملیک قلبها و تسخیر آنها جهت تعظیم و اطاعت نمودن از شخص جاه طلب (به طوری که قلب آنها مملوک این شخص باشد) و علاقه به اینکه مردم به کمالات جاه طلب معتقد شوند. این کمال مورد علاقه جاه طلب می تواند علم، عبادت، تقوی، زهد، قوت و نیرو، شجاعت، و بخشش و سخاوت و سلطنت و سرپرستی و ولایت، منصب و پست و مقام و ریاست، پول و ثروت و بالاخره حسن و زیبایی و نیکویی و یا هر چه از این قبیل است باشد.

افرادی که دچار این بلیه می شوند و حب جاه و شهوت وجود آنها را می گیرد یعنی دوست دارند مشهور شوند و علاقمند هستند که همه مردم معتقد شوند که او شخص با کمال و خوبی است، از دو حال خارج نیستند:

الف: برای جاه طلب نفس جاه و شهرت موضوعیت دارد برای اینکه همان جاه و شهرت را دوست دارد، که منشاء این حب، قوه غضبیه است.

ب: او جاه و شهوت را می خواهد برای اینکه از آن به عنوان وسیله ای جهت تمتع و بهره بری خود از لذت سود برد که این نوع حب جاه و شهرت منشاءش قوه شهویه می باشد.

البته باید این نکته بیان شود که جمع هر دو انگیزه نیز ممکن است، یعنی ممکن است که در شخص انگیزه علاقه به جاه و شهرت از طرفی علاقه به خود جاه و شهرت باشد و از طرفی دیگر انگیزه حب و شهرت در او به عنوان بهره وری از لذات دنیوی موجود باشد که در این صورت هر دو انگیزه که موجود

شد ریشه این حب، به قوه غضبیه و شهویه تواءما بر می گردد. این موضوع که حب جاه و شهرت، انسان را به تباهی می کشد مطلب روشنی است، چه آنکه بالاخره از دو حال خارج نیست یا اینکه به مقصد خود (رسیدن به شهرت و جاه) نمی رسد که این خود موجب عذاب روحی، روانی و ضعف اعصاب و پریشانی است و یا اینکه به مقصود خویش می رسد که این نیز موجب مضرات بسیاری است ما مثال های فراوانی از تاریخ داریم. کسانی که تشنه قدرت و شوکت بوده اند زمانی که به قدرت رسیده اند با مردم چه کردند، بنی امیه و بنی العباس و... که همه بدون استثناء نمونه هایی از این قبیل اند. اصولاً خود مشهور شدن گرفتاریهای مخصوص به خود را دارد. کوچکترین بیماری، نداری، عیب خطا، فراموشی و امثال اینها از یک فرد مشهور موجب رسوایی او می شود، چون همه او را می شناسند.

در مورد مذمت علاقه به شهرت به چند آیه و روایت اشاره می نماییم:

برخی آیات و روایات مربوط به ذم حب جاه و شهرت

خداوند می فرماید: **تلك الدار الاخره نجعلها للذين الايريدون علوا في الارض و لا فسادا** ⁽¹⁶⁶⁾ این سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می دهیم که در زمین اراده برتری جویی و فساد را نداشته باشند. و نیز می فرماید: **من كان يريد الحياه الدنيا و زينتها و نوف اعمالهم فيها و هم فيها لا يبخسون اولئك ليس لهم في الاخره الا النار و حبط ما صنعوا فيها و باطل و ما كانوا يعملون** ⁽¹⁶⁷⁾ این دو آیه شریفه می فرماید کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را طالب باشند اعمالشان را در این جهان بی کم و کاست به آنها می دهیم. (ولی) آنها در آخرت جز آتش (بهره ای) نخواهند داشت و آنچه را در دنیا (برای غیر خدا) انجام دادند و بر باد می رود و اعمالشان باطل می شود. البته این دو آیه در مورد دنیا

و حب دنیا و زینتی دنیا است ولی ما از این آیه خصوص این بحث نیز استفاده می کنیم چه آنکه چه زینتی بالاتر از ریاست و چه چیز در دنیا مهمتر از شهرت و جاه وجود دارد. اینها از مظاهر دنیا و حب دنیا هستند.

از رسول گرامی اسلام ﷺ روایت شده که فرمودند: **حب الجاه و المال ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل** ⁽¹⁶⁸⁾ دوستی جاه و مال در قلب انسان نفاق را رشد می دهند همانطور که آب سبزی ها را می رویاند.

امام صادق رئیس مذهب تشیع علیه السلام می فرماید: **ایاکم و هولاء الروسا الذین یتراسون** ⁽¹⁶⁹⁾ بیرهیزید و دوری کنید از این روسایی که تراءس می کنند (حب جاه و شهرت دارند) و نیز از همان حضرت نقل شده: **ملعون من تراس ملعون من هم بها ملعون من حدث بها نفسه** ⁽¹⁷⁰⁾ یعنی ملعون است هر کس تراءس کند (یعنی ریاست او توام با حب و جاه و شهرت باشد) و ملعون است هر آن کس در این راه قدم بر دارد و ملعون است کسی که نفس خود را به تراءس تشویق کند.

قال الصادق علیه السلام: **من اراد الریاسه هلک** ⁽¹⁷¹⁾ هر کس اراده کند ریاست را هلاک می شود.

البته مرا از ریاست مسئولیت پذیری نیست، مراد از ریاست ریاست توام با حب جاه و شهرت است.

فسادهایی را که حب جاه و شهرت به بار می آورد می توان فهرست وار چنین بیان کرد.

کوتاه همتی، مدارا در جایی که خشونت لازم است برای اینکه از او تعریف کنند، مجبور شدن به گفتن اقوالی که منزلت او را نزد مردم بالا ببرد، نفاق، و بعضی دیگر از آفات.

انسان بی جاه نداریم

در برخی متون اخلاقی چنین تعبیر شده است:

كما ان الانسان لابد من ادنى مال لضروره المطعم و او الملبس و المسكن و مثله ليس بمذموم فكذلك لابد من ادنى جاه لضروره المعيشه مع الخلق يعنى همانطور كه انسان به ناچار بايد مختصر مالى براى صرف در ضرورياتى چون خوراك، پوشاك و مسكن داشته باشد و اين نوع دارايى مذموم نيست پس، همچنين ناچار است كه مختصرى شهرت داشته باشد براى اينكه بتواند با مردم معاشرت كند. بنا بر اين از جهت ضرورت معيشت با مردم، انسان نمى تواند به نحو مطلق گمنام باشد. از طرفى بايد دانست اينكه بعضى پنداشته اند كه براى دورى از حب جاه و شهرت بايد نقاط ضعف خود را به ديگران باز گو كنند و براى آنها بر شمردند تصورى اشتباه است و اين عمل جايز نيست. يعنى انسان حق ندارد نقاط ضعف خود را بيان كند و بيان نقاط ضعف و يا مثلا بيان معاصى به اين صورت كه من آدم خوبى نيستم، من اهل غيبت و تهمت هستم، من بدگويى مردم را انجام مى دهم، من فلان عمل زشت را مرتكب شده ام، اين حرام است، زيرا تشييع فاحشه مى شود. از سوى ديگر آنچه مذموم است حب جاه و شهرت است نه خود جاه و شهرت. ممكن است شخصى به هر دليل مشهور باشد ولى خودش علاقه قلبى به جاه و شهرت نداشته باشد و حتى از آن متنفر باشد.

اينكه بيان كرديم همه انسانها داراي حدى از جاه و شهرت هستند به اين دليل است كه در وجود انسانها چند قوه نهفته شده كه ابعاد وجودى آنها را تشكيل مى دهد از جمله:

1- قوه شهويه: كه موجب خوب خوردن، خوب پوشيدن و زيبايى و علاقه

به جنس مخالف و... است.

2- قوه سبعیه: که در حد کنترل نشده میتواند موجب اعمالی سبوعانه چون هتل و غارت و یاذاء شود.

3- قوه شیطانیه: که موجب مکر و حيله و خدعه و فریب و اغوا می شود.

4- قوه روح: که به وسیله آن صفات ربوبیه چون علم و قدرت که از صفات ربوبی است کسب می شود و جاه و شهرت نیز می تواند به سبب علم و قدرت ایجاد شود. لذا چون هر انسان دارای این صفات ربوبی که از قوه روح سرچشمه می گیرند هست پس جاه و شهرت هم خواه ناخواه متفرع بر علم و قدرت تا حدودی پیدا می شود و آنچه مذموم است حب جاه و شهرت است.

اشتباه در مورد ارزشها

تصور آدمی این است که مال و جاه و یا شهرت، انسان را به کمال می رساند در صورتی که چنین نیست. زیرا مال، قدرت و شهرت در طول زمان از بین رفتنی و فانی هستند.

چیزی هم که خود فناپذیر باشد نمی تواند موجب کمال گردد، چه آنکه در راس کمالات نعمت بقاء است در حالیکه اینها بالقوه فانی هستند.

کمال حقیقت برای انسان از طریق قرب حق تعالی حاصل می شود و قرب به حضرت حق نیز به وسیله علم و حریت و فضائل اخلاقی کسب می شود و خداوند می فرماید: **المال و البنون زینه الحیوه الدنیا و الباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا** (172) مال و فرزندان (و هر آنچه از این قبیل است) زینت زندگی دنیوی است و باقیات صالحات (ارزشهای پایدار مثل فرزند نیکو و آثار خیر دیگر) ثوابش نزد پروردگارت بهتر و امید بخش تر است. البته هر عملی هم موجب کمال نیست، بلکه آن عملی که فانی نباشد موجب کمال است. اگر راجع به سحر و جادو بدانیم این چه فایده ای دارد، این علم فانی می شود.

از طرفی علم یعنی آگاهی، شناخت و یعنی معرفت و در راس علوم لازمی که موجب کمال است معرفت به ذات باری عز اسمہ، شناخت خداوند و صفات و افعال اوست، چه آنکه **اول العلم معرفه الجبار و آخر العلم تفویض الامر الیه البتہ** ملاک کلی در مورد ارزش این است که بتواند موجب کمال باشد.

کلا هر عملی که به نیت تقرب به خدا و در خدمت خلق باشد موجب کمال است که ما در این فصل از بحث نمی توانیم به شرح آن پردازیم، چون خود، بحث کاملاً مشروح و مفصلی لازم دارد.

علاج حب جاه و شهرت

وقتی درد مشخص شد نوبت به درمان می رسد. چگونه باید این دوستی بیجا و بی مورد را از بین برد و چگونه باید آن را نابود نمود و این آتش شعله وری را که در هر حال موجب نابودی انسان می شود را خاموش کرد در این خصوص نیز راههایی برای معالجه وجود دارد که باید مورد استفاده قرار گیرد:

1 - علم به فانی بودن هر آنچه آن را موجب لزوم جاه و شهرت می داند، خواه سلم و صفا باشد، خواه اعتقاد مردم به خوبی و بزرگی او و یا غیر اینها.

2 - علم به اینکه دنیا و مافیها فانی است **کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام** (173) و بداند آنچه باقی است و از بین نمی رود آخرت و عقبی است **بل توثرون الحیوه الدنیا و الاخره خیر و ابقی** (174) و در جایی دیگری می فرماید: **کلا بل تحبون العاجله و تذرون الاخره** (175)

3 - بداند کمالات حقیقی کدامند و کمالات وهمی کدام؟

4 - طمع را از وجود خویش دور کند چه آنکه قطع طمع از مردم موجب به وجود آمدن منزلت و سلطه بر قلوب مردم می شود.

5 - عزلت اختیار کند البتہ عزلتی که خود موجب رضای نفس نباشد.

6 - سلطه خود بر قلوب (سلطه غیر الهی) را ریشه کن کند.

7 - هنگامی که مردم به امری در مورد او معتقد شوند که او لایق آن نیست، آن اعتقاد را به هر وسیله مشروع و ممکن زائل کند.

8 - در آیات و روایات مربوط به مذمت حب جاه و شهرت تأمل نماید.

خمول

ضد خاص حب جاه و شهرت خمول است. خمول یا افتادگی صفتی از صفات مومنین و متقین و افراد ورع و پاک است. کسانی که دنیا و ظواهر فریبنده آن و زینت های آنچنانیش نتوانسته در آنها نفوذی داشته باشد انبیاء، اولیاء و اوصیاء الهی همگی دارای این صفت بوده اند و چه بسا افرادی که وقتی ما با آنها برخورد می کنیم به آنهایی بی اعتنا باشیم، لیکن آنها از افراد ورع و پاک و مورد عنایت حق تعالی باشند.

تهی دست مردان پر حوصله بیابان نوردان بی قافله
کشیده قلم بر سر نام خویش نهاده قدم بر سر کام خویش
به سر وقتشان خلق کی ره برند که چون آب حیوان به ظلمت درند

زبان حال کسانی که دارای خمول اند دو بیت شعر زیر است:

مگو جاهی از سلطنت بیش نیست که ایمن ترا زملک درویش نیست
گدا را چون حاصل شود نان شام چنان خوش بخشید که سلطان شام

روایات در مورد خمول

پیامبر بزرگوار اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: ان الیسیر من الریاء شرک و ان الله یحب الاتقیاء الاخفیاء الذین اذا غابوا یفقدوا و اذا حضروا لم یعفروا قلوبهم مصابیح الهدی⁽¹⁷⁶⁾ هر آنچه از ریا پیش آید شرک است و به درستی خداوند به

افراد متقی که ناشناخته اند. کسانی که اگر غایب شوند مفقود نیستند و اگر حضور داشته باشند شناخته نمی گردد علاقه دارد.

قلب های اینان چراغ های هدایت است.

و نیز آن حضرت فرموده اند: ان من امتی من لواوتی احدکم یسئله دینار لم یعطه ایاه او سئله درهما لم یعطه ایاه و لو سئل الله الجنه لا عطاها ایاه و لو سئله الدنیا لم یعطها ایاه⁽¹⁷⁷⁾ از امت من کسانی هستند که اگر بر یکی از شما وارد شوند و دیناری طلب کنند کسی به آنها نمی بخشاید حتی اگر درهمی هم طلب کنند به آنها نمی دهند ولی اگر آنها از خداوند بهشت را بخواهند (فورا) اجابت می شود. اما اگر در خصوص امور دنیوی چیزی را از خداوند بخواهند به آنها عطا نمی کند. ان الله تبارک و تعالی فی مقام الامتناع علی بعض عبیده الم انعم علیک الم استرک الم اخمل ذکرک یعنی خداوند در مقام منت بر بعضی از بندگان خود می فرماید: آیا نعمت بر تو ارزانی نداشتم آیا تو را مستور نکردم (پوشاندم یعنی تو که بنده خوبی هستی کسی خبر ندارد) و آیا ذکر تو را خاموش نساختم. بنابراین خمول حسن است و حب جاه و شهرت عیب.

6 - حب مدح و کراهت ذم

معمولا انسان دوستدار ستایش است و می خواهد دیگران از او تعریف و تمجید به عمل بیاورند و یا اینکه از مذمت خود توسط دیگران ناراحت می شود. به این دو حالت که از لغوهای فعلی داخلی هستند حب مدح و کراهت ذم می گویند. حب مدح و کراهت ذم دارای دو مرتبه است:

1 - مرتبه اول آن است که شخص به خاطر مدح و تمجیدی که توسط دیگران از او می شود خرسند و خشنود شود و سپاسگذار مادم و ماجد باشد و

همچنین از کسی که مذمت او را می گوید ناراحت شده و کینه او را به دل بگیرد و او را به مکافات برساند و یعنی به خاطر آن مذمت از او انتقام بگیرد.

2 - مرتبه دوم آن است که از شخصی که او را تمجید نموده باطنا خرسند شود و از مدح خوشش بیاید. ولی حفظ ظاهر کند و اظهار خوشنودی ننماید و از طرفی از کسی که او را مورد مذمت قرار داده باطنا ناراحت شود و کینه او را به دل بگیرد ولی اظهار ناراحتی ننماید. ضمناً حس انتقام و به مکافات رساندن او را هم نداشته باشد. البته این موضوع روشن است که هر دو مرتبه حب مدح و کراهت ذم ناپسند و زشت است.

حب مدح دارای درجاتی است:

- 1 - دوست داشتن و در خواست کردن مدح و چنگ زدن به هر وسیله ممکن برای نیل به آن حتی با استفاده از عبادات و دوری از محظورات شرعی.
- 2 - دوست داشتن و درخواست کردن مدح آن هم به وسیله مباحات یعنی کارهای مباح نه به وسیله عبادات و هم حتی اینکه شخص برای رسیدن به مدح مرتکب محظورات شرعی می شود.
- 3 - دوست داشتن مدح، بدون اینکه اقدامی برای مورد ستایش قرار گرفتن انجام دهد، ولی در صورتی که مورد ستایش و مدح خشنودی می گردد و در وجود خود احساس ناراحتی از مدح نمی نماید.
- 4 - نه تنها اراده مدح شدن نمی کند و اقدامی هم در این جهت نمی دهد، بلکه در وجود خود علاقه ای به مدح ندارد. و قلب خود را به عدم خشنودی و دوری از مدح مجبور ساخته است. لیکن اگر مورد مدح قرار گیرد ناخود آگاه خشنودی و خرسند می گردد.

اما حال باید دید چه عاملی یا عواملی باعث می شود که انسان دچار حب مدح گردد. اینجا باید بیان کنیم که چهار عامل است که موجب می شود حب مدح در انسان تقویت گردد:

- 1 - اینکه مدح را وسیله کمال بدانیم.
- 2 - تصور کنیم که قلوب ما در تسخیر خود داریم.
- 3 - در صورتی که مدح علنی باشد اینکه تصور کنیم شنوندگان مدح معتقد به مورد مدح هستند.

4 - به اینکه مدح دلالت بر حشمت ممدوح دارد معتقد باشیم و فکر کنیم مادمح که زبان بر ستایش ما گشوده از باب اضطرار خود چنین می کند حال خواه تمجید او داوطلبانه باشد یا نباشد.

راه علاج حب مدح

- 1 - نظر کردن به انگیزه خشنودی از مدح (که انگیزه ای پوچ است)
- 2 - توجه به اینکه جاه و مقام و مال (که جاه موجب حب مدح می شود) از امور دنیوی و فانی هستند.

3 - تشخیص دادن کمالات حقیقی از کمالات وهمی.

راه معالجه کراهت ذم

مذمت کننده نیز دو حالت دارد: 1 - مذمت همراه با صداقت در گفتار 2 - مذمت همراه با دروغ. اما اولی مذمت کننده در مورد مذمت صادق و راستگو است در این صورت ممکن است قصد او را با دو عبارت زیر بیان کنیم:

ان کان قصد النصح و الارشاد فلا ینبغی بغضه

و ان کان الایذاء و التغنت فلا بغضه ایضا لانه ارشادک الی عیبک ان کنت

جاهلا به و ذکرک ایاه ان کنت غافلا به و قبحه فی عینک ان کنت مذکراله

کسی که در مورد مذمت راست می گوید اگر قصد او نصیحت و ارشاد است که در این صورت قطعاً نباید بغض او را به دل گرفت و حتی اگر قصد او اذیت و ایذاء است در این صورت هم نباید کینه او را به دل گرفت زیرا بالاخره او تو را بر عیب خود ارشاد و راهنمایی نموده (در صورتی که از آن عیب آگاه باشی) و اگر از آن عیب آگاه باشی تو را به یاد آن عیب انداخته یعنی از غفلت در آورده است و اگر هم غافل از آن عیب نباشی و آن عیب را مد نظر هم داشته باشی باز او در حق تو خیری انجام داده و آن اینکه زشتی و قباحت آن عمل را در نزد تو مجسم نموده است. و اما اگر شخص ذام کاذب باشد باز هم نباید از او ناراحت شویم. و ان كان الذام كاذبا فلا ينبغي بعضه ايضا لانك و ان خلوت من ذلك العيب الا انك لا تخلوا من عيوب آخر مساويه لها او افحش منها و اگر هم شخص ذام و مذمت کننده به دروغ مذمت کند باز هم نباید بغض و کینه او را به دل گرفت چه آنکه هر چند تو از آن عیبی که او به تو نسبت داده عاری هستی، لیکن از عیوب مترادف با آن که عاری نیستی. یا شاید از عیوبی بدتر از عیبی که به تو نسبت داده است برخوردار باشی. پس بنابراین بالاخره بغض و عداوت ذام بیجا و بی مورد است و حالات موجود در ذام است. وقتی در هیچ یک از موارد آن راهی برای بغض و عداوت ذام وجود نداشته باشد، بدیهی است محملی هم برای کراهت از ذم باقی نمی ماند شاید به همین دلیل است که نبی اکرم ﷺ می فرماید: اذا رايتم المداحين فاحثوا في وجوههم التراب ⁽¹⁷⁸⁾ هنگامی که مداحین را دیدید (که مدح بیجا می کنند) خاک بر چهره آنان بپاشید و باز فرمودند: اذا مدحت اخاك في وجهه فکانما امرت علی حلقه الموسی ⁽¹⁷⁹⁾ هنگامی که تو برادرت را رودرو او ستایش کنی مانند آن است که با تیغ بر گردن او کشیده باشی (مدح رودرو مثل هلاک کردن و کشتن ممدوح است) و از همان حضرت

نقل شده است: راس التواضع ان تکره ان تذکر بالبر و التقوی⁽¹⁸⁰⁾ همانا مردم به دو دلیل هلاک شدند:

1 - تبعیت از هوی و هوس های نفسانی و شیطانی 2 - دوست داشتن ثناء و تعریف و مدح شدن خود توسط دیگران. اینجاست که انسان باید خودش را مورد آزمایش قرار دهد و ببیند توانایی دارد حب مدح را در خود بکشد و کراهت ذم را در وجود خود نابد کند یا خیر. امید است پیروزی در این امتحان نصیب ما بگردد. ما در بحث لغوهای قولی به تفصیل در خصوص مداحی بیمورد بحث کرده ایم لذا در اینجا به همین مقدار بسنده می کنیم.

7 - نفاق

تعریف نفاق

نفاق عبارت است از مخالفت باطن یا ظاهر، حال این مخالفت باطن با ظاهر خواه در ایمان باشد (یعنی به ظاهر خود را مومن نشان دهد در حالی که باطنه مومن نیست) خواه در طاعات باشد و یا در معاشرت با مردم تفاوتی نمی کند. حال باید دید انگیزه نفاق چیست؟ انگیزه نفاق حب جاه، جلال، مقام، مال و دنیا است، یعنی دوستی و علاقه به بهره وری از لذائد دنیوی.

در این بحث ما به چند سوال پاسخ خواهیم داد:

1 - منافق کیست؟ و منافقین دارای چه صفاتی هستند؟

2 - منافقین چند نوع است؟

3 - هدف منافقین چیست؟

4 - از چه راهی می توان منافقین را شناسایی کرد؟

اما قسمت اول این مبحث به پاسخ به اینکه منافق کیست و منافقین دارای چه صفاتی هستند اختصاص دارد.

بحث لغوی

نفاق بر وزن فعال مصدر است و اسم فاعل آن نافی می باشد. ریشه لغوی این لغت را که بررسی می کنیم به نفاقاء یربوع می رسیم. یربوع به موش صحرايي می گویند و نفاقاء هم اسم لانه موش است. حال باید دید بین این ریشه لغوی و منافق اصطلاحی چه وجوه شباهتی وجود دارد. برخی وجوه تشابه که می توان به عنوان وجه مشترک این دو یافت عبارتند از:

1 - دو چهره بودن.

2 - دارا بودن مسیر انحرافی و راه مخفی.

3 - فرار از حملات احتمالی دشمن از راه مخفی.

البته وجوه تشابهی را که ذکر کردیم با استفاده از آیات قرآن است مثلاً در مورد دو چهره بودن منافقین، خداوند می فرماید: **اذا لقو الذين آمنوا قالوا و اذا خلوا الى شياطينهم قالوا انا معكم** (181) هنگامی که منافقان با اهل ایمان ملاقات کنند می گویند ما ایمان آورده ایم و هنگامی که با (هم فکران) شیطان خود خلوت می کنند می گویند ما با شما ایم. پس می بینید در یک چهره ادعای ایمان و در یک چهره مخالفت با مومنین دارند.

و اما دلیل بر وجه شباهت دوم لفظ خلو در آیه شریفه ای است که بیان شد که می فرماید هنگامی که منافقین با شیاطین خود خلوت می کنند، این کنایه از آن دست که راه مخالفت با مومنین را علنی می کنند و مخفی نگه می دارند. وجه شباهت سوم هم فرار از حملات احتمالی بود که خداوند در این زمینه می فرماید: **و اذا قيل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون** (182) و هنگامی که به منافقین گفته شود در زمین فساد نکنید می گویند فقط ما مصلح هستیم. و لذاست که امیرالمؤمنین علی عليه السلام در نهج البلاغه در خصوص منافقین

می فرماید: يتلونون الوانا و يفتنون افتانا یمشون الخفاء⁽¹⁸³⁾ به رنگها و حالات گوناگون در می آیند و سخنان گوناگون می زنند و راه مخفی دارند و در پنهانی حرکت می کنند و بعد در دنبال همین خطبه دارد که و لكل شجو دموع قد اعد و لكن حق باطلا و لكل قائم مائلا و لكل باب مفتاحا برای هر در بسته کلیدی دارند و بالاخره راه برای آنها بسته نیست، بلکه دارای مفرهای مخصوص هستند. سوالی که باید ما به آن پاسخ دهیم آن است که منافقین چه کسانی هستند ان المنافقین یخادعون الله و هو خادعهم و اذا قاموا الی الصلوه قاموا کسالی و یراون الناس و لایذکرون الله الا قليلا مذبذبین بین ذلک لا الی هو الاء و لا الی هو الاء و من یضلل الله فلن تجد له سبيله⁽¹⁸⁴⁾ به درستی که منافقین با خدا مکر و خدعه می کنند و خدا نیز با آنها مکر می کند و هنگامی که برای نماز برمی خیزد با حالت کاهلی و بی میلی برخیزد و برای خودنمایی می خوانند و بجز اندکی خدا را یاد نمی کنند اینان افرادی هستند که بین کفر و ایمان مردد هستند نه به سوی این گروه و نه به سوی آن گروهند و خداوند هر که را که گمراه کند برای او راه نجاتی نخواهی یافت.

صفات منافقین در قرآن عبارت اند از: 1 - صفت کذب و دروغ 2 - نداشتن فهم و تفقه 3 - قسم و دروغ خوردن 4 - صفت جهل و نادانی 5 - صفت دو روئی و نفاق 6 - صفت استکبار 7 - صفت فسق و فجور 8 - صفت لجبازی 9 - صفت کینه توزی 10 - صفت خدعه و نیرنگ⁽¹⁸⁵⁾.

افراد منافق را به طور کلی با استفاده از آیات قرآن مجید می توان به گروه های زیر تقسیم کرد:

1 - گروهی که معتقد به کفر و نظام شرک می باشند و ظاهرا اسلام را پیشه خود ساخته اند (به عنوان یک حربه و یک وسیله)⁽¹⁸⁶⁾

2 - کسانی که نه به اسلام و نه به مرام و نظام دیگری معتقد نیستند. بی ایمانی و لامذهبی مرام و اعتقاد آنها است در پی منافع خود و سودجویی می باشند. (187)

3 - دسته سوم مومنین ضعیف الایمان و سست عنصر هستند. زیرا هر قدر ایمان در هر شخص ضعیف شود به همان میزان نفاق در او راه پیدا می کند. (188)

هدف منافقین، راه شناسایی آنها

هدف افراد منافق چیست و راه شناسایی آنها کدام است؟ در برخی آیات قرآن به مسأله هدف منافقین اشاره شده است. مثل این آیه که می فرماید: **اتخذوا ایمانهم جنه فصدوا عن سبیل الله** (189) منافقان قسم های خود را سپر قرار داده اند (از هر وسیله ممکن استفاده می کنند) تا اینکه مردم را از راه خدا باز دارند پس هدف آنها جلوگیری از ایجاد حکومت الهی و یا جلوگیری از استمرار حکومت خدا بر روی زمین و جدا کردن مردم از مسیر الهی است. منافقین در صدر اسلام با استفاده از انواع راههای ممکن سعی در انحراف مردم از مسیر الهی داشتند. داستان عبد الله بن ابی یک نمونه از این اقدامات برای کسب آن هدف شوم است و یا جنگ جمل را که ملاحظه می کنیم می بینیم مسبب اصلی جنگ، طلحه و زبیر می باشند آن طلحه و زبیری که یک عمر در رکاب رسول خدا ﷺ شمشیر زدند با آن همه سوابق درخشان هم اکنون که حضرت علی علیه السلام به عنوان خلیفه رسمی مسلمین زمام امور را به دست گرفته است، پس از اینکه در منزل حضرت امیر علیه السلام آمدند و موضوع خاموش شدن چراغ روغنی را توسط آن حضرت در جهت پیشگیری از اسراف بیت المال دیدند و ملاحظه کردند علی علیه السلام کسی نیست که بشود در کنار او به آمال و آرزوهای شخصی رسید، رفتند و عایشه ام المومنین را تحریک کردند و جنگ جمل به پا ساختند.

به عنوان نمونه یکی از اقدامات منافقانه لشکر نفاق در مقابل حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ جریان تزویر عمر و عاص در جنگ صفین است که قرآن ها را سر نیزه ها کردند و گفتند که ای وای ما مسلمان هستیم، و شما با قرآن می جنگید. با سپر کردن قرآنی که چیزی جز کاغذ و مرکب بی کیاست را از اطراف مولای متقیان پراکنده کردند. پس منافقین از هر اقدامی در جهت تضعیف استمرار حکومت حق فروگذار نمی کنند. خداوند این صد عن سبیل الله را به عنوان هدف منافقین و کفار معرفی می نماید. **اتخذوا ایمانهم جنه فصدوا عن سبیل الله فلهم عذاب مهین** ⁽¹⁹⁰⁾ البته باید دانست:

چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد
و یا به قول شاعر دیگر که می گوید:

مدعی خواست که از بیخ کند ریشه ما غافل از آنکه خدا هست در اندیشه ما
یک اصل کلی برای شناخت منافقین این است که قول و عمل آنها مقایر است. پس هر جا دیده شود که قول کسی غیر از عملش می باشد باید دانست آن شخص شیوه نفاق پیشه خود ساخته است. قول بی عمل یا قولی که در عمل خلاف آن انجام شود از نظر اسلام مردود است. خداوند در این رابطه می فرماید: **یا ایها الذین امنوا تقولون ما لاتفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا**

تفعلون ⁽¹⁹¹⁾ ای مومنین چرا سخنی می گوئید که عمل نمی کنید نزد خدا موجب خشم است که سخنی بگوئید که عمل نمی کنید. و یا در آیه دیگری می فرماید: **اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم** ⁽¹⁹²⁾ آیا مردم را به نیکی دعوت می کنید و خود را فراموش می نمائید. (البته باید توجه داشت مفهوم این دو آیه و موارد مشابه، این نیست که امر به معروف و یا نهی از منکر نباشد، بلکه مراد این است که ضمن امر به معروف و نهی از منکر، خود آمر به معروف و ناهی از منکر عامل به موارد امر و نهی باشد و این طور نیست که شخص مقصری که مرتکب

خلافی می شود، تکلیف شرعی نهی از منکر در مورد همان خلاف از گردن او ساقط باشد، بلکه در روز قیامت دو گناه برای او متصور است. (یکی عدم انجام تکلیف نهی از منکر و دیگری عمل نکردن خود او به این موارد) پس گفتیم ملاک، عمل است و باید دید افراد صداقت در عمل دارند، صداقت در ایمان دارند یا خیر، صداقت در ایمان هم از جهاد فی سبیل الله، انفاق جان و مال در راه خدا و امثال اینها معلوم می شود. ⁽¹⁹³⁾ پس، عمل محکی است که منافق را از غیر او مشخص می کند. درست به دلیل نداشتن عمل صحیح و صادقانه است که قرآن عمل منافقین را نفی می کند و می فرماید: **سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** قرآن مجید در مبارزه پیگیر با منافقین که عمدتاً در شهر مدینه و با قدرت گرفتن اسلام و مسلمین پدیدار شدند آیات فراوانی دارد.

برخی از این آیات به تناسب مقام در سوره های مختلف قرآن قرار دارد و سوره ای نیز به همین نام (منافقین) با موضوع شناساندن نفاق و حيله های آنها بعد از اقدامات عبد الله بن ابی که به بهانه اختلاف بر سر بر داشتن آب از چاه در صدد ایجاد اختلاف بین مهاجرین و انصار بود نازل شد. ما با این فرصت مختصر مجال بررسی تفصیلی نداریم و علاقه مندان را به مطالعه تفسیری دلالت می نمائیم.

8 - ریا

یکی دیگر از حالات و صفات لغو، ریا می باشد.

ریا عبارت است از طلب منزلت در قلوب مردم به وسیله نمایش خصلت های نیک و یا به وسیله آنچه دلالت بر خصلتهای نیک دارد. چیزی که دلالت بر خصلتهای نیک دارد آثار آن خصلتهای است. حال آن خصلتهای نیک، خواه عبادی باشد مثل نماز، روزه، حج، صدقه واجب و امثال اینها و یا اینکه غیر

عبادی باشد به این معنی که واجب نباشد و یا قصد تقرب در آنها شرط و قید نشده باشد مثل تمیز نگهداشتن بدن، دارا بودن نظافت در محیط کار و منزلت، نشان دادن سخاوت و انفاق مستحبی و امثال اینها.

و اما مراد از آثار خصلت خیر، آن افعال و حالاتی است که خود به خود عمل خیر نیست ولی به استناد وجود آن افعال و حالات در شخص به خوبی وی استناد می شود از این نمونه آثار:

1 - افعالی است که متعلق به بدن است مثل اظهار ضعف و ناتوانی نمودن تا اینکه مردم بگویند از کم خوراکی، یا از روزه گرفتن، و یا از شب زنده داری اوست و یا اینکه خود را در مورد گرفتاری مومنین محزون و گرفته نشان دهد تا دیگران خیال کنند لابد از رفت قلب فراوان او این حالت به وجود آمده و محزون شده و یا خوف از خدا بر او غلبه کرده است.

2 - افعال و اموری که متعلق به بدن نیست، بلکه متعلق به کیفیت و هیئت است مثل کوتاه کردن شارب، بلند کردن محاسن و یا پایین انداختن سر زمان راه رفتن و یا نمود اثر سجده در پیشانی و یا پوشیدن لباس کهنه به کیفیتی که دلالت بر علم، تقوا و زهد او بنماید و او را دور از دنیا نشان دهد تا اینکه مردم وی را به سبب وجود این علائم دارای آن مشخصات بدانند.

3 - افعال و اموری که متعلق به قول و یا متعلق به حرکات می باشد مثل اظهار غضب و ناراحتی و تاسف از منکرات و سخت گرفتن و ترشروی کردن به مردم به خاطر اینکه فلان مکروه واقع شده است، به قصد اینکه خود را دلسوز و پشیمان دین معرفی کند و مردم او را به این نام بشناسند و یا مثل اختراز و از دویدن و شتابکاری و عجله و در کوچه و خیابان و در انظار مردم که مردم او را فردی موقر و متین بدانند.

4 - مواردی که متعلق به سه مورد مذکور نیست و موارد متفرقه است مثل اینکه کسی در منزلش رفت و آمد، زیاد باشد و خود او موجب این رفت و آمدها بشود تا مردم بگویند چه آدم معروفی است و یا چه آدم با سخاوتی است و امثال اینها. دیدیم که انسان یا به وسیله خصلتهای نیک و تشبث به آنها و یا به وسیله آثار خصلتهای نیک، مبتلا به ریا می شود.

آیات و روایات زیادی در مذمت ریا موجود است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم.

برخی آیات و روایات در مذمت ریا

خداوند در سوره ماعون می فرماید: **وَيَلِ الْمَصْلِينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يَرَاوُونَ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ** ⁽¹⁹⁴⁾ وای بر نمازگزارانی که در نماز خود را به دست فراموشی می سپارند آنها که ریا می کنند و دیگران را از ضروریات زندگی منع می کنند. و نیز می فرماید: **فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا رِبَةً فَلْيَعْنِ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يَشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا** ⁽¹⁹⁵⁾ پس کسی که امیدوار به لقای پروردگار خود است بایستی عمل شایسته انجام دهد و کسی را در عبادت خدای خود شریک نکند (ریاء در عبادت شریک قرار دادن برای خداوند است).

خداوند می فرماید: **يَرَاوُونَ النَّاسَ وَالْأَيُّكُرُونَ اللَّهَ الْاَقْلِيلًا** ⁽¹⁹⁶⁾ در برابر مردم ریا می کنند و جز اندکی یا خدا نمی نمایند. و نیز در قرآن در مذمت انفاق همراه با ریا می خوانیم: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يَنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ** ⁽¹⁹⁷⁾ ای کسانی که ایمان آورده اید صدقات خود را به وسیله منت گذاردن و آزار دادن (به صورت صدقه گیرنده) باطل نکنید.

مثل کسی که مالش را برای نشان دادن به مردم انفاق می کند (که عمل او نیز باطل است).

برخی روایات در مورد مذمت ریا

پیامبر بزرگوار اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: لا يقبل الله تعالى عملا فيه مثقال من رياء ⁽¹⁹⁸⁾ خداوند عملی را که مثقالی از ریا در آن باشد قبول نمی کند. و نیز فرموده اند: ان ادنى الرياء الشرك ⁽¹⁹⁹⁾ کمترین ذره از ریا هم شرک است.

و از آن روایت شده: ان المرائى ينادى عليه يوم القيامة يا فاجر يا غادر يا مرائى ظل عملك و حبط اجرک اذهب فخذ اجرک ممن کنت تعمل له ⁽²⁰⁰⁾ به درستی شخص ریا کار، روز قیامت اینگونه مورد خطاب قرار می گیرد: ای فاجر ای غادر ای ریاکار عمل خود را باطل کردی و اجر خود را از بین بردی، برو اجر و مزد خود را از کسی که برای او عمل می کردی دریافت کن.

از قول امیر المومنان علی عَلِيٍّ منقول است که حضرت فرمود: اخشوا الله خشية ليست بتعذر و اعملوا بغير رياء و الاسمعه فانه من عمل لغير الله و كله الله الى عمله يوم القيامة ⁽²⁰¹⁾ از عدل الهی بهراسید و به دور از ریا عمل کنید (اعمال شما برای ریا) و برای شنیدن دیگران نباشد.

پس به درستی کسی که عمل او برای غیر خدا باشد، خدا روز قیامت او را به عمل خودش واگذار می کند. امام صادق عَلِيٍّ نیز می فرماید: قال الله تعالى انا خير شريك فمن عمل لي و و لغیری فهو لمن عمل له غیری ⁽²⁰²⁾ حضرت صادق عَلِيٍّ می فرماید که خداوند متعال فرموده من بهترین شریک هستم پس کسی که برای من و غیر من کاری انجام دهد آن عمل برای کسی است که او برای من شریک قرار داده است. و نیز همان حضرت از قول خداوند فرموده که پروردگار می فرماید: انا اغنى عن الشريك فمن اشرك غیری فی عمل لم اقبله الا ما كان

لی خالصا⁽²⁰³⁾ من غنی ترین اغ نیاء از شریک هستم (نیازی به شریک ندارم) پس بنده ای که دیگری را با من شریک قرار دهد در عملی (عملی او ریایی باشد) آن عمل را هرگز قبول نمی کنم، مگر اینکه عملی خالص برای من باشد. و نیز امام صادق علیه السلام فرمودند: **کل رباء شرک انه من عمل للناس کان ثوابه علی الناس و من عمل لله کان ثوابه علی الله**⁽²⁰⁴⁾ هر ریائی شرک است. به درستی کسی که عمل خود را برای مردم انجام دهد، ثواب او با مردم است و کسی که برای خدا اقدام کند، اجر او به عهده خداوند است.

ریا در عبادات

ریا یا در عبادات است و یا در غیر عبادات. اگر ریا در عبادات باشد مطلقاً حرام است و عبادت را نیز باطل می کند. چه آنکه **انما الاعمال بالنیات** به درستی که اعمال بستگی به نیات دارند. بنابراین وقتی نیت در عملی، تقرب به خدا نبود و خشنودی مردم ملاک بود آن عمل باطل است و علاوه بر بطلان عمل این شخص، مرتکب گناه نیز شده است. اما ریا در غیر عبادات معمولاً مذموم است، گر چه گاهی مباح و گاهی مستحب یا واجب می شود.

مثلاً کسی می بیند اگر فلان کار انجام ندهد آبرویش می رود و آن کار را به خاطر حفظ آبرویش در منظر مردم انجام می دهد. این عمل قطعاً خالص نیست و برای ریا است ولی چون این ریا آبرویش را حفظ می کند واجب می شود و کلاً بنا به عوامل مختلف، ریا در غیر عبادات احکام پنجگانه را پیدا می کند، مثل اینکه کسی می بیند اگر لباس دیگری را نشوید موجب می شود که او از یک عمل مستحب باز بماند برای اینکه دیگری بتواند نماز شب بخواند لباس آن شخص را نه به قصد ثواب بلکه به خاطر علاقه ای که به مومن دارد و برای رسیدن او به عمل مستحب می شوید. در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده

است که: اراد یوما ان یخرج علی اصحابه فکان ینظر فی حب من الماء و یسوی عمامته و شعره: فقیل به او تفعل ذلک یا رسول الله ﷺ فقال: ﷺ نعم ان الله تعالی یحب من العبد ان یتزین لاختوانه اذا خرج الیهم⁽²⁰⁵⁾ روزی آن حضرت موقعی که می خواستند از منزل به سوی اصحاب خارج شوند، بر ظرفی از آب نگرستند و چهره خود را در آب ملاحظه کردند و در این حال عمامه و سر و روی خود را منظم کردند. کسی به آن حضرت گفت آیا این شما هستید که این چنین می کنید؟ حضرت فرمود بله به درستی خداوند دوست می دارد که بنده ای از بندگانش برای برادران دینی خود زینت کرده و خود را منظم کند (این از نوع مستحب ریا است چون منظم نمودن خود عملی است برای برادران دینی. یعنی عملی است برای مردم، اما چون ریا در غیر عبادات است و عامل ریا نیز دوستداری خدا می باشد، این ریا مستحب است).

امام صادق علیه السلام می فرماید: الثوب النقی یکبت العدو⁽²⁰⁶⁾ لباس پاکیزه و خوب دشمن را به زمین می زند و می شکند یعنی برای شکستن دشمن باید خوب پوشید و به رخ آنان کشید. این ریا یا مباح است و یا مستحب.

و نیز روایت شده: نظر الی رجل من اهل المدینه قد اشتری لعیاله شیئا و هو یحمله فلما رثاه الرجل استحیی منه فقال اشتریته و حملته الیهم اما و الله لو لا اهل المدینه لاحببت ان اشتری لعیالی الشئی ثم احمله الیهم⁽²⁰⁷⁾ حضرت صادق علیه السلام نگاهش به مردی از اهل مدینه افتاد که او برای اهل و عیال خود چیزی خریده بود و آن را به سوی خانه می برد. آن مرد حضرت را که دید خجالت زده شد، حضرت به او فرمود این کالا را برای عیالت خریده ای و به سوی آنها می بری (این خجالت ندارد) به خدا قسم اگر اهل مدینه نبودند من دوست می داشتم که چیزی برای عیالم خریداری کنم و برای آنان ببرم (یعنی به خاطر اینکه

مردم بد می دانند من به خاطر رعایت حال مردم و به طور ریائی است که نمی توانم چیزی بخرم و به سوی عیالم ببرم که این نوع ریا گاهی یا واجب و گاهی مستحب است).

ما در مسائل فقهی مساله ای به نام خلاف مروت داریم که فقهای ما از جمله مرحوم شهید اول و شهید ثانی در متن و شرح کتاب لمعه متعرض آن شده اند. خلاف مروت بنا به برخی فتاوی مسقط عدالت است و ممنوعیت انجام خلاف مروت نیز از باب ریا است. لیکن چون در غیر عبادات است و در مورد مصداقی که ذکر شد و مانند آن واجب و خلاف این ریا حرام است.

شدت و ضعف ریا

ریا می تواند دارای ضعف و شدت درجه باشد که به ترتیب ذکر می شود:

1 - ریا اگر به نحوی باشد که فاعل ریایی، به هیچ وجه قصد قربت نداشته باشد، یعنی فاعل آن عمل مطلقاً بدون قصد قربت باشد و آن عمل صرفاً برای ریا انجام شده باشد، این ریا شدیدترین نوع ریا و پرگناه ترین آنست.

2 - ریا در عملی که در آن عمل قصد قربت هم باشد لیکن قصد قربت بسیار ضعیف و به طوری باشد که اگر ریا نبود آن عمل انجام نمی شد که این هم از نوع شدید ریا است.

3 - ریا در عملی که در آن قصد قربت به اندازه خود ریا موجود باشد به طوری که هر کدام اگر نباشد عمل ترک می شود این نوع، درجه پایین ترین نسبت به دو درجه قبلی از ریا می باشد.

4 - ریا در عملی که در آن عمل قصد قربت انگیزه اصلی عمل است ولی ریا در آن تقویت کننده انجام عمل است و باعث نشاط انجام دهنده آن می شود

ولی اگر ریا هم در کار نباشد شخص آن عمل را انجام می دهد که این پایین ترین درجه از ریا است.

تذکر لازم این است که در سه درجه اول، ریا یقیناً مبطل عمل است و در مورد درجه چهارم بعضی از علما و فقها فرموده اند این نوع ریا اصل عمل را باطل نمی کند و حتی تمام ثواب را زائل نمی نماید بلکه از کل ثواب می کاهد و برخی دیگر از فقها فتوی داده اند که حتی درجه چهارم از ریا نیز مبطل عمل است و اصل عمل و کل ثواب را زائل و باطل می کند.

از حضرت علی علیه السلام روایت است که آن حضرت فرموده اند شخص ریا کننده سه علامت دارد ثلاث علامات للمرائی ینشط اذا رای الناس و یکسل اذا کان وحده و یحب ان یحمد فی کل اموره ⁽²⁰⁸⁾ هنگامی که مردم عمل او را ببینند خوشحال و با نشاط می شود و زمانی که تنها باشد و در خلوت بخواهد عبادتی انجام دهد کسل می شود و سوم دوست می دارد که در تمام امورش مورد مدح و ستایش دیگران واقع شود.

تذکر لازم دیگر این است که باید توجه داشت کسانی که اعمال خود را برای رضای خداوند انجام می دهند و آن هم در خفا و خلوت اگر احیاناً اتفاق افتاد و در مورد عمل آنان مورد توجه مردم قرار گرفت اگر با این انگیزه که خداوند عیوب او را از دیدگان مردم پنهان و محاسن او را آشکار نموده است خوشحال شود اشکالی ندارد. خداوند می فرماید: **قل بفضل الله و برحمته فبذالک فلیفرحوا** ⁽²⁰⁹⁾ بگو به فضل و رحمت خدا باید شاد شوند.

ریا اگر در اصل دین باشد مثل اظهار شهادتین در ظاهر و مخالفت با آن در باطن، این کفر نفاق می باشد که در صدر اسلام زیاد شایع بوده است و اما اگر ریا در عبادات باشد مثل اینکه کسی در منظر مردم نماز بخواند و در خلوت

تارک الصلوه باشد یا مرتکب مفطر در ماه شریف رمضان نشود (جلو چشم مردم) اما در خفا مرتکب مفطر شود، این رتبه از ریا پایین تر از درجه کفر نفاق است که به عبارت دیگر ترجیح خلق بر خالق رتبه بعد از کفر نفاق، از مراتب ریا می باشد. اما ریا اگر در اعمال مستحبی و مندوبات و نوافل باشد نه در فرائض عبادیه، این رتبه پایین تر از ترجیح خلق بر خالق است ولو اینکه در اینجا نیز خلق بر خالق ترجیح داده شده اما چون فساد عمل مانند فساد اعمال در واجبات در کار نیست در رتبه پایین تری قرار دارد.

بواعث ریا

عامل ریاکاری چیست؟ در پاسخ باید گفت عامل ریاکاری یا رسیدن به مناصبی چون حکومت و مقام است، یا پیدا کردن جاه و قدرت و استیلا برای اخاذی از مردم و تسلط بر اموال و نفوس آنها و کسب مال از هر طریق ممکن و یا برای این است که مردم به ریا کار اعتماد کنند تا او را شخص امین و صالح بدانند تا زمینه سوء استفاده برای وی آماده شود سوء استفاده بنماید، یا نفس خود را ارضاء کند.

راه علاج ریا

باید دید این مرض خانمان سوز چگونه معالجه می پذیرد و راه مداوای آن چیست؟ راه معالجه این درد و درمان آن خلاصه می شود در:

1 - دفع حب مدح و ستایش.

2 - یاد آوری بی وفائی دنیا.

3 - تذکر و یادآوری مضرات ریا.

4 - تذکر و یادآوری منافع اخلاص.

اخلاص

در اینجا به ضد خاص ریا یعنی اخلاص می پردازیم. اخلاص عبارت است از مجرد بودن قصد انسان از هر شائبه ای و هر اختلاطی و خالص بودن نیت فقط برای خدا و رضای او.

اهمیت اخلاص تا بدانجاست که با فقدان آن عمل عبادی مورد قبول واقع نمی شود. یعنی شرط قبولی عمل اخلاص است. اگر کسی بدون اخلاص عبادتی انجام دهد در حقیقت دچار شرک خفی در عمل شده و لفظ مشرک به معنی عام کلمه بر او صادق است و نمی شود او را موحد به معنی تام کلمه دانست ولو اینکه فطرتا موحد باشد.

امام صادق علیه السلام ذیل آیه شریفه لیبوکم ایکم احسن عملا⁽²¹⁰⁾ می فرماید: لیس یعنی اکثرکم عملا و لیکن اصوبکم عملا و انما الاصابه خشیه الله و النیه ثم قال الايفاء على العمل حتى يخلص اشد من العمل⁽²¹¹⁾

آیه شریفه ای که ذکر شد ترجمه اش این است تا خداوند بیازماید شما را که عمل کدامتان بهتر است. امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه شریفه می فرماید: عمل بهتر به معنی عمل بیشتر نیست، بلکه به معنی عملی است که به صواب نزدیکتر باشد (خالصتر باشد) و به درستی رسیدن به عملی که نزدیکتر به صواب است با خشیت خدا و صداقت در نیت حاصل می شود. سپس فرمودند پایداری در عمل تا اینکه عمل خالص شود از خود عمل به مراتب مشکل تر است. در روایتی آمده است: یابن آدم الخالص فان الناقد بصیر بصیر و جدد السفینه فان البحر عمیق عمیق⁽²¹²⁾ از یکی از معصومین علیه السلام روایت شده که فرمودند در حدیث قدسی چنین آمده است: ای فرزند آدم (ای انسانها) عملت را خالص کن پس به درستی ناقد (بررسی کننده اعمال) خیلی بیناست و کشتی را تجدید و ترمیم کن (کشتی عمر که بر آن سواری و زندگی دنیا را با آن می گذرانی) که به

درستی دریا خیلی عمیق است. یعنی اگر به نوع حرکت خود و چگونگی سوار شدن بر کشتی دنیا نظر نکنی در دریای اشتباهات و گناهان غوطه ور خواهی شد و آن وقت دیگر راه نجات نیست، پس باید اخلاص داشت تا رهایی یافت.

پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ می فرماید: **الناس كلهم هالكون الا العالمون و العالمون كلهم هالكون الا العاملون و العاملون كلهم هالكون الا المخلصون و المخلصون على خطر عظيم.** (213) پیامبر عظیم الشان اسلام ﷺ فرمودند همه مردم در هلاک اند مگر علما و همه علما در هلاکت اند مگر آن دسته از علما که به علم خود عمل کنند (و الا بی عمل به چه ماند به زنبور بی عسل) در مورد عالم بی عمل می خوانیم: **كمثل الحمار يحمل اسفارا** (214) و همه علمائی که به علم خود عمل می کنند و در هلاکتند مگر آنها که در اعمال خود اخلاص داشته باشند و کسانی که عالم و عامل مخلص باشند در خطر عظیم اند. به راستی هم همینطور است.

زیرا شیطان به کسی که جاهل است کاری ندارد و به عالمی هم که به علمش عمل نکند کاری ندارد و به عالم به علمش که اخلاص ندارد هم کاری ندارد چون آنها خود به خود، آگاهانه یا ناخود آگاه در خط و مسیر شیطان اند. پس اینجاست که باید گفت: **و المخلص على خطر عظيم** خطر برای این دسته است و باید مراقب خود باشند که شیطان اخلاص را از آنها نرباید. در قصه پند آموزی آمده که شخصی بوده که هر وقت به نماز می ایستاده شیطان او را وسوسه می نموده و او نماز را تند و غلط و غیر مقبول به جا می آورده است. یکبار زمانی که به نماز می ایستد می بیند حال نماز خواندن دارد، شروع می کند به نماز خواندن آنهم با قرائت و با تجوید صحیح و با طمانینه و نمازی طولانی، پس از اتمام نماز خوشحال از اینکه بالاخره شیطان او را رها کرده و فکر فرو می رود

که چه شد امروز شیطان به سراغ ما نیامد، فکر که می کند متوجه می شود برای این نماز وضو نگرفته بوده و نماز بی وضو خوانده، خوب نماز بی وضو هم که از اصل باطل است. شیطان هم کاری ندارد که دیگر نماز را با آب و تاب بخواند و یا نخواند، نماز باطل است. این مثل را در مورد اخلاص آوردیم عمل بی اخلاص باطل است و لذا شیطان هم کاری به افراد غیر مخلص ندارد. به آن دسته که عالم و مخلص هستند کار دارد. خداوند می فرماید: **و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين خفاء** ⁽²¹⁵⁾ به آنها دستوری داده نشد بجز اینکه خدا را مخلصانه عبادت کنند و یا می فرماید: **انا انزلنا اليك الكتاب بالحق فاعبدالله مخلصا له الدين** ⁽²¹⁶⁾ ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم پس خدا را پرستش کن و دین خود را برای او خالص گردان. و یا خداوند می فرماید: **الذین تابوا و اصلحوا واعتصبوا بالله و اخلصوا دينهم لله فاولئك مع المومنین** ⁽²¹⁷⁾ مگر کسانی که توبه کنند و خود را اصلاح نمایند و به (لطف) خدا چنگ بزنند و دینشان را برای خدا خالص کنند آنها با مومنین خواهند بود.

و در جای دیگری می فرماید: **فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا و لا يشرك بعباده ربه احدا** ⁽²¹⁸⁾ کسی که آرزو دارد به دیدار حق تعالی نائل شود باید عمل شایسته انجام دهد کسی را در عبادت پروردگارش شریک نکند. (عملش خالص باشد).

آفات اخلاص

باید مراقب بود که انسان از آفات اخلاص دور بماند این آفات بر دو دسته اند: یک دسته آفات ظاهری مثل ریا کاری و عمل را به خاطر خود نمائی انجام دادن و دیگری آفت پنهان مثل اینکه کسی نزد مردم نماز را بهتر از خلوت بخواند و نزد خودش این فکر را بکند که چون ممکن است مردم از من تقلید

کنند من نماز را تند تند نمی خوانم بلکه به نحو کامل می خوانم. غافل از آنکه این آفت اخلاص است و وسوسه شیطان که می خواهد اخلاص او را کم کم از بین ببرد این همان نوع خفی از ریاست که موجب شرک خفی می شود.

دزد می آمد نهان در مسکنم گویدم که پاسبان می کنم

9 - جهل و شرک

در این مبحث به دو صفت جهل و شرک می پردازیم. جهل و نادانی یکی از صفات لغو است و شدیدترین نوع آن جهل مرکب می باشد.

آن کس که بداند و بداند که بداند اسب شرف از گنبد گردون برهاند
آن کس که نداند و بداند که نداند لنگان خرک خویش به مقصد برساند
آن کس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابد الدهر بماند
آن کس که بداند و نداند که بداند هوشیار نمایید که در خواب بماند

جهل مرکب آن است که انسان جاهل باشد و از جهل خویش نیز آگاهی نداشته باشد. اگر آدمی بداند که نادان است ممکن است در پی جستجوی علم بر آید و تشنگی ناشی از جهل خود را از دریای دانش بر طرف کند. اما آن کس که نمی داند جاهل است و از نادانی خود مطلع نیست هیچ انگیزه ای برای دانستن و هیچ سوژه ای برای فراگیری مجهولات و نادانی هایش برای او فراهم نیست. کسی می تواند بفهمد که بداند نفهمیده است، اما آن کس که خیال می کند همه چیز را فهمیده دیگر خود را ناقص نمی بیند تا بخواهد به دنبال کمال برود.

جهل مرکب یعنی فقدان دانش و علم همراه با بی اطلاعی از این جهل. می دانیم که نادانی زشت و علیم زیباست. جهل، عدم و علم، وجود است و جود بر عدم شرافت دارد. باب یاد گیری علم آیات فراوانی داریم.

قرآن فلسفه بعثت پیامبر را از یک جهت تعلیم و تعلم قلمداد نموده است: هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یرزقهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین⁽²¹⁹⁾ خدا از میان توده مردم پیامبری را از خود ایشان مبعوث نمود تا بر آنها آیات الهی را بخواند و آنها را تزکیه نماید و کتاب خدا و حکمت را به آنها بیاموزد، گر چه قبلا در گمراهی آشکار به سر می بردند. این گمراهی آشکار که خداوند پیامبرش را برای نجات مردم از این گمراهی مبعوث کرده است به خاطر جهل مردم بوده و جهل موجب این گمراهی شده است. نفوذ شیطان در انسان به علت جهل انسان است. یک پزشک اگر از میکرو بهای مضر دوری می کند به خاطر علم او به مضرات میکروب و نیز شناخت از آن است. اما یک فرد عادی اگر از میکروب مضر یا ویروس خطرناک نهراسد نوعا به خاطر جهل اوست. قرآن مجید انسان را به فراگیری هر چه بیشتر دانش و بسنده نکردن به یک حد و مرز در علم دعوت می کنند: ما اوتینکم من العلم الا قليلا⁽²²⁰⁾ چیزی از دانش به شما داده نشده مگر اندکی. باید برای رسیدن به مراتب عالی علم هنوز هم کوشش کنی و یا می فرماید: و فوق کل ذی علم علیم⁽²²¹⁾ بالای دست هر عالمی دانشمند دیگری است که بر او تفوق علمی دارد. یعنی چنین گمان مکنید شما از هر دانشمندی عالم تر و داناتر هستید. بلکه از شما داناتر هم وجود دارد و شما برای رسیدن به مرتبه او باید کوشش کنید. و یا در قرآن مجید از دانشمندان تمجید شده است. انما یخشی الله من عباده العلماء⁽²²²⁾ به درستی تنها این دانشمندان هستند که ترس از خدا دارند. و آیات فراوان دیگری نیز در این زمینه وجود دارد. در روایات نیز از علم تمجید فراوانی شده است. العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء⁽²²³⁾ علم نوری است که خداوند آن را در قلب هر کس بخواند قرار می دهد. یکی از جملات

امیر المومنان عليه السلام در نهج البلاغه این است که فرمودند: العلماء باقون ما بقى الدهر ⁽²²⁴⁾ علما باقی هستند تا دنیا باقی است و یا پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله فرمود: الفقهاء امناء الرسل ⁽²²⁵⁾ علمای فقیه، افراد مورد اعتماد پیامبرانند، اینها همه شرافت دانش و قباحت جهل را می‌رساند. اما اینکه ما بر روی جهل مرکب تکیه کردیم به دلیل این است که در جهل مرکب امکان نجات نیست. مگر اینکه جهل مرکب بودن خارج شود. کلا جهل بر دو نوع است. جهل مطلق و جهل نسبی. جهل مطلق جهل حیوانات است. زیرا حیوانات در جهل هستند و نمی‌دانند که نادان اند و هیچگاه هم نخواهند فهمید که نادان اند. و اما جهل نسبی که در مقابل جهل مطلق است مربوط به انسانها است، که این هم یا جهل ساده است یعنی انسان نداند و بداند که نمی‌داند و یا جهل مرکب است که انسان نداند و نداند که نداند.

حضرت عیسی عليه السلام فرموده است: انى لا اعجز من معالجه الاكمه و الابرص و اعجز عن معالجه الاحمق ⁽²²⁶⁾ حضرت عیسی عليه السلام فرمود به درستی من از معالجه جذامیها و کسانی که دچار امراض پوستی هستند (که معالجه آنها در آن زمان معجزه بوده است) عاجز نیستم اما از معالجه احمقها (کسانی که جهل مرکب دارند) عاجزم و لذا باید توجه داشت که انسان نباید هیچگاه تصور کند همه چیز را می‌داند و خود را عالم علی‌الطلاق بداند تا بتواند به مجهولات خود پی ببرد.

شک و حیرت نیز یکی دیگر از حالات لغو است. شک و حیرت ناتوانی نفس از تشخیص حق و باطل در موارد و مطالب حساس و ظریف است. شک انسان را هلاک و نفس آدمی را به تباهی می‌کشاند. شک، نقطه مقابل یقین است و یقین حالتی است که بدون آن دین متحقق نمی‌شود. امیر المومنان

مولای متقیان حضرت علی علیه السلام می فرماید: لا ترتابوا فتشکوا و لاتشکوا فتکفروا⁽²²⁷⁾ دو دلی به خود راه ندهید که دچار شک و تردید می شوید و شک نکنید که کافر خواهید شد.

در خصوص مساله شک و تردید باید گفت انسان گاهی به چیزی تردید دارد و گاهی در شک است و گاهی مظنه و گاهی قطع و یقین دارد. اینها به ترتیب مراتب گمان و شک است تا آنجا که به قطع برسد که در قطع، شک راهی ندارد. امام باقر علیه السلام می فرماید: لا ینفع مع الشک و الجهود عمل⁽²²⁸⁾ عمل تواءم با شک و انکار، فایده ای ندارد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: ان الشک و المعصیه فی النار⁽²²⁹⁾ شک و معصیت مکانشان در آتش است. در روایتی آمده است: سئل الصادق علیه السلام عن قول الله تعالی الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم قال (یظلم) بشک⁽²³⁰⁾ از حضرت صادق علیه السلام در مورد آیه ای از سوره انعام سوال شد اینکه خداوند می فرماید کسانی که ایمان آورده اند و ایمان خود را متلبس به ظلم نکردند این ظلم یعنی چه؟ حضرت فرمودند: ظلم یعنی شک. ایمان خود را با شک متلبس نکردند و از بین نبردند. و نیز حضرت صادق فرموده اند: من شک او ظن فاقام علی احدهما احبط الله عمله ان حجه الله هی الحجه الواضحه⁽²³¹⁾ حضرت صادق علیه السلام می فرماید: کسی که شک کند و یا گمان برد (در مورد مسائل و اعتقادات اصولی و یا ضروریات دین مردد باشد) پس بر اساس شک و گمان خود اقدام نماید خداوند عملش را زایل می کند زیرا به درستی حجت و دلیل خدا دلیل روشن است (که موجب یقین می شود پس عمل بر اساس شک و گمان پذیرفته نیست).

برای رفع شک و حیرت باید یقین را جانشین آنها ساخت و برای رفع جهل باید انسان به علم خود مغرور نباشد و به دنبال دانش برود. همانطور که امام صادق علیه السلام فرموده اند حجت الهی واضح است و کسی که پیگیر باشد به درجه یقین خواهد رسید.

10 - وسوسه

ذهن آدمی هیچگاه خالی از فکر و خیال نیست و افکاری که در ذهن انسان وارد می شود نیز از دو حال خارج نیست. یا افکاری که منشاء آن ملک است که به این افکار، افکار محموده گفته می شود. و یا افکاری است که منشا آن شیطان است که به این افکار افکار ردیه می گویند. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و سلم فرمود: **فی القلب لمتان لمة من الملك ايعاد بالخير و تصديق بالحق و لمة من الشيطان ايعاد بالشر و تكذيب بالحق** ⁽²³²⁾ در قلب انسان دو نوع فکر است. یک نوع فکری که منشاء آن ملک است که موجب انجام خیر و تصدیق حق می شود و یک نوع فکری که منشاء آن شیطان است و موجب انجام کارهای شر و تکذیب حق می شود. (البته در قرآن مجید و در لسان روایات معمولاً قلب به مفاهیم و معانی گوناگونی به کار رفته است. گاهی قلب به معنی دل به کار رفته و گاهی هم به معنی فکر، فهم و درک به کار رفته است. مثلاً جمله **لهم قلوب لا يفقهون بها** ⁽²³³⁾ که آیه قرآن است به این معنی است که ایشان دارای قلبهایی هستند ولی این قلبها نمی فهمند. می بینیم قلب در این آیه وسیله فهم و شعور معرفی شده است. یعنی قلب به معنی فکر به کار رفته و یا قلب، وسیله تفکر به معنی ذهن معرفی شده است. پس بدین ترتیب در روایتی که ذکر شد قلب به معنی ذهن است) حال این دو نوع فکر هر کدام نیز به دو دسته تقسیم می شوند: اول اینکه منشاء وقوع کاری در خارج می شوند دوم اینکه صرفاً فکر و خیال

می باشند و منشاء وقوع عملی در خارج نمی شوند. پس افکار محدوده بر دو نوع است: یکی افکار محدوده ای که موجب می شود کار خوبی در خارج به وقوع بپیوندد. و یکی هم افکار محدوده ای که موجب کاری در خارج نمی شود و درست همینطور افکار ردیه هم به دو قسمت تقسیم می شوند. یکی افکار ردیه ای است که موجب انجام کار شری در خارج می شود و دیگری افکار ردیه ای که موجب انجام کاری در خارج نمی شود و اما هر دو نوع افکار محموده را (افکاری که موجب وقوع عمل نیکی در خارج بشوند و یا اینکه موجب وقوع عمل نیک در خارج نشوند اما خود، خیال و فکر پسندیده و خوب باشند) الهام می نامند و هر دو افکار ردیه را (چه اینکه موجب وقوع عمل شری در خارج بشود و چه اینکه صرف خیال شر باشد) وسوسه می نامند پس با توجه به این مقدمه وسوسه مشخص شد.

وسوسه چگونه ایجاد می شود؟

ذهن انسان که در روایات از آن به قلب تعبیر شده است مانند زمین مستعدی است که می توان در آن همه چیز کاشت و برای کشت هر محصولی آمادگی دارد تا آن را رشد داده و به ثمر برساند. اگر آدمی در ذهن خود زمینه را برای رشد افکار محموده آماده کند، بدیهی است این افکار در ذهن او پرورش می یابد و به شکوفائی و ثمردهی می رسد. و بالعکس اگر زمینه را برای رشد افکار ردیه آماده کنیم ذهن، افکار ردیه را در خود رشد می دهد.

دعوت کننده به الهام وسوسه

چه کسی را به سوی الهام (افکار محموده) می خواند و چه کسی را به سوی

وسوسه (افکار ردیه) می کشاند؟

کسی که ما را به سوی الهام دعوت می کند خداوند است که می فرماید: ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ⁽²³⁴⁾ این راه مستقیم من است از این راه مستقیم پیروی کنید و از راههای مختلف (انحرافی) تبعیت نکنید، که شما از راه حق دور می سازد. و اما دعوت کننده به وسوسه ها همانا شیطان است که می گوید: لا قعدن لهم صراطک المستقیم ثم لاتینهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم⁽²³⁵⁾ (شیطان گفت) من بر سر راه مستقیم تو برای آنها (مومنین) کمین می کنم سپس از پیش رو و پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ آنها به سراغ آنها می روم (برای گمراه کردن آنها) و یا می گوید: قال فبعزتک لاغوینهم اجمعین⁽²³⁶⁾ (شیطان) گفت به غزت تو (خدا) قسم که تمامی مردم را گمراه خواهم کرد.

پس دعوت کننده به الهام، خداوند و دعوت کننده به وسوسه، شیطان است که، دشمن قسم خورده انسان می باشد.

راه دوری از وسوسه

حال که وسوسه را شناختیم باید ببینیم چه راهی یا راههایی برای گریختن از وسوسه وجود دارد و چگونه می توان از وسوسه دور شد. راه رهایی از وسوسه توجه به مواردی است که ذیلا می آید:

1 - بستن راههای شیطان بر وجود خود (راههای شیطان مثل شهوت، غضب، حرص، حسد، عداوت، تکبر، طمع، بخل، جبن، محبت دنیا، بیم از فقر و فاقه، بد دلی به خدا و خلق خدا و امثال اینها می باشد).

2 - راه الهام ملک در نفس خویش را بگشاید که راه ملک ضد شیطان است (یعنی به جای شهوت، دوری از آن و به جای غضب کظم غیظ، و به جای حرص، قناعت و به جای تواضع و به جای طمع و بخل دوری از آنها و به جای

جبین شجاعت و به جای حب دنیا دوری از مظاهر دنیوی و به جای بیم از فقر و فاقه امیدواری و رجاء به خداوند و به جای بددلی به خدا و خلق ظن نیکو به آنها را پیشه کند).

3 - اشتغال به ذکر خدا در دل و زبان پیدا کند که ذکر خدا راههای مهم و عظیم شیطان را می بندد و لذا خداوند می فرماید: **ان الذین اتقوا الله اذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا فاذا هم مبصرون** ⁽²³⁷⁾ کسانی که متقی هستند (تقوای الهی پیشه کرده اند) هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطانی شوند به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می افتند و بینا می گردند.

الا بذكر الله تطمئن القلوب ⁽²³⁸⁾ آگاه باشید به وسیله ذکر خدا قلبها آرامش می یابد.

وسواس

در بین مردم وسوسه یک معنی اصطلاحی نیز دارد که به افراد مبتلا به آن وسواسی می گویند. این معنی عبارت است از وجود حالت شک و تردید که خصوصاً در مساله طهارت و نجاست برای افراد پیش می آید و خود یکی از امراض بزرگ است و مبتلا به آن باید خود را از چنین دردی برهانند. این حالت در هر کس موجود باشد روزگارش را تباه می گرداند و از زندگی عادی و معمولی او را باز می دارد. نقل می کنند شخصی از وقت اذان ظهر تا نزدیکی غروب زیر ناخونهایش را پاک می کرده تا وضو بگیرد، آن هم هر روز نه یک روز و دو روز، بعد نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را با هم به جا آورده است. من خودم کسی را می شناسم که شدیداً به این درد مبتلا است. مثلاً اگر او را کنار یک استخر بسیار بسیار بزرگ که دهها برار مقدار کر آب داشته باشد ببرند و او به اندازه سر سوزنی خون روی دستش باشد خون را به وسیله آب

خارج از استخر خواهد شست و سپس دستش را در استخر و هیمنطور. یک وقت که به همین شکل عمل می کرده از او سوال می کنند چرا دستت را به اطراف حوض فرو می بری در جواب می گوید: آنجا که من دستم را فرو بردم نجس شده، لذا جای دیگر دستم را فرو بردم. بالاخره این حالت هم حالت کشنده ای است. این وضعیت اسفبار در وضو، در غسل، در تطهیر از حدث برای بعضی ز افراد پیش می آید. گاهی مشاهده شده که بعضی در نیت نمودن، به چنین حالتی دچار شده اند. مثلا برای به جا آوردن نماز صبح برخواسته و از اول سپیده دم (صبح صادق) تا نزدیکی طلوع آفتاب معطل شده، هنوز نتوانسته برای نماز نیت کند. این نوع وسوسه مصطلح انواع و اقسامی دارد که مجال ذکر آن در این بحث نیست و افراد مبتلا به این نوع وسوسه هم دارای درجاتی از نظر ابتلاء به این بیماری هستند و شدت و ضعف وسوسه در آنها به خوبی مشهود است. اینجا خوب است توجه داشته باشید که این نوع وسوسه هم از تعریف وسوسه در این بحث دور نیست، چون منشا این اعمال وسواسی فکر آدمی است و فکری که موجب این نوع اعمال می شود، حتما از افکار ردیه است و افکار ردیه هم وسوسه نام دارد که منسا وسوسه هم شیطان است (گر چه این نوع وسوسه می تواند منشا بیماری روانی هم داشته باشد).

11 - مکر و حيله

در اینجا به مساله مکر و حيله می پردازیم. مکر و حيله با لغاتی مثل خدعه و دهاء مترادف هستند. معنای لغوی این الفاظ شدت فطانت و زیرکی می باشد. در اصطلاح فلاسفه معنای این لغات عبارت است از استنباط بعضی مطالب و موضوعات از مجرای مخفی که به نظر نمی آمده آن مجرا ماخذ فهم آن مطلب باشد.

معنای عرفی این عبارت است از نوع زیرکی که موجب شود به کسی ناراحتی و صدمه و آسیبی وارد گردد. آن هم به طوری که شخص نفهمد این ناراحتی و صدمه از کجا و چگونه به او اصابت نموده است.

در این بحث که ما به مساله مکر و حيله می پردازیم منظورمان مکر و حيله به معنی عرفی آن است. یعنی با استفاده از کلک و حقه و با زیرکی خاص، مردم را مورد ایداء و اذیت قرار دادن به طوری که آنها منشا صدمات وارده به خودشان را نشناسند. فرق بین مکر و لغات مترادف آن با واژه هایی مثل تدلیس، غش، غدر، و امثال اینها به اعتبار مخفی بودن مقدمات آنها است و مخفی بودن اعمالی که بعد از حصول مقدمات انجام می شود. یعنی در مکر و حيله مقدمات مکر و بعد از مقدمات مکر همه مخفی است لیکن در تدلیس و غش و غدر فقط مقدمات مخفی است و ما بعد آن معمولاً آشکار است.

مراتب مکر

مکر دارای مراتبی است و درجات زیادی دارد. چون ممکن است مکر ظاهر و ممکن است مخفی باشد. مثلاً بعضی از مکرها هستند که دقت زیادی در مخفی نگاهداشتن آنها نشده و یا اصولاً در خود مکر و نوع آن و برنامه ریزی آن دقت زیادی اعمال نگردیده و لذا خفاء است، به طوری که نمی شود آن را فهمید. حتی تیز هوشان و هوشمندان هم به این زودی به آن مکر پی نمی برند. و از طرفی از جهت موارد و مواضع هم مکر دارای انواعی است، مثلاً بعضی از حيله ها موجب ظهور حالت محبت، صداقت و اطمینان شخص می شود که البته شخص حيله گر پس از این مرحله در صدد سوء استفاده بر می آید. و بعضی از مکرها هم موجب می شود صفات امانت داری و دیانت در شخص ظاهر شود و در نزد مردم این صفات در او جلوه کند تا مردم به او اطمینان کنند. مثلاً اموال

خودشان را روی این اطمینان به عنوان امانت تحویل او بدهند. و نیز مکر موجب می شود که مردم شخصی را که مکار است به عنوان فردی ورع و متقی و عادل بدانند و از این زمینه های کاذب، شخص مکار سوء استفاده خواهند نمود.

گناه مکر

مکر از صفات شیطان است و از مهلکات بزرگ می باشد. معصیت و گناه مکر از معصیت و آزاررسانی علنی به اشخاص بیشتر است. علت این موضوع هم روشن می باشد. زیرا کسی که آگاه باشد که دیگری قصد ایذا او را دارد، احتیاط می کند و از خود محافظت می نماید و بالاخره آماده برای دفاع می شود. به خلاف کسی که با مکر و خدعه به او ضربه ای وارد کنند. یعنی هر ضربه ای را که این شخص می خورد با توجه به عقیده ای که نسبت به مکار دارد و او را مشفق و مهربان می داند ضربه ها را محبت می داند و درصدد دفاع و انتقام بر نمی آید تا نابود شود. یا اینکه اصولاً متوجه نمی شود که از چه کسی و چگونه ضربه خورده است.

برخی روایات در مورد مکر

پیامبر بزرگوار اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: **ليس منا من مكر مسلما** ⁽²³⁹⁾ کسی که به مسلمانی خدعه و بزند از ما نیست. حضرت امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام نیز فرموده اند: **لولا ان المكر و الخديعه في النار لكنت امكر الناس** ⁽²⁴⁰⁾ اگر این چنین نبود که مکر و خدعه (جایگاهش) در آتش است هر آینه من مکارترین مردم بودم.

در روایتی است که کان امیر المومنین علیه السلام کثیرا ما یتنفس الصعداء و یقول
واویلاه یمکرون بی و یعلمون انی بمکر هم عالم و اعرف منهم بوجوه المکر و
لیکنی اعلم ان المکر و الخدیعه فی النار فاصبر علی مکر هم و لا ارتکب مثل ما
ارتکبوا ⁽²⁴¹⁾

حضرت علی علیه السلام بسیاری از اوقات، نفس عمیقی می کشید و می فرمود: و
اویلا مکر و حیلہ به کار می برند و در مورد من حال آنکه می دانند من کاملا به
مکر آنها آگاهم و از آنها به مکر و حیلہ و انواع آشناترم. ولی من می دانم مکر
و خدعه جایگاهش در آتش است پس صبر می کنم بر مکر اینها و مثل آنچه را
که آنها مرتکب شده اند مرتکب نمی شوم.

راه معالجه مکر

برای رهایی از گرفتار شدن به مکاری این راهها توصیه شده است:

1 - انسان در عاقبت به شری و خاتمه ناگوار و وخامت توالی فاسده مکر،
اندیشه کند.

2 - به مفاسد اخروی مکر که همانا مجاورت با شیطان و اشرار در آتش
جهنک است توجه خاص داشته باشد.

3 - توجه کند بالاخره و بال مکر و حیلہ در دنیا به خود مکار بر می گردد.
ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها ⁽²⁴²⁾ اگر نیکی کنید به خودتان
نیکی می کنید و اگر کار بدی مرتکب شوید در حق خود بدی می نمایید. در
اشعار مختلفی چنین می خوانیم:

گر همه نیک و بد کنی	هر چه کنی به خود کنی
خوبی چه بدی داشت که یکبار نکردی	صد بار بدی کردی و دیدی ثمرش را
گندم از گندم بروید جو زجو	از مکافات عمل غافل مشو

4 - در کارهایی که قصد آنها را دارد تروی داشته باشد (یعنی قبل از انجام کار فکر کند) تا اینکه در کارهایش خدعه و کلک و نیرنگ وارد نشود. اصولاً قبل از گفتار یا قبل از اقدام تفکر و اندیشه ضروری است. با تفکر قبل از گفتار یا کردار است که انسان می تواند به خوبی و بدی عمل خود و به آثار و نتایجی که می تواند در بر داشته باشد پی ببرد. سخن گفتن یا عمل کردن قبل از اندیشه پیرامون آن ناشی از کم عقلی یا بیخردی است.

12 - جبن

در این قسمت از بحث به مساله جبن می پردازیم. جبن یعنی سکون نفس از حرکت در مسیر انتقام گرفتن، در موضعی که گرفتن انتقام از ترک آن اولی باشد. به عبارت ساده تر جبن وجودی حالتی است که انسان را از دفاع از خود در جایی که باید از خود دفاع کند دور می دارد. جبن درست نقطه مقابل غضب است، زیرا غضب، افراط در حرکت انتقامی نفس است.

جبن همانطور که گفته شد تفریط در حس دفاعی و انتقامی که است که مفسد زیادی در بر دارد. از جمله موجب می شود انسان راحت طلب شود، ذلیل و خوار گردد، زندگی در کام او تلخ شود و مردم به آنچه در دست او است طمع ورزند. ثبوت قدمش به مسائل از بین برود، کسالت او را بگیرد و آفات بسیاری دیگری متوجه او گردد.

پیامبر گرامی اسلام ﷺ در این زمینه می فرماید: لا ینبغی للمومن ان یکون بخيلا و لا جبانا⁽²⁴³⁾ سزاوار نیست که مومن بخیل و ترسو باشد و نیز همان حضرت ﷺ فرمودند: اللهم ابی اعوذبک من البخل و اعوذ بک من الجبن⁽²⁴⁴⁾ خدایا من از بخل و از جبن به تو پناه می برم.

راه معالجه جبن

- 1 - انسان مفسد و مضرات جبن را مد نظر داشته باشد.
- 2 - به روایاتی که جبن از تقبیح کرده اند توجه کند.
- 3 - در زمینه تحریک متواتر قوه غضبیه اش که ضعیف شده و به تفریط در دفاع رسیده اقدام کند از جمله می تواند خود را در حدود شرع در معرض برخی مخاطرات قرار دهد.

تهور چیست؟

تهور که ضد جبن است همان افراط در قوه غضبیه می باشد تهور عبارت است از وارد شدن در مسائل خطرناک و انداختن خود و داخل شدن در مهلکه ها و کارهای پرخطری که عقلا وارد شدن در آنها جایز نیست و لذا خداوند می فرماید: **و لا تغفلوا بایدیکم الی التهلکه** ⁽²⁴⁵⁾ خود را به دست خود به هلاکت نیندازید.

تذکر این نکته لازم است که تهور، افراط در قوه غضبیه است که اولی موجب زیاده روی در قوه دفاعی و دومی موجب سستی در این قوه می شود و هیچکدام از این دو صحیح نیست.

نه افراط و نه تفریط

همیشه اسلام نظرش با اعتدال و میانه روی موافق است و **کذلک جعلناکم امه و سطا لتکونوا شهداء علی الناس** ⁽²⁴⁶⁾ اعتدال در مساله قوه غضبیه که موجب ایجاد قوه دفاعی در انسان می شود دوری از افراط یعنی تهور و دوری از تفریط یعنی جبن است. اعتدال در این میان شجاعت است. خداوند در قرآن مجید بسیاری از صحابه پیامبر ﷺ را به خاطر داشتن این صفت مدح نموده است. از جمله خداوند می فرماید: **اشداء علی الکفار** ⁽²⁴⁷⁾ و می فرماید: **و اغلظ علیهم** ⁽²⁴⁸⁾ که لازمه هر دو آیه شریفه وجود شجاعت در مومنین است که مدح انجام شده

در آیه اولی از مومنین به انگیزه وجود همین صفت در آنهاست. حضرت علی علیه السلام در وصف افراد مومن می فرماید: **نفسه اصلب من الصلد** ⁽²⁴⁹⁾ نفس مومن از سنگ سخت هم محکمتر است.

امام صادق علیه السلام نیز فرموده است: **المومن اصلب من الجبل اذ الجبل يستفل منه و المومن لا يستفل من دینه** ⁽²⁵⁰⁾ مومن از کوه سخت تر است زیرا از کوه به مرور زمان و اندک اندک کاسته می شود، لیکن از دین مومن هیچگاه کاسته نمی شود. مضمون روایتی نیز در همین زمینه این است که مومن از آهن محکمتر است، زیرا آهن زمانی که در آتش بیافتد و گداخته شود تغییر می کند لیکن مومن را اگر بکشند سپس زنده کنند سپس بکشند سپس زنده کنند، قلبش تغییر نمی کند.

بنا بر این اینطور نیست که همه جا مواجهه با خطر از نوع تهور و مذموم باشد. بلال حبشی با انواع شکنجه ها مواجه شد و استقامت کرد و در طول تاریخ نام او می درخشد. ابوذرها، مقدادها، میثم تمارها، ابن سکیت ها، حجر بن عدی ها همه از این قبیل هستند، سرور و سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام و یاران با وفای آن حضرت همگی در راه خدا استقامت کردند تا شهید شدند. ولی اقدامات اینگونه، مشمول معنای شجاعت است نه تهور. زیرا به خطر انداختن نفس است در جایی که مواجهه با چنان خطری نفعی ندارد و شرعا جایز نیست.

13 - خوف

خوف عبارت است از ناراحتی و تالم قلب به سبب خیال و فکر اینکه در آینده مساله ناراحت کننده ای که مشکوک الوقوع است اتفاق بیفتد. (البته اگر کسی بداند و یا احتمال قوی بدهد که خطری در آینده متوجه اوست اینجا در

تعریف خوف گفته می شود تالم قلب به سبب انتظار مساله ناراحت کننده و رنج آور.

فرق خوف و جبن که قبلا مورد بحث قرار گرفته با اندک دقتی در تعاریف آنها روشن می شود. گفتیم جبن بی حرکتی نفس از دفاع و انتقام است در موضعی که دفاع و انتقام لازم است و لازمه این بی حرکتی خوف و ترس نیست. زیرا ممکن است کسی دارای این سکون (تفریط در غضب) باشد اما هیچ خوفی هم او را نگیرد مثل کسی که جرات سوار شدن بر هواپیما یا کشتی و یا تنها خوابیدن در خانه و یا مبارزه با ظالم را ندارد. اینگونه افراد در حالات مذکور متصف به صفت تفریط در قوه غضبیه یعنی همین سکون مذکور هستند، اما بالفعل خائف نیستند.

حال که فرق بین خوف و جبن مشخص شد، به بیان انواع خوف می پردازیم.

انواع خوف

خوف دارای دو نوع است: 1 - خوف مذموم 2 - خوف محمود

خوف مذموم، خوف از غیر خداست. هر نوع خوفی که از غیر خدا و صفات موجهه هیبت او باشد مذموم است و نوع دوم یعنی خوف محمود، خوف از پروردگار است، از عدالت او ولمن خاف مقام ربه جنتان. (251)

خوف مذموم اقسامی دارد:

1 - ترس از چیزی که امری ضروری و لازم الوقوع است و دفع آن نیز در محدوده قدرت بشر نیست (مثل خوف از مرگ) که البته این خوف خطای محض است و جز اینکه انسان را از رسیدن به امور دنیوی و معنوی و دینی خود باز میدارد چیز دیگری نیست.

2 - خوف از چیزی که ممکن الوقوع است ولی شخص خائف نفیاً و اثباتاً در وقوع آن مداخلیتی ندارد. این نوع خوف هم بیمورد است. زیرا آن امر ممکن است واقع شود و ممکن است واقع نشود. و از طرفی وقتی نمی شود از وقوع آن امر جلوگیری کرد، دیگر خوف چه معنایی دارد. آیا خوف از وقوع واقعه جلوگیری میکند؟ اگر بنا باشد آن امر واقع شود، که خوف از آن چیزی را عوض نمی کند و اگر هم بنا باشد واقع نشود چه ترسی است که وجود داشته باشد؟

3 - ترس از انجام فعلی که محتمل است در آینده از این شخص خاف رخ دهد. یعنی می ترسد که در آینده کاری بی اختیار از او سر بزند که موجب بی آبرویی او بشود. البته در مورد این نوع خوف باید دقت و سعی شود که آن امر واقع نشود. این نوع خوف ممکن است پس از وقوع فعلی باشد که قبیح بوده و فاعل آن از ظاهر و آشکار شدن کارش می ترسد به طوری که در حین ارتکاب عمل تصور می کرده فاش نمی شود ولی اکنون از فاش شدن آن می ترسد. این نوع خوف از جهل است. زیرا بالاخره هر کاری ولو در خفا انجام شده باشد بالاخره فاش شدن آن ممکن است و برای امر که ممکن الوقوع است و ما وقوع و عدم وقوع آن را نمی دانیم خوف فایده ای ندارد باید در اصل، آن عمل را مرتکب نمی شد و حالا نیز وظیفه اش توبه و پناه بردن به خداوند است.

4 - ترس از چیزهایی که طبعاً انسان از آنها خائف است، بدون اینکه هیچ دلیل عقلی برای وحشت از آنها داشته باشد، مثل ترس از مرده ها، ترس از جن بالاخص در شب و در تنهایی. شکی نیست که این نوع خوف از کم عقلی است. این نوع افراد باید سعی کنند قوه عاقله خود را بر قوه و همیه خود غالب کنند و این کار را می توانند با تمرین انجام دهند مثل تمرین تنهایی در شب.

پس بیان شد این نوع از ترس که اقسام ترس از غیر خداست مذوم است ولی ترس از خدا محمود است.

خداوند می فرماید: **و يحذرکم الله نفسه** ⁽²⁵²⁾ خداوند شما را از (نافرمانی) خود بر حذر می دارد و می فرماید: **اتقوا الله حق تقاته** ⁽²⁵³⁾ از خدا پروا کنید آن چنان که حق پروا از اوست.

و نیز خداوند در حق کسانی که خوف از او دارند می فرماید: **اولئک لهم الامن و هم مهتدون** ⁽²⁵⁴⁾ برای آنها (مومنین) امنیت است اینها هدایت یافتگان هستند.

و نیز در جای دیگری می فرماید: **انما یخشی الله من عباده العلماء** ⁽²⁵⁵⁾ فقط دانشمندان هستند که از بین بندگان خدا از خداوند هراس دارند. **رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه** ⁽²⁵⁶⁾ خدا از آنها خشنود است و آنها نیز از خدا خوشنود هستند این (مقام) برای کسی است که ترس از خدا داشته باشد. خداوند در داستان حضرت موسی **علیه السلام** می فرماید: **هدی و رحمه للذین هم لربهم یرهبون** ⁽²⁵⁷⁾ (در الواحی که برای موسی **علیه السلام** فرورستاده شده بود نوشته بود که) هدایت و رحمت برای کسانی است که از پروردگارشان بیم دارند.

در بعضی آیات قرآن مجید که در سوره های مختلف قرآن آمده خوف، شرط ایمان قلمداد شده است. از جمله خداوند می فرماید: **و خافون ان کنتم مومنین** ⁽²⁵⁸⁾ اگر ایمان دارید فقط از من بترسید. **و یا سیدکر من یخشی** ⁽²⁵⁹⁾ و به زودی آنها که از خدا می ترسند متذکر می شوند. در بعضی از آیات قرآن هم به افراد خائف از خدا وعده بهشت داده شده است به عنوان نمونه اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنه هی الماوی ⁽²⁶⁰⁾ و یا و لمن خاف مقام ربه جنتان ⁽²⁶¹⁾

برخی روایات در مورد خوف محمود

رسول گرامی اسلام ﷺ می فرماید: **راس الحکمه مخافه الله** (262) **قله حکمت** ترس از خداست و نیز فرموده است: **من خاف الله اخاف الله من کل شیء و من لم يخف الله اخافه الله من کل شیء** (263) کسی که بترسد از خدا، پروردگار همه چیز را از او می ترساند و کسی که از خدا نترسد، خداوند او را از همه چیز می ترساند.

و نیز فرموده است: **اتمکم عقلا اشدکم لله خوفا** (264) آن کس از میان شما عاقل تر است که خوف او از خدا بیشتر باشد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: **من عرف الله خاف الله من خاف الله سخت نفسه عن الدنيا** (265) کسی که خدا را بشناسد از او می ترسد و کسی که از خدا ترسید نفس او از دنیا ناراحت می شود.

همان حضرت فرموده است: **ان من العباده شده الخوف من الله تعالی** (266) به درستی از جمله عبادات، شدت ترس از خداوند تعالی است.

14 - بی غیرتی

غیرت عبارت است از محافظت آنچه که حفظ آنها لازم است یعنی محافظت دین و عرض و اولاد و اموال و با توجه به تعریف غیرت معنای بی غیرتی نیز معلوم می شود. اگر کسی نسبت به محافظت دین و یا عرض و یا اولاد و یا حریم و یا اموالش اهمال کرد بی غیرت است. بحث این جلسه ما هم مربوط به این حالت لغو است. که به مناسبت در مورد دون همتی نیز بحث خواهیم نمود.

برخی روایات مربوط به غیرت

در زمینه غیرت به برخی روایات مربوط اشاره می‌کنیم: از جمله پیامبر اسلام ﷺ فرمود: **اذا لم یغیر الرجل فهو منکوس القلب** ⁽²⁶⁷⁾ هنگامی که مرد غیرت نداشته باشد قلب او بیمار است.

و نیز فرمود: **کان ابراهیم غیورا و انا اغیر منه** ⁽²⁶⁸⁾ حضرت ابراهیم علیه السلام غیور بود و من از او غیورترم.

حضرت علی علیه السلام فرموده است: **یا اهل العراق نبئت ان نسائکم یدافعن الرجال فی الطریق اما تستحیون و لا تغارون** ⁽²⁶⁹⁾ ای اهالی عراق خبر دار شدم که زنان شما از مردان در راهها دفاع می‌کنند آیا خجالت نمی‌کشید و آیا غیرت پیشه نمی‌کنید.

در مدح غیرت و غیرتمندی روایات زیادی وارد شده است:

پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمود: **ان الله غیور یحب کل غیور** ⁽²⁷⁰⁾ خداوند غیرتمند است و هر غیرتمند را دوست دارد. و نیز فرمود: **ان سعدا لغیور و انا اغیر من سعد و الله اغیر منی** ⁽²⁷¹⁾

سعد غیور است و من از سعد غیورترم خدا نیز از من غیورتر است و نیز فرمود: **ان الله لغیور و لا جل غیرته حرم الفواحش** ⁽²⁷²⁾ خداوند غیور است و به خاطر غیرتش فحشاء را حرام کرده است. امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: **ان الله تعالی غیور یحب الغیر و لغیرته حرم الفواحش ظاهرها و باطنها** ⁽²⁷³⁾ خداوند غیور است و غیرت را دوست دارد و به خاطر غیرتش فواحش را حرام ساخته خواه آشکار باشد و خواه پنهان.

مقتضای غیرت در دین

مقتضای غیرت در دین این است که هر فردی در حفظ دین بکوشد و از هر گونه بدعت‌گذاری، دین را حفظ کند و نیز دینش را از شر مبطلین احکام و از

شر انتقام جویی مرتدین و از شر اهانت کسانی که بنا دارند ارزشهای دینی را از بین ببرند و سبک کنند، حفظ کند و نیز اقتضای غیرت در دین این است که هر فرد مومنی از شبهه‌هایی که افراد منکر در ذهن افراد القاء می‌کنند جلوگیری و در ترویج و نشر احکام کوشا باشد و در تبیین حلال و حرام کوشش نماید و نیز در امر به معروف و نهی از منکر مسامحه ننماید.

مقتضای غیرت در حرم

مقتضای غیرت در حریم آن است که انسان حریم خود را (منظور از حریم ناموس است) از مردان اجنبی حفظ کند و نیز لازمه غیرت در رابطه با حریم آن است که هر فردی سعی کند حتی المقدور ناموس او اگر ناچار باید در کوچه و بازار برای امور ضروری ظاهر شود و در منظر نامحرمان قرار گیرد لااقل با حفظ شئون دینی و اخلاقی باشد.

قال رسول الله ﷺ لفاطمه ای شیئی خیر للمراه قالت ان لا تری رجلا و لا یراها رجل (274) پیامبر ﷺ از فاطمه زهرا (س) سوال فرمود چه چیزی برای زنان بهتر است حضرت زهرا (س) جواب داد: اینکه: نه او مردی را ببیند و نه مردی او را.

البته در این خصوص باید تذکر داده شود روایتی است از پیامبر ﷺ که رفتن زنان به مسجد را تجویز نموده است لا تمنعوا اما الله مساجد الله (275) زنان (بندگان خدا) را از خانه‌های خدا منع مکنید. صرفنظر از اقوالی که روایت را به عصر خود پیامبر ﷺ مخصوص می‌داند، باید گفت تجویز حضور زنان در مساجد از حیث تنقیح مناط می‌تواند دلیل بر جواز حضور زنان در تمام عرصه‌های اجتماعی باشد که دفاع از دین اقتضا می‌کند.

علی ای حال در زمان ما این نوع مسائل تابع فتوا است. بالاخره در زمان ما مقتضای غیرت در رابطه با حریم موظف کردن حریم به حفظ حجاب است و محافظت آنها از آنچه احتمال فساد و تباهی در آن وجود دارد. و دقت به اینکه هرگاه حضور زنان در عرصه های مختلف اجتماعی ضروری باشد باید همراه با حفظ شئون اسلامی باشد.

افراط در غیرت

یادآوری این نکته نیز ضروری است که در مساله غیرت هیچ کس نباید به افراط کشیده شود به طوری که به اهل و عیال خودش سوء ظن پیدا کند و آنها را سرزنش نماید و یا مورد تجسس قرار دهد. رسول مکرم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می فرماید: **من الغیره غیره یبغضها الله و رسوله و هی غیره الرجل علی اهله من غیره ربه** (276) نوعی از غیرت، غیرتی است که خدا و رسول او از آن غیرت ناخرسند هستند و آن غیرت بیجای مرد است بر اهل و عیال خودش فی رسالته **الی الحسن عَلَيْهِ السَّلَام ایاک و التغایر فی غیر موضع الغیره فان ذلک یدعوهن الی السقم** (277) امام علی عَلَيْهِ السَّلَام خطاب به امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام می نویسد پرهیز از غیرت بخرج دادن بیجا که به درستی این کار زنان را به سوی بیماری سوق می دهد.

مقتضای غیرت در اولاد

مقتضای غیرت در اولاد این است که والدین از ابتدای امر آنها را مورد حفاظت قرار داده و در امر تغذیه آنها کوشش نماید و نیز غذای حلال به آنها بخوراند. زمانی که هم که کودک به حد کودک ممیز رسید او را تحت تربیت قرار دهند و در آن دوران که هنوز کودک برای فراگیری امور مهم آمادگی ندارد اخلاق و آداب آسان را به او بیاموزند از جمله:

1 - هر چیز به او دادند با دست راست بگیرد.

- 2 - در مورد آنچه به او هدیه می کنند تشکر کند.
 - 3 - قبل از دیگران مشغول غذا خوردن نشود.
 - 4 - قبل از غذا خوردن بسم الله بگوید.
 - 5 - به طعام و افرادی که غذا می خورند خیره نشود.
 - 6 - در خوردن عجله نکند.
 - 7 - غذا را خوب بجود.
 - 8 - لباس و دست خود را آلوده به غذا نکند.
 - 9 - از پرخوری بپرهیزد.
 - 10 - قناعت را فراگیری و پیشه خود کند.
 - 11 - سخاوت و بخشش را فراگیرد و عمل کند.
 - 12 - به او لباس مناسب بپوشانند، البته لازم است والدین در این امور مراقبت پیگیر داشته باشد و آنی غافل نشوند و فرزندان را به رعایت آنچه به آنها یاد می دهند ملزم سازند.
 - 13 - از او بخواهند که مرتبا مسواک بزند.
 - 14 - در هر حال او را به رعایت نظافتی شخصی و محیط پیرامون خود وادارند.
- کودکانی که در ابتدای امر در مورد آنها اهمال شود اکثرا دروغگو، حسود، لجوج، مسئولیت ناشناس و بی ادب بار می آیند و نیز غیرت در مورد اولاد اقتضا می کند که در وقت خودش، والدین فرزند را به دست معلمی صالح بسپارند تا به او قرآن و احادیث و احکام و حکایات ابرار و علوم مختلف لازم دیگر را بیاموزد و زمانی که کودک نزد معلم به فراگیری می پردازد باید به او یاد داد که نسبت به معلم اظهار ادب کند و نزد او سکوت نماید و دز امر تحصیل

صبر داشته باشد تا بر مشکلات آن فائق آید. ضمناً باید برای کودک وسائل تفریح و بازی فراهم نمود تا پس از تعلیم و تعلم برای رفع خستگی روحی و جسمی به بازی سالم پردازد.

مقتضای غیرت در امر مال

باید دانست که غیرت در حفظ مال، مذموم نیست. زیرا هر انسان تا در دار دنیا است به مال احتیاج دارد و حتی تحصیل آخرت هم در مواردی متوقف بر وجود مال است. زیرا کسب علم و عمل که موجب بقاء انسان است موقوف بر وجود مال می باشد.

غیرت در مال عبارت است از حفظ و ضبط مال بعد از تحصیل آن از راه شرعی و مراد از سعی در حفظ مال عدم اسراف آن و جلوگیری از صرف مال در مواضع بی مورد و بیجا است، مثل بخشش ریایی یا دادن مال به غیر مستحق بدون وجود انگیزه الهی یا عقلی و یا مثل تمکین از سارقین و ظالمین در غیر مواضع آن.

نتیجه اینکه بی غیرتی یکی از حالات لغو در انسان دون همتی است که عبارت است از قصور نفس از طلب کمالات دنیوی و اخروی. صفت دون همتی در مقابل علو همت قرار دارد که عبارت است از ملکه نفس در تحصیل سعادت و کمال. دون همتی همانطور که معلوم است صفتی است که انسان را از رسیدن به کمالات باز می دارد. چه بسا افراد مستعدی که به خاطر وجود این صفت از قافله ترقی عقب مانده اند و نتوانسته اند کمالات وجودی خود را بروز دهند. چه بسا کسانی که توانایی اداره کشوری را بالقوه دارند لیکن دون همتی آنها مانع به فعلیت رسیدن این قوه می شود. باید این صفت را از خود طرد کرد و به

جای آن علو همت اختیار نمود. بلند همتی انسان را تا آنجا پیش می برد که در راه رسیدن به کمال هیچ مانعی او را نمی تواند باز دارد حتی مرگ. آن مرد نیم کز عدمم بیم آید کان بین مرا خوشتر از این بیم آید جانی است مرا به عاریت داده خدا تسلیم کنم چو وقت تسلیم آید اصولا در ارتباط با امور معنوی و کمالات انسانی باید همیشه به بالادستی نگاه کنیم.

خداوند هم وجود مقدس پیامبر ﷺ را برای ما اسوه و الگو قرار داده است. ما باید به مقامات و منزلت پیامبر ﷺ بنگریم. گرچه مقام معنوی آن حضرت برای ما دست نیافتنی است ولی باید در این مسیر حرکت کنیم. آن پیامبری که در معراج حتی جبرئیل نتوانست همپای او به اوج برسد. گفت جبرائیل پی‌ر در پیم گفت نی نی من حریف تو نیم اما در امور دنیوی و مالی هرگاه، خطر طمع، حرص، حسد و امثال اینها در کار باشد باید به زیردستان خود بنگریم تا به آرامش برسیم.

15 - عجله و شتابزدگی

در این مبحث به مساله عجله و شتابزدگی می پردازیم. عجله یک حالتی در ذهن انسان است که موجب می شود آدمی در اولین لحظه ممکن و بدون تامل، تفکر، آینده نگری و بی درنگ دست به اقدام در کارهای خود بزند، شکی نیست که عجله و شتابکاری صحیح نیست و این مساله در ضرب المثل، منعکس است که می گویند عجله کار شیطان است. اتفاقا این مضمون روایتی هم هست که الانائه من الله و العجله من الشیطان⁽²⁷⁸⁾ آرامش و تانی از خدا و عجله کاری شیطان است. در قرآن مجید هم خداوند پیامبر اسلام ﷺ را مورد خطاب قرار داده و می فرماید: **و لا تعجل بالقرآن من قبل ان**

يقضى اليك وحيه (279) و نسبت به قرآن عجله مکن قبل از آنکه وحی آن بر تو تمام شود. (البته باید توجه داشت قرآن مجید به طور دفعی بر بیت المعمور نازل شده است این بیت المعمور بنا به اقوالی قلب پیامبر ﷺ است. این نزول دفعی قرآن بر قلب مقدس پیامبر ﷺ در ماه رمضان و در شب قدر بوده است **انا انزلناه فی ليله القدر** (280) ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم. از طرفی شب قدر هم در ماه رمضان است **شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن** (281) یعنی ماه رمضان ماهی که در آن قرآن نازل شده است از مجموع این دو بر می آید که قرآن در شب قدر و در ماه رمضان نزول دفعی بر بیت المعمور داشته، پس باید توجه داشت اینکه خداوند پیامبرش را مورد خطاب قرار می دهد و می فرماید در بیان آیات قرآن عجله نکن این در مورد نزول تدریجی وحی به پیامبر ﷺ می باشد که برای بیان وحی به مردم حضرت باید تامل می فرموده است.) در قرآن مجید می فرماید: **ولا تحرك به لسانك لتعجل به ان علينا جمعه و قرآنه فاذا قرءناه فاتبع قرآنه** (282) یعنی (ای پیامبر) زبانت را به خاطر عجله به هنگام دریافت وحی حرکت مده، بر ماست که آن را در سینه تو جمع کنیم تا بتوانی آن را تلاوت کنی سپس هنگامی که ما آنرا بر تو می خوانیم از تلاوت آن پیروی کن. همانطور که ملاحظه فرمودید عجله حتی در دریافت و ابلاغ وحی نامطلوب است.

مفاسد عجله بسیار زیاد است. عجله باعث می شود انسان تامل و تانی را از دست بدهد و اصولا سکینه که ملکه صبر است در کسی که عجله باشد وجود ندارد. (283)

عجله امکان تفکر و تامل را از انسان سلب می کند، لذا است که فرد عجله همیشه بدون بصیرت و شناخت کافی عمل می کند. البته تجربه هم این موضوع

را ثابت کرده است که کارهای عجولانه در نهایت ندامت و پشیمانی می آفریند و از طرفی هر کاری که با تانی و تامل و تفکر انجام شده باشد نه تنها موجب پشیمانی نمی شود بلکه مورد رضایت قرار می گیرد و نیز تجربه نشان داده است افراد عجول که فوراً تصمیم می گیرند خود را از چشم مردم می اندازند و مردم به آنها وقعی نمی گذارند. البته نباید سرعت در کار را با عجله اشتباه گرفت. زیرا سرعت در کار آنست که پس از مطالعه و برنامه ریزی و تنظیم امور و محاسبه کامل، بدون معطلی برنامه پیاده شود. ولی عجله آنست که کاری بدون مطالعه و برنامه ریزی و بصورت شتابزده صورت گیرد.

مهمترین آفت عجله

بدترین نوع عجله که آدمی را در تمام عمر همراهی می کند حب عاجل و دوری از آجل است. دوستی دنیا و بر گزیدن آن و رها کردن آخرت، خود نوعی عجله محسوب می شود.

یعنی انسان تامل و تانی را کنار می گذارد و در مورد مساله دنیا و آخرت تفکر نمی کند آن وقت است که دنیا را بر می گزیند و آخرت را رها می کند. این است که اصطلاحاً می گویند عجله موجب حب عاجله و دوری از آجله می شود. لذا خداوند تبارک تعالی انسان را بر این نوع عجله مذمت می کند. آنجا که می فرماید: **يا ايها الذين آمنوا ما لكم قيل لكم انفروا في سبيل الله اثاقلتم الى الارض ارضيتم بالحيوه الدنيا من الاخره فما متاع الحياه الدنيا في لاخره الا قليل** (284) ای کسانی که ایمان آورده اید چرا هنگامی که به شما گفته می شود و در راه خدا حرکت کنید (برای جهاد) سنگین و زمین گیر می شوید آیا بجای آخرت به زندگی دنیا راضی شده اید؟ پس بدانید بهره زندگی دنیا در (برابر) آخرت جز اندکی نیست. و در جای دیگر می فرماید: **ان هولاء يحبون العاجله و يذرون**

ورائهم یوماً ثقیلاً⁽²⁸⁵⁾ آنها زندگی زودگذر دنیا را دوست دارند در حالیکه پشت سر خود روز سخت و سنگینی را رها می کنند. کلابل تحبون العاجله و تذرون لآخره⁽²⁸⁶⁾ چنین نیست که شما می پندارید (و دلایل معاد را مخفی می شمیرید) بلکه شما دنیای زودگذر را دوست دارید و آخرت را رها می کنید. البته این نکته هم قابل ذکر است که در امور خیر و صواب نباید تامل بیجا نمود تا اینکه فرصت انجام خیر از دست برود. مثلاً نماز خواندن کاری نیک و صواب است دیگر درچنین امری تامل کردن بجا نیست. بلکه باید در اول وقت آن را بجا آورد. امام باقر علیه السلام می فرماید: احب الوقت الی الله اوله⁽²⁸⁷⁾ دوست داشتنی ترین فرصت برای نماز نزد خداوند اول وقت است.

بعضی ها با اینکه می دانند فلان کار، کار خوبی است و صواب بودن و موجب ثواب بودن آن عمل برای آنها بدیهی است، مع الوصف بدون داشتن هیچ گونه عذری تامل می کنند و از انجام آن کار خیر دوری می جویند. اینگونه تانی به اسم اینکه نباید عجله کرد، صحیح نیست چه آنکه خداوند می فرماید: و سارعوا الی مغفره من ربکم⁽²⁸⁸⁾ به سوی آمرزشی از پروردگارتان بشتابید. و نیز می فرماید: السابقون السابقون اولئک المقربون⁽²⁸⁹⁾ پیشگامان پیشگام آنها مقربانند. البته همانطور که بیان گردید، سرعت غیر از عجله می باشد، از عجله نهی شده و سرعت در امور خیر مورد تشویق قرار گرفته است.

راه معالجه عجله

برای اینکه حالت شتاب و عجله از انسان بیرون رود باید:

- 1 - مفاسد عجله را همیشه مد نظر داشته باشد.
- 2 - سوء عاقبت و ندامتی که از عجله حاصل می شود را به خود تذکر دهد.
- 3 - شرافت تفکر و تانی را یاد آور شود.

4 - در آیات و روایات مربوط به ذم عجله و مدح طمانینه دقت کند.

16 - سوء ظن

سوء ظن و بدبینی یکی دیگر از حالات لغو است. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: **یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم** ⁽²⁹⁰⁾ ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری از گمانها بپرهیزید چرا که بعضی از گمان های گناه است.

و ذلکم ظنکم الذی بریکم اردیکم فاصبحتم من الخاسرین ⁽²⁹¹⁾ این گمان بدی بود که درباره پروردگارتان داشتید و همان موجب هلاکت شما گردید و سر انجام از زیانکاران شدید.

نیز می فرماید: **وظننتم ظن السوء و کنتم قوما بورا** ⁽²⁹²⁾ ظن و گمان بد بردید و هلاک شدید.

همانطوری که واضح است سوء ظن و بدبینی مفسد بسیار زیادی دارد. وقتی شخصی به کسی بد بین شد غیبت او را انجام می دهد و در تعظیم و تکریم او تعلل می نماید و از آنچه در شان اوست می کاهد و به او به دیده منفی می نگرد و خود را برتر و بهتر از او می انگارد. یکی از دلایلی که سوء ظن حرام شده این است که اسرار قلوب را کسی جز خداوند نمی داند، بنابراین کسی حق ندارد به دیگری بدگمان گردد، مگر آنکه مساله ای برای او به عیان معلوم شود. وقتی که آدمی مطلبی را ندیده و به آن علم هم پیدا نکرده و از کسی هم نشنیده و یا اگر شنیده به صحت آنچه شنیده قطع پیدا نکرده حق ندارد نسبت به او شک و گمان بد ببرد چه برسد به اینکه بر اساس آنچه در ذهن او خطور کرده بر علیه کسی قضاوت بنماید. زیرا باید بداند این القاء سوء ظن از شیطان است که فاسق

ترین فسقه می باشد. و خداوند می فرماید: **ان جائکم فاسق نباء فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهاله** (293)

خداوند خطاب به مومنین می فرماید: ای افراد مومن اگر شخص فاسقی خبری نزد شما بیاورد درباره آن تحقیق کنید (تا حقیقت بر شما آشکار شود) مبدا از روی نادانی و جهل به گروهی آسیب برسانید. لذاست که باید اینگونه القائات شیطانی را تکذیب کرد. اسلام سوء ظن و بدگمانی را رد می کند. اگر به عنوان مثال عالمی را در منزل ظالمی دیدی نباید گمان کنی برای کسب مال و منال و مقام حرام آمده، بلکه باید تصور کنی برای احقاق حق مظلومی آمده و یا اگر دهان مسلمانی بوی مشروب می داد نباید گمان کنی که مشروب نوشیده، بلکه باید احتمال بدهی که مززه کرده و یا شراب را به او زور خورانده اند و یا برای معالجه نزد دندانپزشک رفته و احتمالا بوی الکل طبی است.

دوری از مواضع تهمت

نکته مهمی که باید تذکر داده شود این است که هیچکس نباید کاری کند که مردم به او سوء ظن پیدا کنند. از موضع سوء ظن و تهمت مردم باید دوری جست. مشهور است که از قول پیامبر ﷺ وارد شده: **اتقوا مواقع التهم** (اتقوا مواضع التهم) هم ذکر شده است) از جاهایی که موضع تهمت است پرهیز کنید. حضرت علی علیه السلام نیز می فرماید: **من عرض نفسه للتهم فلا یلومن من اساء به الظن** (294) کسی که نفس خود را در موضع تهمت قرار داد نباید کسی را که به او بد گمان شده است سرزنش کند. حتی خود پیامبر اسلام ﷺ با آنکه پیامبر خدا و معصوم از خطا بود و مردم معمولا به او ظن و گمان بد نمی بردند از مواضع سوء ظن مردم دوری می کرد. در روایت وارد شده است که **انه کان یكلم زوجته صفیه بنت حی ابن اخطب فمر به رجل من الانصار فدعا رسول الله ﷺ**

و قال يا فلان هذه زوجتي صفيه فقال يا رسول الله افنظننك يا رسول الله افنظننك يا رسول الله قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ان الشيطان يجرى من ابن آدم مجرى الدم فخشست ان يدخل عليك ⁽²⁹⁵⁾ روزی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با همسرش صفیه دختر حی ابن اخطب در حال صحبت بود، مردی از انصار از آن نزدیکی گذشت. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را صدا زد و فرمود ای فلانی این زن، صفیه همسر من است. آن مرد با تعجب گفت یا رسول الله آیا ماگمان به شما بجز گمان خیر می بریم؟ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود به درستی شیطان درمجرای خون آدمی جاری می شود پس ترسیدم که شیطان داخل بر تو گردد. می بینیم خود پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز از موضع تهمت دوری می کند، پس ما نباید به خیال اینکه مردم به ما بدگمان نمی شوند در مواضع تهمت وارد شویم. زیرا دشمن انسان، به نگاه اعتماد و رضایت به او نمی نگرد، بلکه به نگاه بهانه گیری و عیب جویی به انسان می نگرد بغض الشئى یعمى و یصم.

راه معالجه سوء ظن

راه معالجه سوء ظن این است که آدمی:

- 1 - مفاسد سوء ظن و شرافت حسن ظن را مد نظر داشته باشد.
- 2 - در روایات و آیاتی که سوء ظن را تقبیح و حسن ظن را تمدیح کرده اند دقت و تفکر کند.

17 - غضب

با کمک پروردگار عالمیان در این جلسه به مساله غضب می پردازیم. غضب نیز یکی دیگر از حالات لغو است.

غضب یک کیفیت نفسانی است که موجب حرکت روح برای پیدا کردن غلبه می شود و مبداء این حرکت حس انتقام جویی در حد افراط آن است. غضب اگر به حد بالایی برسد اعصاب و فکر و عقل انسان را مختل می کند به همین جهت است که در فردی که غضبناک است و وعظ و نصیحت اثر نمی گذارد.

حدود غضب

غضب حدودی دارد گاهی در حد افراط و گاهی در حد تفریط و گاهی در حد اعتدال است.

افراط در قوه غضب آن است که آن چنان غضب بر شخص غلبه پیدا کند که از حکم عقل و از اطاعت شرع خارج شود.

تفریط در قوه غضب آن است که این قوه یا اصلا در شخص وجود نداشته باشد و یا اینکه این قوه در او بسیار ضعیف باشد به طوری که در جاهایی هم که شرعا و یا عقلا غضب لازم می شود این شخص غضبناک نمی گردد. اعتدال در این قوه آن است که غضب در آن جایی که سزاوار است از شخص بروز داده شود و در جایی هم که سزاوار نیست غضب از خود بروز ندهد. (میزان در سزاوار بودن یا نبودن ابراز غضب نیز حکم شرع و عقل است) حد اعتدال در غضب، مذموم نیست و اصولا نام آن غضب مصطلح نیست بلکه شجاعت نام دارد. و حد تفریط در غضب نیز مذموم است و جبن و ترس به حساب می آید. غضب در حد اعتدال و در موارد لزوم ضروری است. خداوند تبارک و تعالی هم بعضی از صحابه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به خاطر داشتن این صفت مورد مدح قرار داده است آنجا که می فرماید: **اشداء علی الکفار** ⁽²⁹⁶⁾ و نیز خداوند خطاب به پیامبر دستور می دهد: **واغلظ علیهم** ⁽²⁹⁷⁾ که این نشانه غضب خدا و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت به کفار است (که در عمل به مفاد آیه شریفه نسبت به کفار باید

اعمال غضب کرد) تفریط در غضب، نظر به اینکه عدم الغضب است پس غضب شمرده نمی شود، بلکه ضد غضب است و جبن محسوب می شود. حد اعتدال آن هم که فضیلت دارد شجاعت محسوب است. پس غضب مذموم منحصر می شود در حد افراط آن که از رذائل اخلاقی شمرده می شود.

برخی روایات در مورد غضب

معروف شده که غضب، جنون دفعی و آنی است. امیر المومنان علی عَلَيْهِ السَّلَام در روایتی می فرماید: **الحدّه ضرب من الجنون لان صاحبها یندم فان لم یندم فجنونه مستحکم** ⁽²⁹⁸⁾ غضب نوعی از جنون است زیرا صاحب غضب از کار خود پشیمان می شود، حال اگر کسی غضبناک شد و پشیمان هم نشد جنون او مستحکم است، یعنی جنون دفعی نیست. رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده اند: **الغضب یفسد الایمان كما یفسد الخل العسل** ⁽²⁹⁹⁾ غضب ایمان را فاسد می کند همانطوری که سرکه عسل را از بین می برد. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نیز می فرماید: **کان ابی عَلَيْهِ السَّلَام یقول ای شیء اسد من الغضب؟ ان الرجل یغضب فیقتل النفس التی حرمه الله و یقذف المحصنه** ⁽³⁰⁰⁾ چه چیزی از غضب (در پلیدی) بدتر و شدیدتر است؟ به درستی که مرد غضب می کند پس قتل نفسی را که خداوند حرام کرده مرتکب می شود و یا مرتکب قذف می شود. (یعنی شدیدترین گناهان با کلید غضب انجام می شود).

همان حضرت می فرماید: **الغضب مفتاح کل شر** ⁽³⁰¹⁾ غضب کلید هر شری است. و نیز می فرماید: **من لم یملک غضبه یملک، عقله** ⁽³⁰²⁾ هر کس مالک غضب خود نباشد مالک عقلش نیست.

خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید کسانی را که در حین غضب از دیگران در می گذرند را مورد ستایش قرار داده است آنجا که می فرماید: **و اذا ما**

غضبوا هم يغفرون⁽³⁰³⁾ و هنگامی که خشم می گیرند می بخشند. در جای دیگر می فرماید: الذین ینفقون فی السراء و الضراء و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین⁽³⁰⁴⁾ متقین کسانی هستند که در حال توانگری و تنگدستی انفاق می کنند و خشم خود را فرو می برند و از خطای مردم می گذرند و خداوند نیکو کاران را دوست دارد.

مفاسد غضب

آنچه از مفاسد غضب گفته شد کم است. در حقیقت مضمون همان روایت از حضرت صادق علیه السلام مفاسد رامی رساند که **الغضب مفتاح کل شر** غضب کلید تمامی بدیها است. از جمله مفاسد غضب می توان به فحاشی و سرزنش دیگران، افشاء اسرار مردم، تمسخر و استهزاء آنها، کتک زدن دیگران، مجروح و مصدوم ساختن افراد، و یا حتی قتل و غارت آنها، وارد شدن خقد، حسد، عداوت، و بغض در قلب شخص غضبناک و بعد از همه اینها تازه درد پشیمانی و ندامت از طرفی و درد دشمن شدن دوستان و مورد مسخره قرار گرفتن از طرف دیگر و درد سرزنشهای دشمنان و ناراحتی بدن و اعصاب و تالم روح از دیگر سو اشاره کرد. انسان باید به محض اینکه غضب به سراغ او آمد نفس خود را کنترل کند و اگر کسی این توانایی را داشت واقعا قدرتمند است.

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده: **الشجاع من یملک نفسه عند غضبه**⁽³⁰⁵⁾ شجاع کسی است که خودش را در زمانی که غضبناک شده کنترل کند.

راه علاج غضب

البته همانطوری که تذکر داده شد غضب مذموم، یعنی افراط در غضب مورد بحث است که حالتی از حالات لغو است و الا غضب در حد اعتدال که از حکم شرع یا عقل سر چشمه گرفته باشد محمود و پسندیده می باشد و نام آن

شجاعت است. در روایت دارد که گاهی پیامبر اسلام ﷺ غضبناک می شد البته نه برای امور دنیوی بلکه برای امور معنوی و الهی و بر اساس دستورات اسلام. از حضرت علی عليه السلام روایت شده است: **كان النبي ﷺ لا يغضب للدنیا و اذا غضبه الحق لم يصرفه احد و لم يتم لغضبه شئ ء حتى ينتصر له** ⁽³⁰⁶⁾ روایت شده که حضرت امیر عليه السلام فرمود پیامبر گرامی ﷺ برای امور دنیوی غضبناک نمی شد ولی وقتی هم که بر اساس وظیفه برای امور دینی و اخروی و معنوی غضبناک می شد هیچ کس نمی توانست او را منصرف کند و هیچ چیز غضب او را خاموش نمی کرد تا آنکه پیامبر بر آن حق دست می یافت. اما راه معالجه غضب مذموم که همان افراط در غضب باشد توجه به امور ذیل است:

- 1 - زائل کردن سبب هایی که غضب را تهییج می کنند که عبارتند از عجب، فخر، مکر، کبر، لجاجت، مزاح بیجا، تمسخر، استهزاء، مخاصمه، دشمنی، و زیادی حرص.
- 2 - یاد آوری زشتی غضب و عاقبت به شری آن و توجه به روایاتی که غضب را مورد سرزنش قرار داده است.
- 3 - یادآوری روایاتی که دفع غضب را مورد ستایش قرار داده مثل این روایت که از پیامبر اسلام ﷺ نقل شده است: **من كف غضبه من الناس كف الله تبارك و تعالى و عنه عذاب يوم القيامة** ⁽³⁰⁷⁾ هر کسی که خودداری کند از ابراز غضب نسبت به مردم خداوند تبارک و تعالی هم عذاب روز قیامت را از او بر می دارد. و یا این روایت که: امام صادق عليه السلام فرموده است:

اوحی الله تعالی الی بعض انبیائه یا ابن آدم اذکرنی فی غضبک اذکرک فی غضبی⁽³⁰⁸⁾ خداوند تعالی به بعضی از پیامبرانش وحی نموده که ای فرزند آدم تو مرا در زمان غضب یاد آور شو تا من هم تو را در زمان غضبم یادآور شوم.

و از همان حضرت روایت شده: سمعت ابي یقول اتی رسول الله ﷺ رجل بدوی فقال انی اسکن البادیه فعلمنی جوامع الکلم فقال ﷺ آمرک الا تغضب⁽³⁰⁹⁾ شنیدم که پدرم می فرمود یک مردی از اعراب بادیه نشین نزد پیامبر ﷺ شرفیاب شد و گفت من در بادیه (بیابان) ساکن هستم پس به من همه حکمتها را بیاموز. حضرت در پاسخ فرمود از تو می خواهم هیچگاه غضبناک نشوی.

4 - یاد آوری منافع حلم و کظم غیظ که خداوند نیز این کظم غیظ را مورد ستایش قرار داده است. و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین⁽³¹⁰⁾

5 - مقدم داشتن تفکر در اقوال و افکار بر اقدام خارجی.

6 - دوری از مجالست با افراد غضبناک و عصبانی و دوری از کسانی که غضب را کاری نیک و نوعی شجاعت می دانند.

7 - یادآوری این نکته که غضب، نشانه مرض قلب و نقصان عقل و ضعف نفس می باشد.

8 - یادآوری قدرتمندی خدا و اینکه خدا قادر مطلق و توانا است. پس اگر انسان نسبت به فرد ضعیفی غضب کند باید بترسد از اینکه خدا بر او غضب نماید.

9 - یادآوری این نکته که چه بسا فردی که مورد غضب او واقع شده از او قدرتمندتر باشد و متقابلاً او هم غضب کند و نقاط ضعفش را بگوید و آبرویش را ببرد و مال و عرض و ناموسش را به خطر بیاندازد.

10 - تفکر در این موضوع که چرا باید غضب کرد؟ ببیند چه چیز او را به غضب وا می دارد؟

آیا غضب را نوعی مردانگی و شجاعت می داند و حلم و آرامی را ذلت و خواری و ناتوانی می پندارد، اگر چنین تصویری دارد بداند نه غضب مردانگی است و نه حلم و بردباری ناتوانی است.

11 - بداند که خداوند دوست می دارد که همان لحظه غضبناک شدن، انسان غضب را از خود دور کند پس برای رضایت حق تعالی تا غضب به او رو آورد او به غضب پشت می کند.

12 - راجع به زشتی حالات و سکنتات و حرکات خود در حین غضب فکر کند و بداند چه بسا ممکن است اعمالی در حین غضب انجام دهد که بعدا موجب استهزاء او گردد.

امام رضا علیه السلام فرموده است: لا یکون الرجل عابدا حتی یکون حلیم⁽³¹¹⁾ هیچ کسی نمی تواند به مقام عبودیت حق برسد مگر اینکه بردبار باشد.

امام علی علیه السلام می فرماید: لیس الخیر ان یکثر مالک و ولدک ولیکن الخیر ان یکثر علمک و یعظم حلمک⁽³¹²⁾ خیر و نیکی در این نیست که مال و فرزندان تو زیاد شود بلکه خیر و نیکی در آن است که علم و حلم تو زیاد گردد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: کفی بالحلم ناصرا⁽³¹³⁾ برای کمک به انسان حلم و بردباری کافی است. (یعنی اگر کسی تنها یاورش حلم و بردباری او باشد همان او را بس است).

18 - حقد

بحث این جلسه ما در مورد حقد است. حقد ثمره قوه غضب است که به شکل عداوت مخفی در ذهن می ماند. وقتی کسی غضبناک شد و از طرفی

مجبور شد غضب خود را بیوشاند و بروز ندهد اگر غضب در قلب او به شکل عداوتی مخفی باقی بماند اسم آن حقد است. در زبان ما معادل آن واژه کینه توزی استعمال می شود. اصولاً کینه توزی با ایمان واقعی منافات دارد. لذا در روایتی پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: المومن ليس بحقود ⁽³¹⁴⁾ مومن کینه توز نیست. پس اشخاص کینه توز دچار ضعف ایمان هستند. کسی که دچار حقد شود خواه ناخواه دچار پریشانی نیز خواهد شد. همچنین از کسانی که مورد کینه او قرار گرفته اند دور می شود و تصمیماتی بر علیه آنها می گیرد. مثل اینکه او را کتک بزند یا غیبت او را انجام دهد یا نسبت دروغ به او بدهد و یا اسرار او را فاش سازد و یا عیوب او را اظهار کند و بالاخره او را مورد استهزاء و تمسخر قرار دهد و امثال اینها.

با توجه به اینکه حقد عداوت باطنی است باید توجه داشت که انسان را از نرمی و خرسندی رفاقت و تواضع دور می کند و نیز از اقدام بر رفع حوائج و همنشینی و کمک به کسانی که مورد کینه قرار گرفته باز می دارد. از آنجایی که گفتیم حقد عداوت باطنی است بنابراین روایاتی که عداوت را مذمت می کند در حقیقت حقد را نیز مورد مذمت قرار داده است. مثلاً از پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده که می فرماید: ماکان جبرئیل یاتینی لا قال: یا محمد اتق شحناء الرجال و عداوتهم ⁽³¹⁵⁾ هر گاه که جبرئیل بر من نازل می شد می گفت ای محمد از کینه توزی و دشمنی با مردم بپرهیز. و یا این روایت که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: من زرع العداوه حصدا ما بذر ⁽³¹⁶⁾ هر کس دشمنی بکارد همان را که کاشته یعنی عداوت را می چیند و درو می کند.

راه معالجه حقد

برای رفع مرض حقد باید انسان:

- 1 - توجه به دردمندی و گرفتاری ناشی از کینه توزی در دنیا داشته باشد.
 - 2 - توجه به عقوبت این حالت در آخرت داشته باشد.
 - 3 - توجه داشته باشد که حقد هیچ ضرری به محقود نمی رساند و فقط هر چه ضرر است به خود کینه توز می رسد.
 - 4 - در روایاتی که حقد را مورد سرزنش قرار داده تفکر بنماید.
 - 5 - در روایاتی که عداوت را مورد سرزنش قرار داده تفکر بنماید.
- انتقام جویی

انتقام جویی دومین موضوع مورد بحث ما است. انتقام جویی این است که انسان بخواهد همانطور که با او عمل شده با دیگران عمل کند (یعنی همانطور که به او ضرر، خسارت، یا اهانت و امثال اینها وارد شده او هم نسبت به کسانی که به او ضرر زده اند یا خسارت وارد کرده اند یا اهانت نموده اند همین کارها را انجام دهد) ولو اینکه این انتقام حرام باشد.

توجه به این نکته لازم است که هر انتقامی شرعا جایز نیست. مثلا نمی شود از کسی که غیبت انسان را نموده است با غیبت کردن از او انتقام گرفت. در مورد تهمت، ظلم و در سایر محرّمات شرعی نیز همینطور است. در این مورد روایت جالبی وارد شده است: ان رجلا شتم ابابکر بحضرة النبى ﷺ و هو ساکت فلما ابتداء لینصر منه قام رسول الله ﷺ و قال مخاطبا له: الملك یجیب عنک فلما تکلمت ذهب الملك و جاء الشیطان لم الکن لا جلس فی جلس مخاطبا له: الملك یجیب عنک فلما تکلمت ذهب الملك و جاء الشیطان لم الکن لا جلس فی مجلس فیہ الشیطان⁽³¹⁷⁾ مردی با ابوبکر را در حضور پیامبر اسلام ﷺ مورد فحش و لعن قرار داد و ابوبکر ساکت بود تا اینکه بالاخره ابوبکر به او پاسخ داد تا اینکه انتقام خود را از آن مرد بستاند. در این هنگام پیامبر ﷺ

برخاست و خطاب به ابوبکر فرمود وقتی ساکت بودی فرشته ای از طرف تو جواب می گفت و همین که شروع به پاسخ کردی ملک رفت و شیطان آمد و من در مجلسی که شیطان حاضر باشد نمی نشینم.

حد شرعی انتقام

هر فعل یا قولی که از شخص صادر شود و تعدی به دیگری محسوب گردد اگر شرع مقدس قصاص و غرامتی برای آن تعیین کرده باشد بر انتقام گیرنده واجب است از آن حد شرعی تعدی نکند. مثلا اگر کسی فردی را عملا و ظلما کشته قصاص او کشتن اوست نیز اگر کسی دست کسی را قطع کرده قصاص ید اوست و به همین نسبت اگر پای کسی را قطع کرد یا دو پای کسی یا دو دست کسی را قطع کرد یا چشم کسی را کور کرد نیز مساله به همین منوال است و تعدی از حکم شرعی جایز نیست. مثلا اگر کسی دست کسی را قطع کرده نمی شود پای متجاوز را قطع کرد، باید همان دست او قطع گردد. البته ما اینجا بحث فقهی نداریم کلا مواردی شرع تعیین شده که حکم قصاص در آنها ثابت است و یا موکول به دیه شرعی است و یا انواع تعزیر و امثال اینها. بالاخره آنجایی که شرع مقدس در انتقام برای ولی دم یا برای مجروح و یا مهتوک اندازه ای تعیین کرده، منتقم حق تجاوز از آن را ندارد. البته حتی در اثر همین موارد هم که شرع حق انتقام برای مظلومین قرار داده عفو و گذشت بهتر است. **فمن عفی له من اخیه شیئی فاتباع بالمعروف** ⁽³¹⁸⁾ پس قاعده کلی در انتقام این است که در شرع انور برای آن عمل مجرمانه اندازه ای در انتقام مشخص شده، باید به همان حد اکتفا شود، البته عفو و گذشت بهتر است، و اگر در شرع برای آن عمل، حدی در انتقام تعیین نشده باشد فعل یا قول انتقامی او به کار خلاف شرع نیانجامد و نیز باید به حداقل ممکن در عمل انتقامی بسنده کند.

مثلا کسی که شخصی فحش و ناسزا می گوید در صورتی که شخص هتک شده بخواهد تلافی کند باید به حداقل ممکن در انتقام بسنده کند و نیز واجب است از دروغ و افتادن در هر نوع حرام دیگر پرهیزد. مثلا به کسی که او را مورد فحاشی قرار داده است بگوید ای کم حیا ای بد خلق ای رودار و امثال اینها به شرطی که دادن این نسبت ها منجر به دروغ نشود.

(گر چه کسی که دیگری را مورد فحاشی قرار می دهد، معمولا دارای این صفات هست)

البته به جای همین اصطلاحات ذکر شده بهتر است بگویید، خدا جزایت را بدهد و انتقام مرا از تو بستاند. نسبت دادن عباراتی مثل جاهل، نادان، اهمق، تو مگر کیستی، به خود آی، خود را بشناس و امثال اینها هم شاید مناسب انتقام باشد. البته نسبت دادن این عبارات به کسی که او را مورد فحاشی قرار داده و در صدد انتقام از اوست جایز است نه اینکه ابتدائا جلو هر کس رسید این عبارات را به او نسبت دهد.

دلیل بر جو از این حد از انتقام روایتی از پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که می فرماید:
المسبتان ما قالَا فعلى البادى منهما حتى يعتدى المظلوم⁽³¹⁹⁾ و روایت دوم در اصول کافی به این شکل نقل شده البادى منهما و ورزه و زر صاحبه عليه ما لم يعتذر الى المظلوم⁽³²⁰⁾

19 - عجب

در این مبحث به مساله عجب که یکی دیگر از حالات و صفات لغو است می پردازیم.

عجب حسن خود بزرگ بینی است، یعنی اینکه شخص برای خود، کمال را تصور کند. حال ممکن است تصور او صحیح باشد یعنی واقعا دارای کمال باشد و یا اینکه تصور او باطل باشد. در عجب، پای کسی غیر از معجب در میان باشد نیست و با دیگری قیاس نمی شود.

کمالاتی که شخص، آنها را برای خود تصور می کند و به سبب آنها دچار عجب می شود از چهار حالی که ذیلا می آید خارج نیست:

1 - کمال حقیقی که واقعا در معجب وجود دارد.

2 - کمال حقیقی که در معجب وجود ندارد.

3 - کمال وهمی که حقیقتا در معجب وجود دارد.

4 - کمال وهمی که در معجب وجود ندارد.

اما اول یعنی کمال حقیقی که در معجب وجود دارد مثل کسی است که صفت سخاوت دارد. سخاوت کمال واقعی است و فرض این است که واقعا این صفت در آن شخص وجود دارد. و به همین سبب، عجب او را فرا می گیرد. و دوم آن است که معجب تصور کند یک کمال حقیقی در او وجود دارد مثلا خیال کند که آدم سخاوتمندی است در حالی که واقعا چنین نباشد، ولی چون خیال می کند که سخاوتمند است معجب می شود. سوم آنکه اصلا آنچه را که شخص در او وجود دارد و آن را برای خود کمال می داند و به آن معجب شده و حس خود بزرگ بینی برای او پدید آمده، کمال نیست. کسی که به خاطر زورگویی و اینکه

مردم از او واهمه دارند معجب شود، این شخص خیال می کند زورگویی کمال است.

در صورتی که اشتباه می کند و مورد چهارم اینکه همین کمال وهمی نیز در شخص راه ندارد بلکه او صرفاً خیال می کند که کمالی دارد. یعنی خیال می کند مردم از او می ترسند در حالی که واقعا این چنین نیست. قسمت سوم و چهارم به تعبیر قرآن مجید اینطور بیان شده است که بعضی از مردم اعمال سوء و بدشان به چشم آنها خوب جلوه می کند خداوند می فرماید: **افمن زين له سوء عمله فرئاه حسنا** (321) آیا کسی که عمل بدش برای او تزیین شده و آن را خوب و زیبا می بیند؟ (مانند کسی است که واقعیت را همانطور که هست می بیند) افرادی که به مال خودشان معجب می شوند یعنی وجود مال و منال را برای خود کمال می دانند (که این هم یکی از آفات اجتماعی است) در زمره معجبین نوع سوم هستند.

روایاتی در مذمت عجب

رسول گرامی اسلام ﷺ می فرمایند: قال الله عزوجل يا داود بشر المذنبين و انذر الصديقين قال بشر المذنبين انى اقبل التوبه و اعفوا عن الذنب و انذر الصديقين الا يعجبوا باعمالهم فانه ليس عبد انصبه للحساب الاهلك (322) (پیامبران معمولاً افراد صدیق و پاک را بشارت به بهشت می دهند و افراد گناهکار را بیم می دهند لیکن پیامبر اسلام ﷺ می فرماید) خداوند خطاب به حضرت داود فرمود است ای داود بشارت بده گناهکاران را و بترسان صدیقین و پاکان را. حضرت داود عليه السلام عرضه می دارد خدایا چگونه بشارت بدهم گناهکاران را و چگونه بترسانم نیکان را. خداوند می فرماید: بشارت بده گناهکاران را به اینکه من توبه آنها را قبول می کنم و از گناهکاران آنها در می گذرم و بترسان و بیم

ده پاکان را به اینکه نکند به اعمال خودشان معجب شوند و عجب آنها را بگیرد. بدانند که هیچ بنده ای نیست که او را برای حساب وادارند مگر اینکه هلاک شود.

و نیز آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: **لو لم تذنبوا لخشيت عليكم ما هو اكبر من ذلك العجب العجب** ⁽³²³⁾ اگر گناه نکنید من بر شما از چیزی بزرگتر از گناه می ترسم و آن عجب است عجب. (یعنی به اینکه گناه نکرده اید حس خود بزرگ بینی در شما ایجاد شود) امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: **ان الله علم ان الذنب خير للمومن من العجب و لولا ذلك ما ابتلى مومنا بذنبا ابدا** ⁽³²⁴⁾ امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید به درستی در نزد خداوند عجب از گناه بدتر است اگر عجب نبود هیچ مومن به گناه مبتلی نمی شد. و نیز همان حضرت عَلَيْهِ السَّلَام فرموده است: **من دخله العجب هلک** ⁽³²⁵⁾ هر کس عجب در او داخل شود هلاک شده است.

آفات عجب

عجب توالی فاسده بسیاری دارد. از جمله این که برای انسان تکبر می آورد و باعث فراموشی گناهان می شود یا آنها را کوچک جلوه دهد و نیز عجب موجب می شود انسان عباداتی را که انجام داده بزرگ بشمارد و خدماتی را که دیگران به او کرده اند فراموش کند. کارهایی را که خودش در حق دیگران انجام داده بزرگ بداند و به رخ آن ها بکشد و بالاخره عجب اعمال نیک انسان را کلا زائل می کند.

راه معالجه مرض عجب

برای رفع مرض عجب:

- 1 - باید توجه به عظمت خداوند و ذلت و خواری خود داشت.
- 2 - باید دقت و تامل در آیات و روایاتی که دال بر ضعف انسان است نمود.

خداوند می فرماید: **خلق الانسان ضعيفا** انسان ضعیف آفریده شده است.

3 - باید از آنچه موجب عجب شده آگاه شد و در صدد رفع آن بر آمد.

اسباب عجب غالبا عبادت، علم، شجاعت، سخاوت، و امثال اینهاست. گاهی هم حسب و نسب و سن و زیبایی و مشابه اینها موجب عجب می شود. برای رفع عجب باید دید کدامیک یا کدام دسته از این عوامل موجب بروز عجب در انسان شده و باید در صدد علاج آن عامل یا عوامل برآمد. مثلا اگر انگیزه عجب عبادت است بدانند که عبادت برای خاکساری بیشتر و برای کوچک شمردن خود نزد معبود است تا اینکه صفت تواضع در انسان ملکه شود.

گنه کار اندیشناک از خدای بسی بهتر از عابد خود نمای و اگر انگیزه عجب علم است بدانند **و فوق کل ذی علم علیم**⁽³²⁶⁾ و برتر از دانشمندی، دانشوری است. به قول ضرب المثل معروف دست بالای دست بسیار است. و از طرفی **ما اوتیتم من العلم الا قليلا**⁽³²⁷⁾ جز اندکی دانش به شما داده نشده است (و هر چه علم بیشتر شود باز به نسبت آنچه بالقوه ممکن است به دست آید اندک است) و از طرف دیگر **مثل الذین حلوا التوریه ثم لم یحملوها** **کمثل الحمار یحمل اسفارا**⁽³²⁸⁾ مثل کسانی که به تورات مکلف شدند ولی حق آن را اداء نکردند مانند دراز گوشی است که کتابهایی را حمل می کند. اگر بنا شد علم بدون عمل باشد به کار نمی آید، علم بی عمل به چه ماند به زنبور بی عسل.

چو علمت هست خدمت کن که زشت آید بر دانا

گرفته چنینان احرام و مکی خفته در بطحا

گاهی انگیزه عجب، حسب و نسب است اگر چنین بود معجب باید بدانند:

گیرم پدر تو بود فاضل از فضل پدر تو را چه حاصل

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد
خلاصه اینکه به خاندان و قبیله و پدر و فامیل بالیدن بدون اینکه انسان از
خود کمال و فضیلتی داشته باشد، کاری ابلهانه است. به قول شاعر عرب که می
گوید:

انا ابن نفسی و کنیتی ادبی من عجم کنت او من العرب
ان الفتی من یقول ها انا ذا لیس الفتی من یقول کان ابی
که ترجمه آن چنین است من پسر خودم هستم و کنیه من ادب من است حال
خواه عجم باشم یا عرب. به درستی جوانمردی کسی است که بگوید من چنین
هستم نه اینکه بگوید پدرم چنان بود.

گاهی هم علت عجب جمال و زیبایی جسمانی و یا قدرت و قوت جسم و
یا ذکاوت و امثال اینهاست و گاهی هم علت عجب وجود مال است در این
صورت باید گفت:

بر مال و جمال خویشتن غره مشو کان ره به شبی برند و این را به تبی
و نیز انسان باید توجه داشته باشد که با تمام این ادعاها و منم منم ها، رفتنی
است و قبل از او بوده اند کسانی که دارای مقام و جاه و جلال و شوکت و مال
و زیبایی و قدرت بوده اند اما همه رفته اند.

چند غرور ای دغل خاکدان چند منی از دو سه من استخوان
پیشتر از تو دگران بوده اند کز طلب جاه نیاسوده اند
حاصل آن جاه بین تا چه بود سود بد اما به ضرر شد چه سود
در این دنیای فانی آنقدر افراد آمده اند و رفته اند که ما نمی دانیم. آنقدر
قدرتمندان، شوکت‌مندان، پادشاهان، شاهزادگان و امثال اینها بوده اند و در گذشته
اند که ما نمی دانیم.

شاید زمین همان منزلی که ما در ساکن هستیم خاک پوسیده جنازه همین شاهزادگان و بزرگان باشد که روزی برای خود کسی و چیزی بوده اند و شکوهی داشته اند و جلالی.

زدم تیشه یک روز بر تل خاک به گوش آمدم ناله دردناک
که زنهار گر مردی آهسته تر که چشم است و روی و بناگوش و سر
براین خاک چندین صبا بگذرد که هر ذره از او بیجایی برد
هر ورقه ای چهره آزاده ای است هر قدمی چشم ملک زاده ای است
گه خورش جانوانت کنند گاه گل کوزه گرانت کنند
اصولا معجب باید توجه کند خداوند بنده ای را دوست دارد که به درگاه او با
ذلت و خواری و مسکنت برود، تضرع و زاری و طلب بخشودگی بنماید نه بنده
معجب و مغرور و متکبر را.

در راه او شکسته دلی می خزد و بس بازار خودفروشی از آن سوی دیگر است

20 - کبر

این مبحث به بررسی مساله کبر اختصاص دارد. کبر عبارت است از حس خود بزرگتر بینی در قیاسی با دیگران که این از مصادیق لغو است. تفاوت کبر با عبارت این است که معجب به سبب کمالات واقعی یا فرضی، خود را بزرگ می پندارد اما نه در قیاس با دیگران، به خلاف متکبر که خود را با دیگران قیاس می کند.

تکبر عبارت است از اعمال و رفتاری که از روی کبر به وجود می آید یعنی تکبر ثمره کبر است.

انواع کبر

کبر دارای اقسام و انواعی است و مجموعا به سه قسمت تقسیم می شود:

1 - کبر بر خداوند که جلوه آن تکبر در اعمال نسبت به خداوند است که برخی آیات قرآن مجید بر این نوع کبر دلالت دارد و ما یکی دو نمونه از آیات را در اینجا ذکر می کنیم.

خداوند می فرماید: **ان فی صدور هم الاکبر ما هم بیالغه** ⁽³²⁹⁾ در مقدمه آیه شریفه دارد کسانی که در آیات و نشانه های الهی مجادله می کنند در حالی که حجتی ندارند اینها در سینه هایشان جز کبر و بزرگی (که به آن نخواهند رسید) نیست. چند آیه بعد می فرماید: **ان الذین یستکبرون عن عبادتی سید خلون جهنم داخرین** ⁽³³⁰⁾ آنان که از عبادت من تکبر می ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می شوند. ⁽³³¹⁾

و اما دوم کبر بر رسولان الهی است که در احوال مردم به صورت تکبر ظاهر می شود. آیاتی از قرآن مجید بر این نوع کبر دلالت دارد که به عنوان نمونه به یک آیه اشاره می کنیم.

خداوند از قول مردم خطاب به انبیا می فرماید: **ان انتم الا بشر مثلنا** ⁽³³²⁾ شما انسانهایی مانند ما هستید. ⁽³³³⁾

سوم تکبر بر مردم عادی است که اصل بحث ما در این مورد است و الاتکبر در برابر خدا و رسولان الهی انشاء الله در میان مسلمین وجود ندارد.

درجات کبر

کبر دارای درجاتی است:

1 - کبری که در قلب شخص مستقر شده باشد به طوری که خودش را از غیر خود برتر بداند و نیز کبر در اعمال او به عرصه ظهور رسیده باشد مثل اینکه در بالای مجالس بنشیند، جلوتر از دیگران راه برود، قیافه بگیرد، سرش را در

حین راه رفتن بالا بگیرد، در گفتار خویش از خود تعریف کند و از دیگران بخواهد که او را مورد تعظیم و تکریم قرار دهند.

2 - کبری که به درجه کبر اول باشد لیکن تکبر لفظاً به کسی اظهار نکند که من از تو برترم و باید مرا مورد تعظیم قرار دهی.

3 - درجه سوم این است که کبر در قلب شخص مستقر باشد، یعنی خودش را از دیگران برتر بداند لیکن در عمل بکوشد تواضع داشته باشد.

راه معالجه مرض کبر

علاج کبر و تکبر درست مانند راه معالجه مرض عجب است که در مبحث قبلی مشروحا بیان شد زیرا ریشه کبر همان عجب است. تا عجب نباشد کبر به وجود نمی آید و اگر کسی عجب را در خود کشت، کبر خود به خود از بین می رود تا کسی خود بزرگ بین نشود خود بزرگتر بین نخواهد شد. لیکن در رابطه با کبر توصیه می کنیم خصوصاً در آیات و روایاتی که کبر را مورد مذمت قرار داده است تامل شود و نیز مدح تواضع و فروتنی مورد توجه قرار گیرد.

آیاتی در مذمت کبر و تکبر

خداوند در قرآن می فرماید: **و کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار** ⁽³³⁴⁾

و اینگونه خداوند بر قلب هر متکبر جباری مهر می نهد. و در جای دیگری می فرماید: **سأصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض ینغیر الحق** ⁽³³⁵⁾ به زودی کسانی را که بنا حق در زمین تکبر می ورزند از ایمان به آیات خود منصرف می سازم.

و در سوره نحل می فرماید: **فالذین لایؤمنون بالآخره قلوبهم منکره و هم**

مستکبرون ⁽³³⁶⁾ آنها که به آخرت ایمان ندارند دل‌هایشان حق را انکار می کند و مستکبرند.

خداوند در سوره غافر می فرماید: **ان فی صدورهم الاکبر ما هم ببالغیه** (337)
(راجع به کسانی که در مورد آیات الهی بدون دلیل ستیزه جویی می کنند می
فرماید) در دل‌هایشان فقط تکبر است و هرگز به منظور خود نخواهند رسید.

برخی روایات در مذمت کبر و تکبر

رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: **لا یدخل الجنه من کان قلبه مثقال حبه**
حبه من خردل من کبر (338) داخل بهشت نمی شود کسی که در قلب او مثقال حبه
ای از خردلی از کبر باشد.

همان حضرت فرموده است: **ثلاثه لا یکلمهم الله و لا ینظر الیهم یوم القیامه و**
لا یزکیهم و لهم عذاب الیم شیخ زان و ملک و مقل مختار (339) سه دسته هستند
که خداوند در روز قیامت نه با آنها سخن می گوید و نه به سوی آنها می نگرد.
یکی پیرمرد زناکار، دیگری فرمانروا و حاکم ستمگر و آخری کسی که تکبر
دارد.

روی لما حضرت نوحا الوفاه دعا ابنیه فقال لهما انی آمرکما باثمنین و انها کما
عن اثنتین انها کما عن الشرک و الکبر و آمرکما بلا اله الا الله و سبحان الله و
بحمده (340) روایت شده زمانی که حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام در حال وفات بود
فرزندانش را فرا خواند و خطاب به آنها فرمود: من شما را به دو چیز امر و از
دو چیز نهی می کنم. شما را از شرک و کبر نهی می کنم و به لا اله الا الله (در مقابل
شرک) و سبحان الله و بحمده (در مقابل کبر) امر می کنم. البته حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام
امر به لا اله الا الله کرده و امر به سبحان الله و بحمده را در عمل هم آموزش داده
است. یعنی صرف ذکر لا اله الا الله و سبحان الله کافی نیست. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می
فرماید: **ان فی السماء ملائکه موکلین بالعباد فمن تواضع رفعاه و من تکبر وضعاه**

(341) در آسمان برخی از ملائکه الهی موکل آدمی هستند که اگر انسان تواضع کرد او را بالا ببرند و اگر تکبر کرد او را به زمین بزنند.

تواضع

ضد خاص کبر و تکبر، تواضع است، تواضع یک حالت درونی است که مانع می شود انسان خود را از دیگران برتر بداند.

برخی آیات قرآن در مقام مدح تواضع است از جمله: **و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما** (342) **بندگان خاص** خدای رحمان کسانی هستند که بر روی زمین به آرامی و بی تکبر راه می روند و هنگامی که جاهلین آنها را مخاطب قرار دهند به آنها سلام می گویند. در جای دیگری می فرماید: **واخفض جناحک لمن اتبعک من المومنین** (343) **و بال و** پر خود را نسبت به مومنینی که از تو پیروی می کنند بگستر. رسول گرامی اسلام ﷺ می فرماید: **ما تواضع احد الله الا رفعه الله** (344) **هیچ کس برای خاطر** خدا تواضع نمی کند مگر آنکه خداوند او را ترقی می بخشد.

همان حضرت می فرماید: **طوبی لمن تواضع فی غیر مسکنه و انفق مالا جمعه من غیر معصیه** (345) **خوشا به حال کسی که در وقتی که گرفتار نیست** نسبت به مردم تواضع کند و نیز از مالی که آن را از راه مصیبت به دست نیاورده است انفاق نماید. امام صادق می فرماید: **التواضع اصل کل شرف نفیس و مرتبه رفیعہ** (346) **تواضع ریشه هر شرافت گرانبها و هر مرتبه والا می باشد. در ضرب** المثلی آمده است هر درختی که پربارتر است شاخه های آن سر به زیرتر است.

به قول شاعر:

افتادگی آموز اگر قابل فیضی هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

21 - قساوت

در این جا به مساله قساوت قلب و عصبیت می پردازیم که هر دو از حالات و صفات لغو است.

قساوت عبارت است از ملکه عدم تاثیر از تالم هم نوغان (یعنی حالتی که انسان از درد و گرفتاری دیگران ناراحت نشود) به کسی که چنین حالتی را دارد قسی القلب می گویند.

قساوت از قوه سبعیه انسان سرچشمه می گیرد. همانطور که در مباحث قبلی گفته شد انسان دارای چهار قوه است:

1 - قوه شهویه 2 - قوه سبعیه 3 - قوه شیطانیه 4 - قوه قوه روح که موجب صفات ربوبیه است.

قوه سبعیه قوه ای است که کارهایی که از روی سبوعیت و درنده خوئی باشد از این قوه سرچشمه گرفته و بر می خیزد مثل ظلم، قتل، غارت و عدم تالم از رنج و درد افراد هم نوع، از این قوه سرچشمه می گیرد. وجه اشتراک بین صفت عدم تالم از رنج هم نوع، با قتل و غارت و ظلم و امثال اینها این است که همه این صفات، صفات حیوانی هستند. حیوان، قتل و غارت برایش مشکلی ندارد و زشت نیست و درد هم نوع را نمی فهمد و برای آن متاثر نمی شود.

قساوت قلب می تواند موجب ظلم، ایذاء، اذیت دیگران، قتل و غارت شود و نیز همین صفت قساوت است که موجب می شود انسان به هموعان خود از جمله به مظلومین کمک نکند و از کمک به فقراء و محتاجین دوری کند و از رحمت و شفقت و مهربانی فاصله بگیرد.

ضد قساوت، رحمت و رقت قلب است که مدح زیادی در این خصوص وارد شده است.

برخی روایات در مدح رقت قلب

پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: قال الله تعالى اطلبوا الفضل من الرحماء من عبادى تعيشوا فى اكنافهم فانى جعلت فيهم رحمتى و لا تطلبوا من القاسيه قلوبهم فانى جعلت فيهم سخطى ⁽³⁴⁷⁾ خداوند فرموده است فضل و بخشش را از افراد مهربان در میان بندگان من درخواست کنید و در سایه رحمت افراد با رحم زندگی کنید پس به درستی من در میان این افراد رحمت خودم را قرار داده ام و رحمت و گذشت را از کسانی که قسى القلب هستند نخواهید پس بدرستی من در میان افراد قسى القلب سخط و غضب خودم را قرار دادم.

امام صادق عليه السلام می فرماید: تواصعوا و تبادروا و تراحموا و كونوا اخوه برره كما امركم الله ⁽³⁴⁸⁾ رئیس مذهب تشیع می فرماید: به همدیگر نزدیک شوید و به هم نیکی کنید و با هم مهربان باشید (رحم در مقابل قساوت است) و براساس دستور خدا باهم برادر باشید.

عصبيت چیست؟

یکی دیگر از حالات لغو عصبيت است. عصبيت را با عصبانيت اشتباه نکنید. عصبانيت همان غضب است که بحث آن مشروحا گذشت، اما عصبيت عبارت است از قوم گرائی، قبیله گرائی، فامیل گرائی و امثال اینها. برای روشن شدن این مطلب که مراد از عصبيت چیست و چرا از حالات لغو شمرده شده است مثالی می زنم. اگر کسی ببیند جمعیتی در یک گوشه جمع شده اند و صحنه دعوا و نزاعی اتفاق افتاده بعد متوجه شود یکی از طرفین دعوا پسر او و یا پدر او یا برادر و یا از بستگان او و یا همشهری او یا هم وطنی او است و بدون اینکه

بداند حق با کدام یک از دو است شروع کند به نفع پسرش یا پدرش یا فامیلش یا همشهریش یا هم وطنش اقدام کند، این کار او از روی عصبانیت انجام شده یعنی قوم گرائی فامیل گرائی و... این شرعی نیست. البته اسلام نمی گوید فرزندت، پدرت، فامیل، یا قبیله ات را دوست نداشته باش. اسلام نمی گوید و طنت را دوست نداشته باش بلکه می گوید: **حب الوطن من الایمان** (349) اما آنجایی که دوستی وطن، قبیله، شهر و فامیل موجب شود حقی پایمال گردد، اینجا دیگر اسلام عصبیت را تجویز نمی کند. حضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام در این زمینه و در پاسخ به کسی که سوال کرده بود عصبیت چیست فرمود: **العصبیته التي یاتم علیها صاحبها ان یری الرجل شرار قومه خیرا من خیار قومه آخرین** (350) یعنی عصبیتی که فاعل این عصبیت گناه کرده آن است که مردی اشرار قوم خود را از اخیار قوم دیگر برتر بداند (اما دوست داشتن قوم و قبیله، این عصبیت حرام شمرده نمی شود) بنابراین تعصبات گروهی و حزبی که باعث شود نیروهای لایق به صرف اینکه از حزب ما نیستند نادیده گرفته شوند عصبیت حرام است.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: **من کان فی قلبه حبه من خردل من عصبیه بعثه الله یوم القیامه مع اعراب الجاهلیه** (351) هر کس در قلب او حبه ای از خردلی از عصبیت (حرام) باشد خداوند در روز قیامت او را با اعراب جاهلیت مبعوث می کند (زیرا کار کسی که عصبیت دارد مثل کار اعراب جاهلیت است). خلاصه اینکه عصبیت، عملی شیطانی است. این که انسان بگوید قوم من اینچنین است و قوم دیگری آنچنان من چنینم و دیگری چنان، این عصبیت و شیطانی است. در اول خلقت، عصبیت از شیطان بروز پیدا کرده است آنجا که

می گوید: قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین⁽³⁵²⁾ شیطان گفت من از آدم بهترم زیرا مرا از آتش و آدم را از خاک آفریدی.

22 - حسد

این بحث آخرین مبحث از بخش سوم این سلسله مباحث است که در آن به موضوع حسد از حالات و صفات لغوی می پردازیم.

حسد آرزوی زوال نعمت های الهی از دیگران است. البته نعمت هایی که در آن مصلحت دیگران نهفته است. اگر شخصی اراده زوال نعمت ها را نکند و فقط خواهان آن باشد که او هم نعمت هایی که دیگران دارد را داشته باشد، این را غبطه می گویند که نام دیگر آن هم منافسه است. اما اگر شخصی نعمتی دارد که در حقیقت نعمت است لیکن در لباس نعمت و مصلحتی برای آن شخص در آن نعمت ظاهری و نعمت حقیقی نیست و کسی آرزو کند این نعمت واقعی و نعمت ظاهری از بین برود با این شرط که بداند این نعمت است نه نعمت این آرزوی زوال نعمت ظاهری و نعمت حقیقی حسد نیست بلکه غیرت نام دارد.

اقسام حسد

حسد دارای اقسامی است:

1 - حسد به این شکل که شخص حسود برای رسیدن به نعمت هایی که دیگران از آن برخوردار هستند حرص می ورزد. (این حسد از قوه شهویه برخواسته است)

2 - حسد به این شکل که حسود رسیدن رنج و ناراحتی به دیگری و از دست رفتن نعمت های او را می خواهد نه رسیدن نعمت به خودش را. (که این حسد از حقد و کینه نسبت به محسود بر خواسته است بنابراین منشاء آن قوه غضبیه است.)

3 - حسدی که هم به انگیزه رسیدن به نعمتهایی که دیگران از آن برخوردار ایجاد شده و هم به انگیزه رسیدن ناراحتی به دیگران و از دست رفتن نعمتهای آنها. (که در این صورت حسد از دو قوه شهویه و غضبیه سرچشمه می گیرد).

اگر ما بدانیم آنچه از نعمتهای دنیا که در دست دیگری است در واقع نعمت و بلا برای او می باشد. و در چنین فرضی آرزوی زوال آن نعمتهای ظاهری آن شخص را داشته باشیم این حسد نیست. ولی اگر نعمتی در دست کسی باشد و ما مشکوک باشیم که آیا واقعا نعمت است یا نعمت در لباس نعمت است و آرزوی زوال آن را داشته باشیم ملاک در اینکه عمل ما حسد است یا نه این است که گمان ظن ما بر کدام طرف غلبه داشته باشد. اگر ظن ما به نعمت بودن آن اموال غلبه داشته باشد عمل ما حسد است و گر نه حسد نیست، بلکه مقتضای غیرت است. و نیز باید توجه کرد در جایی که ما نتوانستیم ظن غالب پیدا کنیم که فلان چیز در دست فلان شخص نعمت است یا نعمت در اینجا نباید علاقمند به زوال آن چیز باشیم. همچنانکه نباید اراده بقاء آن را داشته باشیم. زیرا اگر اراده زوال آن را داشته باشیم چه بسا آن چیز نعمت واقعی باشد و ما به حسد مبتلا شویم و اگر آرزوی بقاء آن را بنماییم چه بسا آن چیز نعمت باشد و ما از مقتضای غیرت دور شویم. بله ما می توانیم اینطور اراده کنیم که اگر آن چیز نعمت است برای او محفوظ باشد و اگر نعمت نیست زوال یابد.

به ضد حسد نصیحت می گویند. ملاک در این که انسان حسود نیست و ناصح است این است که آنچه برای خودش دوست دارد برای دیگران نیز دوست داشته باشد و آنچه برای خود بد می داند برای دیگران نیز بد بداند.

حسد از شدیدترین امراض روحی و از پلیدترین رذایل اخلاقی می باشد. زیرا حسود به عقوبت دنیوی و عذاب اخروی کشیده می شود.

مذمت حسد در آیات و روایات

خداوند در قرآن مجید می فرماید: **و دکثیر من اهل الكتاب این یردونکم من بعد ایمانکم کفاراً حسداً من عند انفسهم** ⁽³⁵³⁾ بسیاری از اهل کتاب از روی حسادتی که دارند دوست دارند شما را بعد از ایمانتان کافر کنند. و نیز در سوره آل عمران می فرماید: **ان تمسکم حسنه تسوهم و ان تصبکم سیه یفرحوا بها** ⁽³⁵⁴⁾ اگر به شما خیری برسد آنان را غمگین سازد و اگر بدی به شما برسد بدان شاد می شوند (از روی حسادت) و نیز در سوره نساء می فرماید: **ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله** ⁽³⁵⁵⁾ آیا به مردم حسد می ورزند در برابر آنچه خداوند از فضلش به آنها عطا فرموده است؟ رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: **الحسد یاکل الحسنات کما تاكل النار الحطب** ⁽³⁵⁶⁾ حسد نیکی ها را می خورد همانطور که آتش چوب را. (با سوزاندن می بلعد) و همان حضرت می فرماید: **لا تحاسدوا و لا تقاطعوا و لا تدبروا و لا تباغضوا و کونوا عبادالله اخواناً** ⁽³⁵⁷⁾ به یکدیگر حسد نوزید و قطع رابطه با یکدیگر نکنید و پشت به همدیگر و غضب به یکدیگر ننمایید و شما بندگان خدا را با هم برادری نمایید. همان حضرت می فرماید: **اخوف ما اخاف علی امتی ان یكثر فیهم المال فیتحاسدون و یقتلون** ⁽³⁵⁸⁾ ترسناک ترین چیزی که بر آن بر امت خود می ترسم این است که اموال آنها زیاد شود پس نسبت به هم حسادت ورزند و یکدیگر را بکشند. و نیز فرموده است: **ان لنعم الله اعداء فقیل و من هم قال الذین یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله** ⁽³⁵⁹⁾ برای نعمت های خداوند دشمنانی هست گفته شد آن دشمنان چه کسانی هستند حضرت صلی الله علیه و آله فرمود کسانی که به مردم نسبت به آنچه خداوند از فضل و کرمش به آنها عطا فرموده است حسادت می ورزند.

در حدیث قدسی وارد است که ان الحاسد عدو لنعمتی متسخط لقضائی غیر راض بقسمتی التي قسمت بین عبادی⁽³⁶⁰⁾ خداوند فرموده است به درستی حسود، دشمن نعمت من است، از قضاء و قدر من ناراحت است و به تقسیمی که بین بندگانم کردم ناراضی است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: آفة الدین الحسد و العجب و الفخر⁽³⁶¹⁾ آفت دین سه چیز است:

1 - حسد 2 - عجب 3 - فخر. و نیز فرموده است: ان المومن یغبط و لا یحسد و المنافق یحسد و لا یغبط⁽³⁶²⁾ به درستی مومن غبطه می خورد (بنا به شرحی که در تعریف غبطه گذشت البته غبطه هم دو نوع است یکی غبطه به امور که مندوب است و یکی غبطه خوردن در امور دنیوی که مکروه است) ولی حسد نمی ورزد بر خلاف منافق که حسد می ورزد ولی غبطه نمی خورد.

همان حضرت فرموده است: الحاسد مضر بنفسه قبل ان یضر بالمحسود کابلیس اورث بحسده لنفسه اللعنه و لادم الاجتباء و الهدی و الرفع الی محل حقایق العهد و الاصطفاء فکن محسودا و لا تکن حاسدا⁽³⁶³⁾ حسود به خودش ضرر می رساند قبل از آنکه به محسود ضرری برساند. مثل ابلیس که به وسیله حسدش برای خود لعنت را باقی گذاشت و برای حضرت آدم علیه السلام پاکی و هدایت و رفعت به سوی محل حقائق عهد و برگزیدگی را باعث شد. پس محسود باش و ولی حاسد و حسود نباش.

انگیزه های حسد

انگیزه هایی که موجب ایجاد حسد می شود عبارتند از:

- 1 - خیانت نفس و خودداری از رساندن خیر به بندگان خدا.
- 2 - عداوت، دشمنی و بغض.

3 - حب ریاست و طلب جاه و مال.

4 - خوف از نرسیدن به مقصد در معارضه و مسابقه با دیگران (مثلا دو نفر هستند که هر دو یک هدف دارند و می خواهند فقط خود به آن برسند. اگر یکی از آنها به مقصد برسد دیگری به مقصد نمی رسد مثل اینکه دو نفر بخواهند یک منزلی را بخرند که بالاخره منزل به یکی از آن ها فروخته شد دیگری طبعاً از خریدن آن منزل محروم می شود در چنین مواردی هر یکی از طرفین ممکن است از ترس اینکه دیگری به مقصد برسد و در مثال منزل را بخرد نسبت به شخص دیگر حسادت می ورزند).

5 - ناگواری از برتر دیدن دیگران بر خود از خوف استیلاء آنها.

6 - وجود صفت تکبر نسبت به بعضی از مردم و توقع انقیاد از آنها و مانع بودن مال و اموال آنها از انقیادشان که موجب حسادت متکبر بر مال و اموال آنها می شود.

7 - اینکه محسود در نظر حاسد حقیر و بی مایه و نعمت در دست او بزرگ و عظیم باشد که معمولاً حسادتی که به انبیاء الهی می شده از این قبیل است. آیات مختلفی از قرآن بر این موضوع دلالت دارد از جمله این آیه: **ما انتم الا بشر مثلنا** ⁽³⁶⁴⁾ به پیامبران می گفتند شما جز بشری مثل ما نیستید. قرآن در جای دیگری از قول بعضی حسودان می فرماید: **و لئن اطعتم بشرا مثلکم انکم اذا لخاسرون** ⁽³⁶⁵⁾ و اگر شما از بشری مثل خوتان اطاعت کنید به درستی شما از زیانکاران هستید. **انومن لبشرین مثلنا** ⁽³⁶⁶⁾ آیا ما به دو انسان مثل خودمان ایمان بیاوریم.

علاج حسد

در مورد معالجه مرض حسد باید به موارد زیر توجه داشت و آنها را عملی کرد:

1 - علم به اینکه حسد برای دین و دنیای انسان ضرر دارد. زیرا حسد حسنات را زائل می کند و از شروط ایمان نداشتن حسد است. پس وجود حسد به دین و دنیای انسان ضرر می زند. زیرا حسود همیشه از اینکه دیگران را در نعمت الهی ببیند رنج می برد پس همیشه با غم و اندوه همراه است.

2 - علم به اینکه حسد ما، ضرری به محسود نمی رساند. زیرا خداوند برای هر کس چیز را مقرر کرده باشد همان می شود و اینکه ما حسد بورزیم تقدیر خدا را بر هم نمی زند. خداوند در سوره رعد می فرماید: **وکل شیئی عنده بمقدار⁽³⁶⁷⁾** هر چیز در نزد او (خداوند) دارای اندازه ای است.

3 - مکلف کردن نفس بر انجام دادن کارهایی که ضد حسادت است (مثلا وقتی می بیند حسد او اقتضاء دارد که نسبت به محسود بی اعتنایی کند او به جای بی اعتنایی نسبت به محسود توجه کند و برای او احترام قائل شود).

4 - بررسی و یافتن انگیزه حسد در خود (از میان انگیزه های هفت گانه ای که ذکر شد) و ملزم کردن نفس برای از بین بردن آن انگیزه (مثلا اگر کبر انگیزه حسادت در او شده تکبر را از خود دور کند).

حسد ممکن است از حد و حدود نفس و نیت انسان خارج گردد و موجب عکس العملهایی مثل غیبت، تهمت، دروغ، بهتان، شهادت ناحق و انواع و اقسام خلافهای دیگر بشود. اینجاست که باید گفت: **قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق و من شر غاسق اذا وقب و من شر النفاثات فی العقد و من شر حاسد اذا حسد.**⁽³⁶⁸⁾ آخرین کلام این است که حسود نفعی به خود و دیگران نمی رساند و قبل از آنکه به محسود ضرر بزند به خودش آزار می رساند. لذا باید توجه کرد

خود خوری و در غم فرو رفتن به خاطر اینکه دیگری از نعمت های الهی برخوردار است کار ابلهانه ای است، البته غبطه خوردن مانعی ندارد، به این معنی که شخصی آرزو کند خداوند به او هم از آن نعمتهایی که به دیگری داده عطا کند. البته غبطه اگر در مورد امور اخروی باشد مثلا انسان نسبت به یک فرد مومنی یا عالمی غبطه بخورد که چرا من ایمان و یا علم او را ندارم این خوب است، اما غبطه در امور دنیوی و امثال اینها مکروه است. حکم غبطه، بنا به اینکه متعلق آن چه باشد فرق می کند. اگر غبطه در مورد چیز حرامی باشد حرام می شود. اگر غبطه در مورد چیز مستحبی باشد مندوب می شود و اگر در مورد چیز مباحی باشد مباح می شود. و اگر در مورد چیز مکروهی باشد مکروه می شود. و بالاخره الحسود لایسود حسود هرگز نیاسود.

بخش دوم: لغوهای فعلی خارجی

1 - کتک کاری، فحاشی و طعن

به بخش چهارم از مباحث خود از سلسله بحثهای خود سازی رسیدیم. بحث ما در این آیه شریفه است که **الَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ**. اعراض از لغو شرط ایمان واقعی است. در این بخش به لغوهای فعلی خارجی خواهیم پرداخت. اولین لغو فعلی خارجی که مورد بحث قرار می گیرد کتک کاری و دعوا است. اصولا درگیری و مشاجره با دیگران، کاری قبیح و زشت می باشد. بالاخص اگر این درگیری و دعوا مفاسدی چون زدن، فحاشی و طعانی را به همراه داشته باشد که در این صورت شدت قبیح آن بیشتر می شود. دعوا و درگیری نوعا از عداوت و کینه توزی و یا از غضب و سوء خلق ریشه می گیرد

(در مورد عداوت و کینه توزی و غضب و سوء خلق در بخش سوم از این سلسله مباحث مفصلاً بحث کردیم) به قول معروف در مرافعه نان و حلوا خیر نمی‌کنند. گاهی به کتک زدن به مردم منجر می‌شود که شکی نیست کتک زدن به انسان بی‌گناه بدون وجود داعیه شرعی حرام است که مورد حرمت این عمل روایات زیادی وجود دارد از جمله: **ان من ضرب رجلا سوطا لضربه الله سوطا من النار** (369) هر کس ضربه شلاقی (یا هر نوع زدن دیگر) به کسی بزند خداوند ضربه شلاقی از آتش بر او خواهد زد.

و اما در مورد فحشا و ناسزا گویی جا داشت که راجع به فحش و طعن و لعن به نحو مستقل در بخش لغوهای قولی بحث شود ولی از جهت اینکه این نوع مسائل معمولاً پس از نزاع و درگیری یا همراه با آن رخ می‌دهد لذا اینجا در مورد آن صحبت می‌کنیم. حرام بودن این اعمال واضح است. کسی که حق ندارد دیگری را مورد فحاشی قرار دهد. در این زمینه نیز روایات عدیده‌ای وجود دارد که بعضی از آنها را بیان می‌کنیم.

برخی روایات در مورد مذمت فحاشی

رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: **ليس المؤمن بالطعان و لا اللعان و لا الفحاش و لا البذی** (370) شخص مومن طعنه زننده و لعنت کننده و فحش دهنده و بد دهن و دریده خو نمی‌شود و نیز می‌فرمود: **اياكم و الفحش فان الله لا يحب الفحش و التفحش** (371) پرهیزید از فحش بدرستی خداوند فحش و تفحش را دوست ندارد و نیز فرمود: **الجنه حرام علی کل فاحش ان یدخلها** (372) بهشت بر فحش دهنده حرام است و نیز فرمود: **ان الفحش و التفحش لیسا من الاسلام فی شیئی** (373) بدرستی فحش دادن و فحش شنیدن هیچیک از اسلام نیست (کارهای غیر اسلام است) و نیز فرمود: **لا تسبوا الناس فتكسبوا العداوه منهم** (374) به مردم

دشنام مگوئید که در صورت دشنام گفتن دشمنی را از ایشان (نسبت خود) کسب می کنید و یا در نقل دیگر آمده است: لا تسبوا الناس فتكسبوا العداوه بينهم⁽³⁷⁵⁾ و نیز آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: ان الله حرم الجنه على كل فحاش بذى قليل الحياء لا يبالي ما قال و لا ما قيل له⁽³⁷⁶⁾ بدرستی خداوند بهشت را حرام کرده است بر هر کس که فحاشی کند و بدخوی و خلق و کم حیا باشد، اینکه چه بگوید و در مورد او چه بگویند برای او اهمیت نداشته باشد. و نیز آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: ان من شرار العباد من تكره مجالسته لفحشه⁽³⁷⁷⁾ بدگوئی به مومن فسق و کشتن او کفر است و خوردن گوشت او معصیت است و حرمت مال او به مانند حرمت خون اوست. (الكل لحم، کنایه از غیبت است) امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: من علامات شرک الشيطان الذی لا یشک فیہ ان یکون فحاشا لا یبالی ما قال و لا ما قيل فیہ⁽³⁷⁸⁾ از علامت های شرک شیطان که شکی در آن نیست (که شرک شیطان است) این است که شخص فحاش باشد و از هر چه بگوید یا به او بگویند باکی نداشته باشد (در بعضی از نسخه های چایی از اصول کافی در باب بداء، لا یبالی بما قال و لا بما قيل فیہ نقل شده است) و نیز فرمود من خاف الناس لسانه فهو فی النار⁽³⁷⁹⁾ هر کس مردم از زبان او بترسند مکانش در آتش است.

حقیقت فحش چیست؟

چون فحش از عوارض مرافعه و دعوا است و از طرفی گاهی در مزاحها و شوخی ها نیز استعمال می شود، لذاست که باید حقیقت فحش و تعریف آن را فهمید. فحش عبارت است از تصریح به الفاظی که باید به کنایه آورده شود (و تصریح به آنها قباحت دارد) صرفنظر از بحث فحش اصولا گاهی استعمال الفاظی کنایه آمیز چون مادر بچه ها و یا اهل منزل و یا خانواده از الفاظی چون

زن، خانم و از این قبیل کلمات بهتر است و یا مثلا الفاظی که دال بر عورت هستند باید به کنایه آورده شوند نه با صراحت. همچنین است الفاظ که در رابطه با روابط زناشویی هستند. لذا اگر کسی این معانی را با الفاظ صریح بیاورد در حقیقت سخن او خارج از نزاکت و ادب است و در واقع به نوعی مرتکب فحش نیز شده است. گاهی تصور می شود که فحش نسبت ناروا دادن به افراد است و اگر کسی به دیگری مثلا فحش ناموسی داد و آدم فحاشی است. در صورتی که معنی فحش منحصر به اهانت نیست. اگر به این نوع نسبتها هم فحش گفته شود از این جهت است که تصریح به الفاظی شده که حتی اگر صحیح و واقعی بود باز هم باید با کنایه آورده می شد و آن نسبتهای ناروا هم گاهی تهمت، دروغ و در مواردی غیبت محسوب می شد و آن نسبتهای ناروا هم گاهی تهمت، دروغ و در مواردی غیبت محسوب می شود. تصور دیگری که در بین برخی مردم شایع است این است که فحش، به معنی نسبت ناروا به دیگران و یا به معنی تصریح به الفاظی که باید به کنایه آورده شود، اگر جدی باشد معصیت است، ولی اگر در شوخیها و مزاح بیان شود مانعی ندارد. در صورتی که فحش، فحش است چه شوخی و چه جدی، مثل دروغ که شوخی آن دروغ و جدی آن هم دروغ است و هر دو معصیت دارد و مرتکب، گناهکار است.

لعن هم از توالی نزاع است که به معنی طلب لعنت شدن کسی از طرف خداست. کسی که دیگری را لعنت می کند یعنی از خدا می خواهد که او را از ذات اقدس ربوبی خود دور سازد و این کار هم قبیح است. پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: **المومن ليس بلعان** ⁽³⁸⁰⁾ مومن لعن کننده نیست و امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: **ان اللعنه اذا خرجت من فم صاحبها ترددت بينهما فان وجدت مساغا و الا رجعت الي صاحبها** ⁽³⁸¹⁾ بدرستی لعنت هنگامی که از دهان فرستنده آن خارج

شود مردد می شود بین این دو (فرستنده لعنت و شخص لعنت شده) پس اگر موردی شرعی و جایز برای لعنت شخص لعنت شده وجود داشت (که لعنت به او می رسد) و الا بر می گردد به خود لعنت فرستنده. بنابراین لعنت فرستادن بر اشخاص جایز نیست، بجز کسانی که لعن آنها را شارع مقدس تسویغ فرموده باشد. از جمله مواردی که شرعا مسوغ برای لعن آنها وجود دارد شیاطین و نیز ظالمین (که در واقع از ایادی شیطانند) می باشند و لعنت فرستادن گاهی خود نوعی عبادت محسوب می شود و آن در جایی است که انسان دشمنان و معاندین دین را مورد لعن قرار دهد. خداوند در سوره بقره می فرماید: **اولئک علیهم لعنه الله و الملائکه و الناس اجمعین** (382) لعنت خداوند و ملائکه و مردم بر آنها خواهد بود. و نیز می فرماید: **اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون** (383) خداوند آنها را لعنت می کند و لعنت کنندگان نیز آنها را لعن می نمایند.

نبی اکرم اسلام ﷺ می فرماید: **لعن الله الکاذب و لو کان کازحا** (384) خداوند دروغگو را ولو شوخی کند لعن کرده است.

طعن

طعن همان طعنه زدن است که یعنی رساندن مفاهیم ناراحت کننده به دیگری از راه عباراتی غیر صریح. طعن در لغت به معنی نیزه است و در اینجا هم که طعن به معنی اصطلاحی به کار رفته است بی شباهت به معنی لغوی خود نیست زیرا طعان در حقیقت با زبان خود به دیگری زخم می زند. لذاست که خداوند بزرگ در سوره همزه می فرماید: **ویل لکل همزه لمزه** (385) وای بر هر عیبجوی طعن زن. امام باقر علیه السلام می فرماید: **ایاکم و الطعن علی المومنین** (386) از طعنه زدن به مومنین پرهیزید. پس مشخص شد که طعن و لعن و فحش و ضرب هم از مفسد دعوا و نزاع است، لذا انسان برای عدم ابتلا به اینها باید از درگیر شدن

با افراد پرهیزد و بر فرض ناخود آگاه یا بناچار با کسی اختلافی پیدا کرد از زدن او یا فحاشی و لعانی و طعانی به او جدا پرهیز نماید.

این تذکر اهمیت دارد که علت مخاصمه و نزاع در تعیین حکم نزاع کاملاً موثر است. باید متوجه بود که خصومت و مرافعه از چه جهت است. البته اگر خصومت و دعوا برای بدست آوردن حق باشد (مثل اینکه کسی مال انسان را به زور یا به ناحق برده است) اینجا اقدام علیه متجاوز مانعی ندارد.

البته به شرطی که منجر به فعل حرامی نشود. ولی چنانچه خصومت بی جهت باشد یا انگیزه آن، مساله بی ارزش یا کم ارزشی باشد ترک آن بهتر است. و در صورتی خصومت از روی انگیزه های دروغین یا خصومت باطل (برای بدست آوردن باطل) باشد، این خصومت جایز نیست بلکه مذموم است. پس نتیجه این توضیحات این شد که درگیری فقط برای مظلوم به منظور مطالبه حقش جایز است. البته در این فرض هم باید رعایت اصل عدم ابتلاء به محرّمات بشود. امام علی علیه السلام فرموده است: **ایاکم و المرء و الخصومع فانهما یمرضان القلوب علی الاخوان و ینبت علیهم النفاق** ⁽³⁸⁷⁾ از دعوا و خصومت پرهیزید که این دو، قلوب برادران دینی را مریض می کنند و نیز از این دو نفاق می روید. روایتی است که بر اساس آن از قول امام صادق علیه السلام نقل شده که حضرت فرمود: **ایاکم و الخصومه فانها تشغل القلب و تورث النفاق و تکسب الضغائن** ⁽³⁸⁸⁾ از خصومت پرهیزید که خصومت قلب را به خود مشغول می نماید و از خود نفاق را به جای می گذارد و دشمنی کسب می کند.

2 - شهوترانی

در این مبحث به موضوع شهوترانی که از لغوهای فعلی خارجی است می

پردازیم:

شهوترانی در بین مردم به معنی زیاده روی در آمیزشهای جنسی مصطلح شده است در صورتی که قوه شهریه، منحصر در این معنی نمی شود. بلکه غریزه آدمی و قوه شهریه او، حب زندگانی و حیات، حب استراحت و آسایش، حب خوردن و آشامیدن، حب شهوترانی جنسی، حب رفاه و غیره را شامل می شود. بنابراین وقتی شهوترانی جزء لغوهای فعلی داخلی شمرده می شود تمام موارد فوق الذکر را در بر می گیرد. اگر کسی زیاده از حد به وجود و حیات خود علاقمند باشد تا حدی که دین و شرف او تحت الشعاع قرار گیرد، این خود یکی از لغوهای فعلی است. و نیز کسی که آنقدر به رفاه و آسایش و استراحت خود علاقه دارد که حاضر است حتی ناموس خود را به خطر بیندازد تا از استراحتش کاسته نشود، مبتلا به لغو شده است. با این تعریفی که به دست دادیم روشن می شود که پرخوری و پرخواهی نیز جزء لغوهای فعلی و هر دو زشت و ناپسند می باشد. فرمایش پیامبر اکرم ﷺ نیز بر این که این دو از کارهای لغو هستند دلالت می کند آنجا که می فرماید: **افضکم منزله عند الله اطولکم جوعا و تفکرا و ابغضکم الی الله تعالی کل نووم اکول شروب** ⁽³⁸⁹⁾ با فضیلت ترین شما نزد پروردگار کسی است که گرسنگی او (شاید کنایه از روزه گرفتن باشد و یا مطلق جوع) و تفکر او طولانی تر باشد و بدترین و مبغوض ترین شما نزد خدای تبارک و تعالی کسی است که پر خواب و پرخور و پرنوش باشد. و نیز از همان حضرت حدیثی است که می فرماید: **اطول الناس جوعا یوم القیامه اکثرهم شبعا فی الدنیا** ⁽³⁹⁰⁾ گرسنه ترین مردم در روز قیامت کسانی هستند که در دنیا سیرترین مردم بوده اند. جناب لقمان رضی الله عنه خطاب به فرزندش فرموده است: یا بنی اذا متلاءت المعده نامت الفكر و حرمت الحکمه و قعدت الاعضاء عن العباده ⁽³⁹¹⁾ فرزندم هنگامی که معده پر شد تفکر متوقف و حکمت گنگ می شود و

اعضاء بدن از عبادت باز می ماند. و حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: ما من شیء ابغض الی الله من بطن مملو ⁽³⁹²⁾ هیچ چیز از شکم پر نزد خداوند مبعوضتر نیست (البته تذکر بدهم واژه سیر که در ترجمه ها به کار می رود در مقابل واژه گرسنه نیست، پس منظور این نیست که خداوند می خواهد همه مردم گرسنه باشند بلکه شخص سیر یعنی شخص پرخور). و امام صادق علیه السلام می فرماید: ما من شیء اضر لقلب المومن من کثره الاکل و هی مورثه شیئین قسوه القلب و هیجان الشهوه و الجوع ادام للمون و غذا و للروح و طعام للقلب و صحه للبدن ⁽³⁹³⁾ هیچ چیز برای قلب مومن مضرتر از پرخوری نیست و پرخوری دو چیز را به ارث باقی می گذارد یکی قساوت قلب و دیگری تهییج شهوت. اما (کم خوری) گرسنه بودن به منزله خورشت غذای مومن و غذای روح و طعام قلب، و موجب صحت بدن اوست. پس دیدیم که شهوت شکم پرستی، بسیار مذموم است و در مذمت آن همین بس که حضرت آدم و حوا را به خاطر همین شهوت از بهشت اخراج کردند و اما شهوترانی جنسی (مثل زنا، لواط، مساحقه، مضاجعه، تفخیز، استمناء و...) در بعد حرام از یک طرف و زیاده روی در آمیزش جنسی حتی در بعد حلال موجب برخی عوارض نامطلوب جسمی و روحی و عصبی می شود. کسانی که مبتلا به این نوع از شهوترانی باشند اراده آنها سست می شود و نیز توالی فاسده بسیاری را به دنبال شهوترانی خارج از حد می آید که در محل خود از آن سخن به میان آمده است. آنچه باید توجه داشت این است که شهوترانی ولو از طریق مشروع اگر از حد اعتدال بگذرد آدمی را از سلوک در طریق آخرت منع کرده و عقل انسان را زایل می کند به طوری که شخص، جز شهوت جنسی، چیز دیگری نمی بیند. البته ناگفته نماند در ترویج شهوترانی حرفهای بسیار گفته شده و تبلیغات سوء زیادی شده است

تا آنجا که فروید که یکی از دانشمندان روانشناس غربی است در نظریه خود در رابطه با راه سعادت بشر می گوید سعادت بشر آن وقت کامل می شود که در روابط جنسی هیچگونه محدودیتی به هیچ وجه وجود نداشته باشد. این نظریه، طرفداران زیادی هم پیدا کرد بطوری که در بعضی از کشورها مثل انگلستان تحت فشار طرفداران این عقیده، دولتها مجبور شدند لوایحی برای رفع و یا کاستن از این محدودیتها به تصویب رسید ولی با این وجود الان می بینیم که سعادت انسان که آقای فروید از آن دم می زند در جهان غرب بوجود نیامده است. بلکه چه سرقتها و خودکشی ها و جنایتها که در راه شهوترانی در دنیای شبیه به جنگل امروز انجام می گیرد. آمار جنایت های جنسی هر سال نسبت به سال قبل سیر صعودی دارد و افزایش سرسام آوری را نشان می دهد. اینها نتیجه شهوترانی به این معنی است. فساد و تباهی خانه براندازی این نوع شهوترانی را می توان از این آیه شریفه که **و من شر غاسق اذا وقب** ⁽³⁹⁴⁾ دریافت. رسول گرامی ﷺ می فرماید: **اتقوا فتنه الدنيا و فتنه النساء** ⁽³⁹⁵⁾ بپرهیزید از فتنه (حب زیادی نسبت به) دنیا و از فتنه (حب زیادی نسبت به) زنان. بدیهی است تاکید اسلام به رعایت عفت و اخلاق جنسی، قبل از هر چیز برای سلامت روح و جسم و آدمی و نیز حفظ کانون خانواده است. اگر مرد یا زنی شهوتران شدند نمی توانند در حفظ کانون خانواده و تربیت فرزندان شایسته موفق باشند.

راه معالجه هر دو نوع شهوت

برای خلاص از عبادت به پرخوری و پرخواهی باید به مفسد آنها و نیز به روایاتی که رد این زمینه وارد شده توجه کرد. اما برای رهائی از شر شهوترانی جنسی باید مفسد آنها را مد نظر داد، به روایات مربوطه در مذمت آن توجه نمود، از پرخوری خودداری کرد تا تهییج شهوت نشود، از تخیلات شهوانی، نظر

به نامحرمان و خلوت کردن با آنها به شدت پرهیز نمود. یکی از عوامل مهیج شهوت نظر کرد به نامحرمان است، لذا خداوند تعالی می فرماید: **قل للمومنین یغضوا من ابصارهم** ⁽³⁹⁶⁾ به مومنین بگو که چشمهای خود را فرو گیرند (چشم چرانی نکنند). در آیه بعدی نیز به زنان مومن چنین دستوری داده شده است.

رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: **النظره سهم مسموم من سهام ابليس فمن تركها خوفا من الله تعالى اعطاه الله ايمانا يجد حلاوته في قبله** ⁽³⁹⁷⁾ نظر کردن به نامحرمان تیری مسموم از تیرهای شیطان است، پس کسی که از ترس خدا نظر به نامحرم را ترک کند خداوند به او ایمانی عطا می کند که او طعم شیرین آن ایمان را در قلب خود می یابد. حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام فرموده: **اياكم و النظره فانها تززع في القلب شهوه و كفى بها فتنه** ⁽³⁹⁸⁾ پرهیزید از نگاه (به نامحرمان) پس به درستی نگاه (به نامحرمان) در قلب انسان شهوت را کشت می کند و این برای فتنه کافی است.

راه دیگری که برای جلوگیری از شهوترانی های نامشروع وجود دارد ازدواج است. پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: **معاشرنا الشباب عليكم بالباء فمن لم يستطع فعليه بالصوم** ⁽³⁹⁹⁾ ای جوانان بر شما باد ازدواج پس اگر کسی نمی تواند ازدواج کند روزه بگیرد. در این راستا کمک به امر ازدواج جوانان جایگاه ویژه ای دارد و ثوابی عظیم است. اما اگر امر ازدواج به هر دلیل ممکن نشد روزه داری مورد تاکید قرار گرفته تا در این راستا یکی از عوامل شهوتزا که همان پرخوری است مهار شود. علاوه بر این روزه روحی بر روزه دار تاثیرات معنوی مثبت برجای می گذارد.

3 - کسب حرام

یکی دیگر از لغوهای فعلی خارجی کسب مال از راه حرام است. کسب مال را از راه حرام به اشکال مختلفی امکان پذیر است. مثل کسب مال از راه خرید و فروش حرام، ربا خواری، خرید و فروش اعیان نجس مانند مشروبات الکلی، و یا کسب مال از طریق رشوه، دزدی و احتکار و امثال اینها.

شکی نیست کسی که دنبال مال حرام است حب دنیا و حرص به مال دنیا او را فرا گرفته است. (در هر دو مورد در بخش سوم این مباحث توضیحاتی بیان شد) از جمله مفاسدی که طلب مال از راه حرام را در بر دارد این است که راه سعادت بر آدمی بسته می شود و توفیق عبادت و بندگی حق تعالی از انسان سلب می گردد و آدمی از نیل به درجات عالی معنوی باز می ماند و از نورانیت و روشنی قلب محروم می شود. لذا است که باید گفت لقمه حرام، انسان را غافل و نفس او را خبیث و او گمراه می سازد.

برخی روایات در مورد کسب حرام

پیامبر اسلام ﷺ می فرماید: من لم یبال من این اکتسب المال لم یبال الله من این ادخله النار⁽⁴⁰⁰⁾ کسی که برای او مهم نباشد که از کجا مال به دست آورده برای خدا هم فرقی نمی کند که از کجا او را داخل آتش نماید. و نیز فرموده است: کل لحم نبت من حرام فالنار اولی به⁽⁴⁰¹⁾ هر گوشتی که از مال حرام روئیده شود پس آتش به آن گوشت سزاوارتر است. و نیز فرموده اند من اصاب مالا من ماثم فوصل به رحما او تصدق به او انفقہ فی سبیل الله جمع الله ذلک جمعا ثم ادخله فی النار⁽⁴⁰²⁾ هر کس مالی را از راه گناه کسب کند سپس (حتی اگر به وسیله آن مال حرام) صلہ رحم نماید

یا صدقه بدهد یا آن مال در راه خدا خرج کند خدا تمام اینها را جمع می کند (لیکن در عوض) او را در داخل آتش می افکند. و نیز آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده: ان اخوف على امتي من بعدى هذه المكاسب الحرام و الشهوه الخفيه و الربا ⁽⁴⁰³⁾ چیزی که از هر چیز دیگر برای بعد از خودم نسبت به این امت بیشتر از چیزهای دیگر آن خوف دارم مکاسب حرام و شهوت پنهان و رباخواری است. از قول امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایتی نقل شده که حضرت فرمودند: اذا اكتسب الرجل مالا من غير حله ثم حج فلبى نودی لا لبیک و لا سعد یک و ان كان من حله نودی لبیک و سعدیک ⁽⁴⁰⁴⁾ اگر کسی مالی را از راه حرام به دست بیاورد سپس با آن مال حرام به مکه برود و تلبیه (گفتن لبیک اللهم لبیک ان الحمد و النعمه لك و الملك لبیک لا شریك لك لبیک) بگوید (در جواب تلبیه او) ندا داده می شود لا لبیک لا سعدیک (یعنی خداوند او را در خانه خود نمی پذیرد) و اما اگر با پول حلال به حج رفته باشد در جواب تلبیه او گفته می شود لبیک و سعد یک (یعنی خداوند او را در خانه خود می پذیرد).

روایتی از قول پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سلم نقل شده که آنحضرت فرمودند من اكتسب مالا من الحرام فان تصدق به لم يقبل منه و ان تركه وارثه زاده الى النار ⁽⁴⁰⁵⁾ هر کس مالی را از حرام بدست بیاورد اگر بوسیله آن مال حرام صدقه بدهد آن صدقه مقبول نیست و اگر هم بمیرد و آن مال پس از او باقی بماند موجب زیاد شدن آتش عذاب او خواهد شد.

انواع مال

مال بر سه قسمت تقسیم می شود:

- 1 - مالی که قطعا حلال است.
- 2 - مالی که قطعا حرام است.

3 - مالی که در حلال یا حرام بودن آن شک و شبهه وجود دارد.

هر یک از این سه قسم مذکور نیز خود دارای درجاتی هستند. مثلاً مال حرام ولو اینکه بالاخره حرام است ولی بعضی از اموال حرام پلید دیگرند، مثلاً مالی که از راه یک معامله با راضی بودن هر دو طرف معامله بدست می آید (درست است که حرام است اما) از مالی که به زور از یتیم و صغیر گرفته شود پلیدی کمتری دارد. مال حلال هم همینطور است یعنی دارای درجات است و مال شبهه ناک در هر حال مکروه است. (بلکه احتیاط لازم در دوری از آن است) و این مال شبهه ناک که مکروه است نیز درجاتی دارد و تطهیر آن به تخمیس آن است مگر حرام آن مشخص باشد و یا عین معینی متعلق حق غیر باشد که عنوان مال حلال مخلوط به حرام پیدا می کند و احکام خاص به خود را دارد.

یک تقسیم بندی دیگر

مال حرام از طرفی دیگر بر سه قسم منقسم می شود 1 - حرام عینی 2 - حرام وصفی 3 - حرام به واسطه اخلال درید.

حرام عینی آن حرامی را می گویند که حکم حرمت بر عین آن چیز تعلق گرفته باشد مثل خوک و یا سگ که خرید و فروش آنها هم حرام است (مگر خرید و فروش بعضی از گلاب مثل سگ پاسبان که شرح آن در کتب فقهی بیان شده است) و یا مثل خاک که حکم حرمت خوردن بر عین آن تعلق گرفته است. اما حرام وصفی حرامی است که حکم حرمت بر صفتی که معلق بر آن عین است تعلق گرفته باشد مثل شراب که حرمت بر وصف اسکار آن تعلق گرفته و یا مثل غذای مسموم که حکم حرمت خوردن طعام مسموم بر وصف مسمومیت آن تعلق گرفته است. حرام خللی آن حرامی را می گویند که حکم حرمت بر آن حرام از جهت عین آن و یا وصف آن نباشد بلکه از آن جهت حکم حرمت بر

آن بار می شود که مالک آن مال بر انتقال ملکیت آن شئی از خود به دیگری رضایت ندارد. مثل اینکه مالی در دست کسی است در حالی که معلوم باشد آن مال متعلق به دیگری است و این شخص به ظلم در آن مال تصرف کرده است. مثل مال دزدی، مال غصب یا مالی که از راه ظلم، زور، خیانت، غش در معامله، رشوه، تقلب در توزین جنس، از راه معاملات باطل، از راه احتکار، ربا، و امثال اینها بدست آمده که تمامی این ها از اموال حرام است. آیات زیادی از قرآن مجید در این باره موجود است که حرمت این اموال که ذکر شد را می رساند از جمله خداوند می فرماید **و لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل** ⁽⁴⁰⁶⁾ اموال خود را در بین خود به باطل نخورید (یعنی از راه باطل و به ناحق) و نیز می فرماید: **الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیطون سعیرا** ⁽⁴⁰⁷⁾ بدرستی کسانی که اموال یتیمها را به ستم و ظلم می خورند در حقیقت در شکم خود آتش فرو می برند و به زودی در آتش افروخته وارد خواهند شد. و در سوره بقره می فرماید: **یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربا ان کنتم مومنین فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله** ⁽⁴⁰⁸⁾ ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و اگر مومن هستید آنچه از (مطالبات راجع به) ربا مانده است را رها کنید اگر (چنین) نمی کنید بدانید با خدا و رسول او روبرو خواهید بود.

خداوند می فرماید: **احل الله البیع و حرم الربا** ⁽⁴⁰⁹⁾ خداوند بیع را حلال و ربا را حرام فرموده است.

فرق هدیه، رشوه و ربا

حال که بحث به اینجا رسید نکته ای را تذکر می دهم که بنظرم لازم است به آن دقت شود. باید توجه داشت که بین رشوه و هدیه تفاوت وجود دارد و نباید

تو هم شود که هدیه رشوه یا رشوه هدیه است. همانطور که ربا هم گاهی حلال و گاهی حرام است.

برای روشن شدن موضوع بیان چند نکته ضروری است:

الف: مالی که به کسی داده می شود تا مقدمه دوستی شود و ایجاد محبت نماید اگر چه بخشنده آن مال، قصد قربت نداشته باشد، این اعطاء مال هدیه محسوب می شود نه رشوه به شرطی که واهب، قصدش فقط ایجاد محبت باشد.

ب: مالی که به کسی پرداخت می شود و پرداخت کننده آن امید دارد که گیرنده آن مال، یک عوض مالی معینی را مساوی با آنچه پرداخت کرده یا بیشتر از آنچه پرداخت کرده به او برگرداند این هم هدیه محسوب می شود نه ربا مثل کادوهایی که بعنوان چشم روشنی در بین ما معمول است. روایتی از امام صادق علیه السلام وارد شده که می فرماید: الرباء ربائن رباء یوکل و رباء لا یوکل فاما الذی یوکل فهدیتک الی الرجل تطلب منه الثواب افضل منها فذلک الرباء الذی یوکل و هو قول الله تعالی و ما اتیتم من ربا لیربوا فی اموال الناس فلا یربوا عند الله ⁽⁴¹⁰⁾ و اما الذی لا یوکل فهو الذی نهی الله عزوجل عنه و اوعد علی النار ⁽⁴¹¹⁾ ربا دو نوع است یکی ربای حلال و دیگری ربای حرام و اما ربائی که حلال است هدیه تو به کسی است که از او اجری (هدیه ای) افضل از آنچه به او دادی طلب می کنی این نوع ربا حلال است و این همان قول خداوند است که می فرماید آنچه را بعنوان ربا می پردازید تا در اموال مردم فزونی یابد نزد خدا فزونی نخواهد یافت...

ج: مالی که به کسی پرداخت می شود و پرداخت کننده قصد دارد به وسیله دادن مال، گیرنده مال را به یک نوع همکاری با خود دعوت کند مثلاً به یکی از مستخدمین و کارکنان دولت پولی بدهد تا کار او را راه بیاندازد که این هدیه

نیست بلکه رشوه محسوب می شود و پرداخت آن توسط راشی و دریافت آن توسط مرتشی هر دو حرام است. گرچه حکم حرمت در مورد راشی در مواردی جاری نیست.

در این مورد، اینکه کار خواسته شده از مرتشی کار غیر قانونی و یا حرامی باشد یا کاری که انجام آن وظیفه قانونی او می باشد تفاوتی ندارد. اما اگر کاری که انجام می شود مباح باشد و انجام دهنده کار مستخدم دولت نباشد اینجا وجه پرداختی رشوه محسوب نمی شود اینجا ممکن است حکم جعاله جاری باشد.

د: مالی به کسی پرداخت شود به انگیزه ایجاد محبت و دوستی، لیکن غرض پرداخت کننده مال دوستیت تنها نباشد بلکه این دوستی را بعنوان مقدمه برای مقاصد بعدی خود بخواهد مثل اینکه پولی را به کسی ببخشد تا اینکه بعدها اگر به او احتیاجی داشت از او کمک بخواهد اگر این مال به مستخدم دولت پرداخت شود اینهم رشوه محسوب می شود اما اگر کسی مال را نزد کسی بفرستد و به او ببخشد و قصد او ایجاد محبت و دوستی با او باشد تا از این دوستی بعدا در جهت استفاده از علم و تقوای آن شخص استفاده کند اینجا پرداخت مال رشوه محسوب نمی شود ولی گرفتن این مال توسط آن عالم و یا آن شخص متفی مکروه است و از حکم حرمت ربا نیز مواردی مثل ربا بین پدر و پسر استثناء شده که تفصیل آن در کتب فقهی آمده است.

کلاه شرعی

بعضی خیال می کنند می توانند با ساختن صورت های شرعی به رشوه، عنوان هدیه بدهند در صورتی که اینگونه نخواهد بود و وجدان محکمه ای است که در این زمینه اگر بخواب نرفته باشد قاضی خوبی است. پس کسی که رشوه می گیرد اما عنوان هدیه بر آن می گذارد خودش از نظر وجدانی در عذاب

خواهد بود. رسول گرامی اسلام ﷺ خطاب به کسی که او را والی بر صدقات قرار داده بود و او در مراجعت قدری از آن اموال را به عنوان هدیه برای خود نگهداشته بود فرمود: **الا جلست فی بیت اییک و امک حتی تاءتیک هدیه ان کنت صادقا** (412) آیا تو در خانه پدر و مادرت نشسته بودی تا اینکه به تو هدیه عطا شود (یعنی تو که در خانه ات نشسته بودی و دیگری در خانه تو نزدند که بیا هدیه آورده ایم، تو به عنوان والی رفته ای و مردم به عنوان والی به تو صدقاتشان را پرداخت کرده اند) اما در خصوص ربا و اینکه اگر گاهی با ضمیمه چیزی خرید و فروش می شود که فرار از ربا حاصل شود موضوعی است که با توجه به اختلاف فتاوی باید هرکس از مرجع تقلید خودش کسب تکلیف نماید.

4 - خیانت

در این بحث به موضوع خیانت و عذر می پردازیم. خیانت ممکن است در مسائل مالی باشد مثلا کسی مالی را نزد کسی امانت بگذارد مثل اینکه می خواهد به مکه معظمه جهت انجام مراسم حج مشرف شود و از ترس دزد اموالش را نزد این شخصی که او را امین دانسته به امانت می گذارد و می رود. خیانت ممکن است در چنین مواردی صورت بگیرد به طوری که آن شخص که او را امین دانسته اند. از این اموال امانتی به نفع خودش سود بجوید، این نوع خیانت را خیانت مالی می نامند. لذا خداوند تبارک و تعالی می فرماید: **ان الله یامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها** (413) خداوند به شما امر می کند که امانتها را به صاحبانشان برسانید.

خیانت ممکن است در عرض باشد. در زمانهای قدیم وقتی کسی می خواست عازم تشریف به حج شود همسر و فرزندان خود را به دیگری که به او اعتماد داشت می سپرد و با خاطر جمعی به این که شخص امین است مسافرت

می‌کرد. این موضوع منحصر به سفر حج هم نبوده است، بلکه تجارب که مسافرت‌های طولانی داشته‌اند نیز خانواده‌های خود را به دیگران می‌سپردند و یا حتی گاهی در منزل آنها می‌برند تا از خطرات احتمالی مصون بماند. لذا در چنین مواردی که گاه خیانت عرض و آبرویی رخ می‌داده و به ناموس دیگران نظر نامربوط می‌شده است. در زمان ما هم، کم و بیش این نوع امانت و نیز در مقابل آن این نوع خیانت ممکن است اتفاق بیفتد. مثلاً کسی می‌خواهد. مثلاً کسی می‌خواهد مسافرتی طولانی برود یا خدای ناخواسته به زندان می‌افتد و خانواده او سرپرستی ندارد و به دوستش می‌گوید در مدتی که من مسافرت یا در حبس هستم شما به منزل ما سرکشی کن و مراقب باش و یا اگر گرفتاری و بیماری و امثال آنها برایشان رخ داد از کمک به آنها دریغ مکن. آن وقت این شخص که به او اعتماد شده و او را امین و امانت دارد دانسته‌اند بجای اینکه بنابر قاعده الضرورات تقدر بقدرها (یعنی مسائلی که ضرورتاً پیش می‌آید باید به همان اندازه ضرورت آن بسنده کرد) عمل کند مثلاً صرفاً از بیرون منزل سوال کند، وارد منزل دیگران می‌شود و به جای اینکه احیاناً اگر ضرورتی پیدا شد به آن خانواده سری بزند، هر روز مراجعه می‌کند و با آنها گرم می‌گیرد و تا آخر که گاهی کار به جایی می‌رسد که عمل حرامی پیش می‌آید که این خیانت عرضی است.

و نیز ممکن است خیانت در جاه و مقام باشد به این معنی که کسی از موقعیت خود استفاده‌های غیر مشروع بنماید. و این مساله کلی است (شامل تمام رده‌های حکومتی می‌شود و نیز در سازمانها و موسسات غیر دولتی هم مصداق دارد. هیچ تفاوتی نمی‌کند مسئولیت برای همه هست، منتها در رده‌های بالا مسئولیت سنگین‌تر و در رده‌های پایین‌تر سبک‌تر است. لذا است که گفته

شده وزیر از ماده وزر به معنی سنگینی است و وزیر (بر وزن شریف صیغه مبالغه) یعنی کسی که سنگینی مسئولیت او بسیار است.

بنابراین اگر کسی بجای اینکه با توجه به مسئولیت محوله به او، انجام وظیفه کند به فکر استفاده های شخصی باشد و به اصطلاح عرفی پشت خود را ببندد حال یا از جهت مالی یا استفاده سوء از شهرت و جاه و غیره، این شخص خیانت در مقام کرده است.

دین و شریعت مقدسه نیز امانتی است به دست دانشمندان اسلام شناس. لذا پیامبر گرامی اسلام ﷺ می فرماید **الفقه اماناء الرسل** (414) دانشمندان دینی امین پیامبرانند. بنابراین نوعی از خیانت این است که دانشمندان دینی مصالح شخصی خود را مد نظر قرار دهند و آلت دست فسقه و ظلمه عصر خود بشوند و امثال شریح قاضی ها فاجعه به وجود بیاورند و یا اینکه در بیان احکام، حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کنند که از این خیانت، خیانت بالاتری نیست. امام صادق عليه السلام رئیس مذهب تشیع می فرماید: **ان الله عزوجل لم يبعث نبيا الا مصدق الحديث و اداء الامانه الى البر و الفاجر** (415) خداوند عزوجل هیچ پیامبری را مبعوث نکرده است مگر از برای راستی درگفتار (و کردار) و نیز برای اداء امانت به نیکوکار و فاجر (یعنی فرقی نمی کند که امانت مربوط به شخصی نیکوکار باشد یا مربوط به فاجر بالاخره باید امانت را به صاحبش رد کرد) و نیز آن حضرت در تعیین ملاک شناسائی انسانهای منزه می فرماید: **لا تغتروا بصلاتهم و لا بصيامهم فان الرجل ربما لهج بالصلوه و الصوم حتى لو تركه استوحش و ليكن اختبرهم بصدق الحديث و اداء الامانه** (416) برای شناخت افراد به نماز و روزه آنها اعتماد نکنید زیرا چه بسا اشخاصی که چنان به نماز و روزه عادت کرده اند که اگر آن را ترک کنند نگران و مضطرب می شوند (بناچار و از

روی عادت فرائض را انجام می دهند) و اشخاص را با دو ملاک راستگویی و امانتداری امتحان کنید. حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده آن حضرت فرموده است: ثلاث لا عذر فیهما لاحد اداء الامانه الی البر و الفاجر و الوفاء بالعهد الی البر و الفاجر و برالوالدین برین کانا او فاجرین ⁽⁴¹⁷⁾ سه چیز است که در (ترک) آنها عذری از هیچ کس قبول نمی شود: 1 - رد امانت به صاحبش خواه صاحب آن نیکوکار و خواه فاجر باشد 2 - وفای به عهد و وعده (اگر اصل عهد و وعده غیر مشروع نباشد) چه کسی که به او وعده داده شده نیکوکار باشد و چه فاجر و نیکی به پدر و مادر، چه پدر و مادر نیکوکار و متدین باشد و چه فاجر باشند. می بینیم که امام علیه السلام می فرماید هیچ عذری در ترک امانت وجود ندارد. در بعضی از واجبات عذر پذیرفته می شود مثلا ترک حج بلحاظ عدم استطاعت مالی، ولی در اداء امانت اینچنین نیست و هیچ عذری پذیرفته نخواهد بود. معروف است که امام زین العابدین علیه السلام فرموده است اگر شمشیری که پدرم را با آن کشتند نزد من امانت بگذارند آن را به صاحبش باز پس خواهیم داد.

خیانت در اصل دینداری

کسی که به انواع فجور یا بعضی از آنها مبتلا است در اصل دینداری خیانت کرده است. یعنی کسی که اهل گناه است اهل زنا، لواط، شراب خمر و اشتغال به کارهای لغو است و از اعضای بدن خود در راه غیر مشروع استفاده می کند دو نوع خیانت مرتکب شده است، اول خیانت به دین خود نموده است. زیرا دین که به ما رسیده بر اثر زحمات بسیار زیاد و غیر قابل تصور افراد فراوانی از خود نبی اکرم صلی الله علیه و آله گرفته تا جان نثاران راه دین در طول تاریخ تا این زمان بدست ما رسیده است و امانتی است که باید حفظ شود و حفظ آن علاوه بر تبیین اصول

اعتقادی و مبانی نظری در عمل به آن است. دوم خیانت به اعضای بدن خود کرده است زیرا اعضای بدن از چشم و گوش و دست و پا و بالاخره حواس پنجگانه امانتهای خدائی هستند که صاحب این امامت (خدا) فقط اجازه استفاده از آنها در راه مشروع را به ما داده و لذا اگر در راه خلاف شرع از آنها بهره بگیریم، خیانت در امانت کرده ایم.

5 - آزار مومنین و خودداری از کمک به آنها

ایذاء اهانت و تحقیر افراد مومن از لغوهای فعلی عملی هستند. کارهایی از قبیل این افعال معمولاً به انگیزه های مختلفی مثل عداوت، حسد، طمع، حرص، غضب، سوء خلق، تکبر و غیره ایجاد می شود. عداوت و دشمنی موجب اذیت دیگران (اعم از کتک زدن، فحاشی و غیره) می شود و نیز موجب تحقیر افراد و اهانت به آنها می گردد. حسد هم انگیزه قوی و قدرتمندی است که انسان را وادار می کند نسبت به دیگران اهانت و تحقیر روا دارد و موجب اذیت و آزار محسود شود. طمع هم که عبارت است از انتظار از اموال مردم و یا امکانات آنها گاهی محقق نمی شود، یعنی دیگران از اموالشان و یا امکاناتشان توسط طماع می شود. حرص نیز همین طور است. زیرا حرص بلند پروازی در آرزوهای دور و دراز است و طبعاً آدمی در راه رسیدن خود به این آرزوها موانعی را تصور می کند که باید با آنها مبارزه کند از جمله بعضی افرار جامعه را مانع رسیدن به آرزوهای خود می داند.

لذا اینجاست که حریص نسبت به کسانی که آنها را سد راه خود برای رسیدن به آرزوهایش تصور می کند اقدامات ایدائی، اهانت بار و تحقیرآمیز مرتکب می شود.

انگیزه غضب هم که احتیاج به توضیح ندارد زیرا **الغضب مفتاح کل شر** (418) عصبانیت کلید هر شری است، از جمله این آثار شر ایذاء و اهانت و تحقیر دیگران است. سوء خلق نیز از آنجا که موجب می شود کسی که دچار فساد اخلاق است نتواند رعایت حقوق اجتماعی دیگران را بنماید از این جهت نسبت به آنها ممکن است اهانت و تحقیر و ایذاء روا دارد.

عامل آخری که ذکر کردیم تکبر است. شخص متکبر که خود را در قیاس با دیگران برتر از آنها می داند بدیهی است که از سایرین توقعات نابجائی دارد و وقتی با بی تفاوتی مردم نسبت به خواسته های درونی خودش مواجه می شود خودش می بیند که نسبت به آنها ایذاء و اهانت و تحقیر روا دارد.

چیزی که مسلم است حرمت این نوع افعال است. یعنی از نظر دین مقدس اسلام هیچکس حق تحقیر و اهانت و ایذاء و آزار کسی را ندارد مگر در مواردی که شرع آن را تجویز کرده باشد مثل موارد امر به معروف و نهی از منکر.

خداوند در سوره احزاب می فرماید: **و الذین یوذون المومنین و المومنات بغير ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا و اثما مبینا** (419) و کسانی که مردان و زنان با ایمان را به خاطر کاری که انجام نداده اند آزار دهند پس به تحقیق بهتان و گناه آشکاری شده اند.

در این موارد روایات زیادی موجود است که بعضی از آنها را در اینجا بیان می کنیم. رسول گرامی اسلام ﷺ می فرماید: **من آذی مومنا فقد آذانی فقط**

آدی الله ومن آدی الله فهو ملعون فی التورات و الانجیل و الزبور و الفرقان ⁽⁴²⁰⁾ کسی که مومنی را اذیت کند محققا مرا اذیت کرده و آن کس که مرا اذیت کند خداوند را آزار داده و کسی که خداوند را آزار دهد (یعنی خدا را از خودش برنجاند و ناراحت کند) یقینا در تورات و انجیل و زبور و قرآن مورد لعنت است. (در کتاب جامع الاخبار باب 7 فصل چهارم، بعد از عبارت من آدی الله این عبارت را بیان کرده که فعلیه الله و الملئکه و الناس اجمعین و از همان حضرت داود شده: المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه ⁽⁴²¹⁾ مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او آسوده باشند.

و نیز فرموده است لا یحل للمسلم ان یشیر الی اخیه بنظره تودیه ⁽⁴²²⁾ جایز و حلال نیست برای مسلمان که به برادر (مومن) خود به شکلی آزاردهنده اشاره کند که موجب ناراحتی او شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید: قال الله عزوجل لیاذن بحرب منی من آدی عبدی المومن ⁽⁴²³⁾ خداوند فرموده است کسی که بنده مومن مرا اذیت کند به جنگ من آمده است.

ضد خاص ایذاء و تحقیر

ضد خاص ایذاء و تحقیر مومن، اکرام کردن و خدمت به مومن است. که در این زمینه روایات زیادی وجود دارد. از جمله پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرموده اند: من زحزح من طریق المسلمین شیئا یوذیهم کتب الله له به حسنه و اوجب به بها الجنة ⁽⁴²⁴⁾ کسی که از راه (جاده عمومی) مردم مسلمان چیزی را که مانع است و موجب آزار آنهاست بردارد خداوند برای او بخاطر این کار نیکش ثواب می نویسد و به این واسطه او را به بهشت می برد. و نیز فرموده اند: من اکرم اخاه المسلم بلکمه و یلطفه بها و فرج عنه عند کربته لم یزل فی ظل

الله الممدود، علیه الرحمه ماکان فی ذلک⁽⁴²⁵⁾ کسی که برادر مسلمان خود را به وسیله (اداء) کلمه ای اکرام کند و مورد لطف قرار دهد و در وقت گرفتاری گره کار او را بگشاید همیشه در سایه گسترده خدا خواهد بود. رحمت الهی بر اوست مادامی که در سایه خداست.

از همان حضرت وارد شده: ایما مسلم خدم قوما من المسلمین الا اعطاه الله مثل عددهم خداما فی الجنه⁽⁴²⁶⁾ هر مسلمانی که به گروهی از مسلمین خدمت کند خداوند برای او در بهشت به تعداد کسانی که به آنها خدمت کرده خدمتکار مقرر می فرماید. و نیز فرموده اند: من اتاه اخوه المومن فاکره فانما اکرم الله عزوجل⁽⁴²⁷⁾ کسی که برادر مومنش نزد او آید و او را اکرام کند به درستی خداوند را اکرام کرده است. امام صادق علیه السلام در این زمینه می فرماید: قال الله سبحانه لیامن غضبی من اکرم عبدی المومن⁽⁴²⁸⁾ خداوند سبحان فرموده است هر کس بنده مومن مرا اکرام کند از غضب من قطعاً در امان است. پس معلوم شد که اکرام مومنین تا چه اندازه با ارزش و تحقیر، سرزنش و ایذاء آنها تا چه حد زشت است. البته باید توجه داشت اصل بر این است که مردم مومن هستند. (یعنی ما حق نداریم به هر کس می رسیم به این عنوان که از کجا معلوم مومن باشد از اکرام او خودداری کنیم یا ایذاء و اهانت و تحقیر او را جایز بشمریم) چه بسا بعضی از افراد که ما احیاناً آنها را سبک می شماریم از اولیاء خدا باشند. البته در روایات نسبت به احترام به بعضی از اقشار مردم تأکید شده، مثل علماء و متقین و افراد کهنسال و کسانی که معمولاً مورد احترام بوده اند، و نیز ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله، در مورد همه اینها در روایات تأکید شده است که باید مورد احترام بیشتری قرار بگیرند.

پیامبر گرامی اسلام ﷺ می فرماید: من عرف فضل کبیر لسنه فوقه آمنه الله من فرع یوم القیامه (429) کسی که رعایت احترام بزرگی را از جهت سنش بنماید و او را موقر و محترم بشمارد خداوند او را نزد روز قیامت در امان خواهد داشت. امام صادق علیه السلام می فرماید: ان من اجلال الله الشیخ الکبیر (430) بدرستی رعایت احترام بزرگسالان بخشی از بزرگ داشت خداوند است. و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: لیس منا من لم یوقر کبیرنا و یرحم صغیرنا (431) از ما نیست کسی که محترم نشمارد پیران ما را و رحم نکند بر خردسالان ما و نیز در روایت است که و قروا کبارکم و ارحموا صغارکم (432) محترم بداریند بزرگسالان را و ترحم کنید بر خردسالان پیامبر ﷺ فرموده است اذا اتاکم کریم القوم فاکرموه (433) هر گاه بزرگ قومی بر شما وارد شد او را اکرام کنید و از همان حضرت نقل شده است: حقت شفاعتی لمن اعان ذریتی بیده و لسانه و ماله (434) هر کس ذریه مرا با دست و زبان و مالش کمک کند مستحق شفاعت من است.

پس با این مقدمه روشن شد که ضرر رساندن به مومنین نیز نوعی ایذاء است. پیامبر ﷺ می فرماید: خصلتان لیس فوقها شیئی من الشر الشریک بالله تعالی و الضرر بعباد الله (435) دو خصلت است که مافوق آن دو هیچ شری وجود ندارد، یکی شک به خدای تعالی و دیگری ضرر رساندن به بندگان خداوند.

ضد خاص اضرار و ضرر رساندن به افراد مومن رسانیدن نفع به آنهاست که این کار مورد ستایش قرار گرفته است: سئل من احب الناس الی الله قال صلی الله علیه و آله انفع الناس للناس (436) از حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله سوال شد که چه کسی محبوبترین افراد نزد خداوند است؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله پاسخ فرمودند کسی که خیر و نفع او برای مردم بیشتر از دیگران باشد. و نیز آنحضرت فرموده اند: خصلتان

من الخیر لیس فوقها شیئی من البر الايمان بالله و النفع لعباد الله (437) دو صفت نیک است که بالاتر از آن دو صفت، صفت نیک دیگری نیست یکی ایمان به خداوند و دیگری رساندن نفع به بندگان خدا.

ظلم

ظلم یک معنی اصطلاحی دارد که در مقابل لفظ عدالت قرار گرفته و آن عبارت است از عدول و تعدی از حد وسط در هر چیزی به تعبیر دیگر ظلم به معنای اعم را وضع الشیئی فی غیر محله معنا کرده اند.

اما لفظ ظلم که در بین عموم مردم استعمال می شود مترادف با ضرر رساندن و اذیت کردن است. پس بنابراین در عرف مردم کارهایی از قبیل قتل، ضرب، شتم، فحش، غیبت، گرفتن اموال مردم به زور، خیانت در امانت، غصب، سرقت و غیر اینها که در آکولاد ایذاء و آزار جای می گیرد ظلم محسوب می شود. لفظ ظلم با این معنای عرفی، ظلم به معنی اخص است. ما در اینجا در مورد ظلم به معنی اعم بحث نمی کنیم. بلکه در مورد ظلم به معنی اخص مطالبی بیان می داریم.

ظلم صفتی است بسیار زشت که از لغوهای فعلی خارجی شمرده شده است (که البته بنابر تعریفی که از ظلم به معنی اخص شد اینجا لغو قولی را هم شامل شده است). در مذمت و پلیدی ظلم همین بس که حضرت لقمان علیه السلام در نصایح خود به فرزندش شرک را که اکبر الکبائر است به وسیله توصیف آن به ظلم مورد تقییح قرار داده است. و اذ قال لقمان لابنه و هم یعظه یا بنی لا تشکر بالله ان الشرک لظلم عظیم (438) شرک ظلم بزرگی است و نیز خداوند می فرماید انما السبیل علی الذین یظلمون الناس و یبعون فی الارض بغیر الحق اولئک لهم

عذاب الیم⁽⁴³⁹⁾ ایراد و مجازات بر کسانی است که به مردم ستم می کنند و در زمین به ناحق ظلم روا می دارند برای آنها عذاب دردناکی است.

در سوره مبارکه ابراهیم می خوانیم و لا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون⁽⁴⁴⁰⁾ و خدا را غافل از آنچه ستمکاران انجام می دهند مپندار. و نیز در آیه شریفه دارد که و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون⁽⁴⁴¹⁾ و به زودی آنها که ستم کردند می دانند که بازگشتشان به کجاست.

در زمینه ظلم روایاتی موجود است از جمله:

پیامبر گرامی اسلام ﷺ می فرماید: جور ساعه فی حکم اشد و اعظم عند الله من معاصی تسعین سنه⁽⁴⁴²⁾ یک ساعت ظلم کردن در یک حکم (از نظر عقوبت و گناه) در نظر خداوند از معاصی و گناهان نود سال بزرگتر و شدیدتر است.

و نیز فرموده اند: اتقوا الظلم فانه ظلمات یوم القیامه⁽⁴⁴³⁾ از ظلم بیرهیزید که ظلم تاریکی روز قیامت است.

قال علی بن الحسین علیه السلام لابنه ابی جعفر علیه السلام حین حضرتع الوفاء یا بنی ایاک و ظلم من لا یجد علیک ناصرا الا الله⁽⁴⁴⁴⁾ امام سجاد علیه السلام در حین احتضار به امام محمد باقر علیه السلام فرمودند بترس از ظلم به کسی که جز خدا ناصر دیگری ندارد.

خودداری از کمک به مومنین

سستی و بی تفاوتی به امور مسلمین نوعی لغو است. علت اینکه ترک فعل را هم فعل می نامیم این است که هر چه بر آن عقاب یا ثواب مترتب باشد و به آن مذمت یا مدح تعلق بگیرد کار یا فعل محسوب می شود. از طرفی بر ترک کمک به مسلمین عقاب مترتب است و مذمت به آن تعلق می گیرد. و اما اینکه ترک

کمک را از لغوهای فعلی خارجی قرار داریم جهتش این است که اعانت به مسلمین فعل خارجی است پس ترک اعانت هم ترک فعل خارجی یعنی لغو فعلی خارجی است. بنابراین اگر کسی بتواند هر نوع خدمت واجبی را به برادر دینی خود ارائه کنند اگر از آن خدمت دریغ نماید دچار لغو شده است. حال این کمک مالی باشد، یا غیر مالی، بدنی باشد یا غیره، مادی باشد یا معنوی فرقی نمی‌کند. بلکه ملاک وجوب کمک است، در زمینه لزوم کمک به مسلمین و زشتی ترک کمک رسانی به هموعان مسلمان روایات زیادی وجود دارد. از قول امام صادق علیه السلام نقل شده که حضرت فرموده: ایما رجل شیعتنا اتاه رجل من اخوانه فاستعان فی حاجه فلم یعنه و هو یقدر الا ابتلاه الله تعالی بان یقضی حوائج عده من اعدائنا یعذبه الله علیها یوم القیامه ⁽⁴⁴⁵⁾ هر کدام از شیعیان ما که فردی از مومنین از او طلب کمک کند و با اینکه قادر به یاری او باشد او را یاری ندهد، خداوند تعالی او را به اقتضاء حوائج عده ای از دشمنان ما مبتلا می‌کند و به این واسطه در روز قیامت او را عذاب می‌نماید. همانطور که روشن است در روایت قید و هو یقدر آمده است پس هر کس توان کمک کردن به دیگری را ندارد یا گرفتاری آن شخص طوری است که حل آن از دست او بر نمی‌آید اینجا دیگر مسئولیتی نخواهد داشت:

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ایما مومن منع مومنا شیئا مما یحتاج الیه و هو یقدر علیه من عنده او من عند غیره اقامه الله عزوجل یوم القیامه مسودا وجهه مرزقه عیناه مغلوله یده الی عنقه و یقال له هذا الخائن الذی خان الله و رسوله ثم یومر به الی النار ⁽⁴⁴⁶⁾ هر یک از مومنان که از دیگری چیزی که او به آن احتیاج دارد را دریغ می‌کند در حالی که قدرت رفع احتیاج او را دارد (چه خودش قدرت داشته باشد چه بواسطه مراجعه به دیگری بتواند) خداوند عزوجل در روز

قیامت او را در حالیکه رویش سیاه و چشمانش نابینا و دستهایش به گردنش بسته است وامی دارد و به او گفت می شود که این خائنی است که به خدا و رسولش خیانت کرده است، سپس دستور می رسد که او را به آتش افکنند. توجه به عبارت **و من عند غیره** لازم است با لحاظ این عبارت معلوم می شود هر کس که افرادی را می شناسد که آنها توانایی کمک به مومنی را دارند و او نزد آن شخص توانا، وجهه ای دارد و بالاخره حرف او نزد او تاثیر دارد باید از او بخواهد که در رفع گرفتاری این شخص بکوشد و الاقاصر و بلکه مقصر است. امام صادق علیه السلام می فرماید: **من کانت له دار فاحتاج مومن الی سکنها فمنعه ایاها قال الله تعالی یا ملئکتی ابنل عبدی علی عبدی بسکنی الدنیا و عزتی و جلالی لا یسکن جناتی ابدًا** ⁽⁴⁴⁷⁾ هر کسی دارای منزلی باشد و مومنی به سکونت در منزل او احتیاج پیدا کرد و از اسکان آن مومن در منزلش خودداری کند خداوند خطاب به ملائکه اش می فرماید: ای ملائکه، این بنده من بر بنده دیگرم در مورد سکونت دنیا بخل ورزید، به عزت و جلالم قسم که او هرگز بهشت من سکنی نخواهد گزید. اتفاقاً این روایت در زمان ما باید مورد توجه قرار گیرد چون فعلاً مسکن غائله بزرگی در کشور ما می باشد.

امام هشتم حضرت ابوالحسن علی ابن موسی الرضا علیه السلام می فرماید: **من قصد الیه رجل من اخوانه مستجیراً به فی بعض احواله فلم یجره بعد ان یقدر علیه فقد قطع ولایه الله عزوجل** ⁽⁴⁴⁸⁾ اگر یک برادر دینی به سوی هم کیش خودش مراجعه و تقاضای کمکی داشته باشد و او قادر به کمک باشد و خودداری کند ولایت پروردگار از او قطع می شود.

پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: **من اصبح و لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم و من سمع رجلاً ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم** ⁽⁴⁴⁹⁾ هر کس روزگار

خود را بگذرانند در حالی که اهتمام به امر و مسلمین (و کوشش در رفع گرفتاری های آنها و رتق و فتق امور آنها) ندارد او مسلمان نیست و کسی که صدای شخصی را که فریاد می زند ای مسلمانان (به فریاد من برسید که مظلوم واقع شدم) بشنود پس به او جواب ندهد مسلمان نیست (جواب ندهد یاری نرساند) به همین اندازه که ترک کمک به مسلمین ناپسند است بر آوردن حوائج آنها ارزشمند و نیکو می باشد. لذا نبی اکرم ﷺ می فرماید: **من قضی لایخیه المومن حاجه فکانما عبدالله دهره** (450) کسی که حاجتی از برادر دینی اش (برادر مومنتش) را بر آورده کند مثل این است که تمام عمرش را عبادت خدا کرده است. همان حضرت فرموده اند: **من مشی فی حاجه اخیه ساعه من لیل او نهار قضاها او لم یقضها کان خیرا له من اعتکاف شهرین** (451) کسی که حرکت کند در برآورده کردن حاجت برادر (برادر دینی اش) ساعتی از شب یا روز را چه آن حاجت را بتواند بر آورده کند چه نتواند برای او (خیر این حرکت در رفع مشکل و گرفتاری برادر دینی اش) بیشتر است از اینکه دو ماه معتکف باشد (اعتکاف نوعی عبادت خاص است که با بیتوته در مسجد انجام می گیرد و احکام مخصوص به خود را دارد که در این مباحث جای تفصیل آن نیست) در این خصوص روایات بسیاری وارد است و ما مجال بیان همه آنها را نداریم فقط به ذکر چند روایت که بیان کردیم بسنده می کنیم.

از طرفی قدر مسلم آن است که مسلمین و مومنین باید در رفع حاجات یکدیگر بکوشند و همیاری، همکاری و غمخواری نسبت به یکدیگر را ترک نمایند. متأسفانه کم و بیش دیده می شود نه تنها یاری به یکدیگر ترک شده بلکه بعضی از افراد در صدد این هستند که برای دیگران ایجاد مزاحمت کنند و از این عجیب تر اینکه ایجاد اشکال در کار دیگران را نوعی هنرمندی و قدرت

برای خودشان بحساب می آورند. راه را بر دیگران گرفتن، مانع کسب و کار دیگران شدن، مردم را به استهزاء گرفتن، شایعه پراکنی، قیافه گرفتن برای دیگران، ترساندن آنها، قدرت نمائی کردن و امثال این نوع اعمال را موجب افتخار خود می دانند و اینکه کسی از آنها بترسد یا در دل دیگران ایجاد دلهره و هراس می کنند موجب شوق و شادی آنها می شود. این حالات مثل اینکه کسی خبر دروغ به دیگری بدهد، او را تهدید کند، یا با اخم کردن، ترشوئی کردن، یا کشیدن اسلحه سرد یا گرم بر روی او، یا حمله ور شدن به او و غیره موجب ترساندن او شود، همه حالات لغو است که در مقابل اعانت به مسلمین قرار دارد. اینگونه افراد نه تنها باری از کوله بار غم و اندوه و گرفتاری مردم کم نمی نمایند، بلکه غم و دردی بر ناراحتی های آنها می افزایند. در روایات وارده شده: **من نظر الی مومن نظره لیخیفه بها اخافه الله تعالی یوم لا ظل ظله** ⁽⁴⁵²⁾ پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرموده است هر کس به قصد آزار به گونه ای به دیگران نگاه کند که او را بترساند خداوند در روز قیامت او را خواهد ترسانید. امام صادق علیه السلام می فرماید: **من روع مومنا بسطان لیصیبه منه مکروه فلم یصبه فهو فی النار** فان اصابه فهو مع فرعون و آل فرعون فی النار ⁽⁴⁵³⁾ کسی که مومنی را (با جاسوسی خود و نحو اینها) به سلطانی معرفی کند تا اینکه آن سلطان او را مورد آزار (بهر نحو) قرار دهد (و حتی اگر) آن سلطان او را آزار ندهد کسی که این عمل را مرتکب شده در آتش است و اما اگر کسی چنین کاری را انجام داد و اتفاقاً از ناحیه سلطان هم آزاری به آن شخص رسید این فرد (سخن چین) با فرعون و آن فرعون (همراه او) در آتش است.

پس معلم می شود که آزار و مزاحمت رساندن مسلمین و مومنی گاهی بسیار عظیم است.

6 - امر به منکر و نهی از منکر

بحث این جلسه در مورد سستی در امر به معروف و نهی از منکر است که این موضوع را در زمره لغوهای فعلی بحث می کنیم گرچه درجه اول از امر و نهی، قولی می باشد. این عمل لغو یا ناشی از ضعف نفس است که آدمی خود را از آن کوچکتر ببیند که متخلفی را از فعل ناشایسته نهی کند یا کسی را به انجام فعل نیکی امر کند و یا ناشی از داشتن طمع در مال یا امکانات آن شخص است یا ناشی از یک نوع حالت بی تفاوتی است و بالاخره این لغو از هر چه و به هر نحو ناشی شده و پدید آمده باشد فساد آن عمومی و ضرر آن همگانی است و خانه دین آدمی را از بن بر می کند و اثرات آن اکثریت قاطع مردم را فرا می گیرد. بطوری که اگر بساط امر به معروف و نهی از منکر برچیده شود بساط دیانت از هم گسسته خواهد شد و زحمات نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - از بین می رود و رنج های طاقت فرسائی را که ائمه هدی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ متحمل شدند بی اثر می شود و خون شهدای گرانقدر از صدر اسلام تا کربلای امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و از آن کربلا تا کربلاهای تاریخ اسلام تا کنون پایمال می گردد. آنقدر امر به معروف و نهی از منکر ضروری و لازم است که توجه خاصی در شرع مقدس اسلام به آن مبذول شده تا آنجا که این دو را از ارکان فروع دین در زمانهای مختلف دانسته اند و در جمیع اعصار و دیارها اشخاص فراوانی هم و غم خود را در احیای این دو اصل اساسی مصروف داشته اند و در این راه تمام مشکلات و معطلات و سختی ها را بجان خریده اند.

شدت قبح امر به معروف و نهی از منکر آنقدر زیاد است که خداوند سبحان می فرماید: **لو لا ينهاهم الربانيون والاحبار عن قولهم الاثم واكلهم السحت لبئس ماكانوا يصنعون**.⁽⁴⁵⁴⁾ چرا دانشمندان نصاری و علمای یهود آنها را از سخنان آلوده به گناه و خوردن مال حرام نهی نمی کنند؟ چه زشت کاری که انجام می دهند.

رسول گرامی اسلام ﷺ می فرماید: **ما من قوم عملوا بالمعاصي و فيهم من يقدر ان ينكر عليهم فلم يفعل الا يوشك ان يعمهم الله من عنده**⁽⁴⁵⁵⁾ اگر در میان قومی که گنهکارند افراد قادر به نهی از منکر باشند که این وظیفه را ترک کرده باشند عذاب الهی بر تمام آن قوم فرود می آید.

همچنین آنحضرت فرموده است: **ان الله تعالى ليبغض المومن الضعيف الذي لا دين له فليل له** ﷺ و **ما المومن الذي لا دين له قال** ﷺ **الذي لا ينهي عن المنكر**⁽⁴⁵⁶⁾ بدرستی خدای تعالی دشمن می دارد مومن ضعیفی را که دین ندارد به آن حضرت گفته شد مومن بی دین چه کسی است فرمودند کسی که نهی از منکر نمی کند.

قيل لرسول الله ﷺ **اتهلك القريه و فيها الصالحون قال** ﷺ **نعم قيل بم يا رسول الله قال** ﷺ **بتهاونهم و سكوتهم عن معاصي الله**⁽⁴⁵⁷⁾ **به** پیامبر ﷺ **عرض** شد آیا مردم شهری که در آن شهر افراد صالح و شایسته هم وجود دارند به هلاکت می رسند؟ حضرت در پاسخ فرمودند: آری عرض کردند به چه علت؟ فرمودند به علت سستی کردن آنها در نهی از منکر نسبت به معاصی الهی.

البته در مذمت دوری از امر به معروف و نهی از منکر روایات، بیشتر از آن است که در این مبحث ذکر شود و در کتب روایی و فقهی به این دو، فصل مهمی اختصاص داده شده است.

باید دانست به همین میزان که ترک امر به معروف و نهی از منکر مورد سرزنش قرار گرفته، اشتغال و اقدام به این دو کار مورد ستایش و مدح قرار گرفته است.

در سوره آل عمران خداوند می فرماید: **و لتكن منكم امة يدعون الى الخير و يامرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و اولئك هم المفلحون** ⁽⁴⁵⁸⁾ باید از میان شما عده ای دعوت به خیر کنند و امر به معروف و نهی از منکر بنمایند و آنها رستگارانند. و در همان سوره خداوند می فرماید **كنتم خيرا امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنكر و تومنون بالله** ⁽⁴⁵⁹⁾ شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شدید (زیرا) امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان دارید.

و نیز در همان سوره می فرماید: **يومنون بالله و اليوم آخر و يامرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و يسارعون في الخيرات** ⁽⁴⁶⁰⁾ ایمان به خدا و روز جزا می آورد، امر به معروف و نهی از منکر می کنند و در انجام کارهای خیر بر یکدیگر پیشی می گیرند.

خداوند می فرماید: **فلما نسوا ما ذكروا به انجينا الذين ينهون عن السوء و اخذنا الذين ظلموا بعذاب بئيس بما كانوا يفسقون** ⁽⁴⁶¹⁾ پس چون آنچه را که به آنها تذکر داده شده بود فراموش کردند ما اهل نهی از منکر را نجات دادیم و ستمکاران را بخاطر فسقی که انجام دادند به عذاب سخت گرفتارشان کردیم.

در سوره شریفه نساء خداوند فرموده است: **لا خير في كثير من نجواهم الا من امر بصدقه او معروف او اصلاح بين الناس و من يفعل ذلك ابتغاء مرضات الله فسوف نؤتيه اجرا عظيما** ⁽⁴⁶²⁾ در بسیاری از سخنان درگوشی آنها خیر و سودی نیست مگر کسی که (به این وسیله) امر به کمک به دیگران یا کار نیک یا

اصلاح در میان مردم کند، و هر کس برای خشنودی پروردگار چنین کند پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

در زمینه تشویق و ترغیب مردم به امر به معروف و نهی از منکر روایات زیادی موجود است که در اینجا از جهت اختصار به یکی از آنها اشاره می‌کنیم. از حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام در روایتی نقل شده که فرمود: ان من رای عدوانا یعمل به و منکرا یدعی الیه فانکره بقلبه فقد سلم و برء و من انکره بلسانه فقد آجر و هم افضل من صاحبه و من انکره بالسيف لتكون کلمه الله العیا و کلمه الظالمین السفلی فذلک الذی اصاب سبیل الهدی و قام علی الطریق و نور فی قلبه و قال علیه السلام فمنهم المنکر المنکر بقلبه و لسانه و یده فذلک المتکمل لخصال الخیر و منهم المنکر المنکر بلسانه و قلبه التارک بیده فذلک متمسک بخصلتین من خصال الخیر و مضیع خصله و منهم المنکر المنکر بقلبه و التارک بیده و لسانه فذلک الذی ضیغ اشرف الخصلتین من الثلاث و تمسک بواحد و منهم تارک لانکار المنکر بلسانه و قلبه و یده فذلک میت الاحیاء و ما اعمال البر کلها و الجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف و النهی عن المنکر الاکنفته فی بحر لجی الخ ⁽⁴⁶³⁾ بدرستی کسی که وقتی به گناهی و ظلمی عمل می‌شود و به منکری دعوت می‌شود قلبا از ظلم و منکر ناراحت باشد تحقیقا سلامت یافته است و دور شده است (از آن منکر) و کسی که با زبان خود نهی از منکر کند اجر برده است و این شخص که به زبانش نهی از منکر می‌کند از کسی که فقط قلبا انکار منکر می‌کند افضل است و کسی که به وسیله شمشیر نهی از منکر نماید تا اینکه کلمه الله بالا قرار گیرد و کلمه الظالمین پست گردد پس او کسی است که به راه هدایت و بر طریق حق قیام کرده و در قلب او نور یقین تابیده است و نیز آن حضرت فرمود از میان مردم کسی است که هم قلبا و هم با دست

و زبان نهی از منکر می کند چنین شخصی همه خصال نیک را دارا است و از میان مردم بعضی با زبان و قلب نهی از منکر می کنند اما با دست نهی از منکر نمی کنند، چنین افرادی دو خصلت از خصلتهای نیک از منکر نمی کنند و فقط قلباً از منکر ناراحت می شوند اینها دو خصلت از خصال خیر را ضایع ساخته و یکی از سه خصلت نیک را گرفته اند، و اما از میان مردم بعضی نه با قلب و نه با زبان و نه با دست نهی از منکر نمی کنند، این افراد مرده ای هستند بین زنده ها و (بدانید) اعمال خیر و نیک همگی و جهاد در راه خدا، در مقایسه با امر به معروف و نهی از منکر چیزی جز کفی روی آب نیست.

مراتب امر به معروف و نهی از منکر

از روایت فوق الذکر استفاده می شود که امر به معروف دارای سه مرتبه است. مرتبه نازله آن مرتبه قلبی و دومین مرتبه آن لسانی و سومین مرتبه آن عملی است. در زمان ما نمی شود، هر کسی در کوچه، بازار و خیابان اسلحه سرد یا گرم بکشد و دیگران را نهی از منکر عملی یا امر به معروف عملی کند. بلکه در زمان ما امر به معروف و نهی از منکر عملی باید از طریق مراجع قانونی مربوطه قانونی انجام شود و همکاری در زمینه رفع منکر با این نهادهای ذیربط در موارد لزوم، نوعی نهی از منکر یا امر به معروف عملی محسوب می شود.

پس بنابراین آنچه ذکر شد اگر توان امر به معروف و نهی از منکر عملی برای شخصی نیست، باید انسان این تکلیف را با زبان انجام دهد، و اما اگر امکان امر به معروف و نهی از منکر طریق زبان هم نیست، قلباً از آن مکروه (یا منکر) ناراحت و از انجام معروف خوشحال باشد. حال که اهمیت امر به معروف و نهی از منکر روشن شد باید بگوئیم که نقطه مقابل و ضد خاص آن امر به معروف و نهی از منکر است یعنی کسی که به وظیفه خطیر امر به معروف و نهی از منکر

عمل نکنند، هیچ، تازه امر به معروف می کند که این همان لغوی است که اعراض از آن واجب است رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: **ابغض الاعمال الى الله الشرك بالله ثم قطعية الرحم ثم الامر بالمنكر والنهي عن المعروف** ⁽⁴⁶⁴⁾ بدترین و مبعوض ترین اعمال نزد خداوند شرک به اوست و بعد قطع رحم و سپس امر به منکر و نهی از منکر معروف می باشد.

شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر

وجوب امر به معروف و نهی از منکر شرائطی دارد که عبارتند از:

- 1 - یقین به معروف و منکر بودن چیزی که به آن امر یا از آن نهی می شود.
- 2 - احتمال تاءثیر (ولو احتمال ضعیف باشد) در شخص امر یا نهی شونده.
- 3 - عدم وجود خاطرات جانی یا مالی یا عرضی برای آمر به معروف و ناهی از منکر (مگر به دستور حاکم شرع).

4 - بنا بر قولی احتمال دادن عدم به توجه شخص، در ارتکاب منهی و عدم اتیان معروف. تذکر این نکته را لازم می دانم که در امر به معروف و نهی از منکر زبانی بایستی کمالات رامش و متانت و خوش برخوردی مورد توجه خاص قرار گیرد.

گاهی منکر چنان ریشه می دواند که اصل و اساس دین و دیانت بخطر می افتد و در چنین موقعیتی نهی از منکر با بذل جان واجب است. حضرت سیدالشهداء حسین ابن علی عَلَيْهِ السَّلَام وقتی ملاحظه فرمودند: شخصی مانند یزید که حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال نموده، و معتقد به وحی واصل دیانت نیست والی مسلمان شده همان یزیدی که می گوید:

لعبت هاشم بالملك فلا خبر جاء ولا وحى نازل

اینجا امام علیه السلام درون گرا جایز ندانستند و با تمام هستی خود با این منکر مبارزه کردند تا به شهادت رسیدند. بنابراین قید عدم وجود خطرات جانی یا مالی برای آمر به معروف یا ناهی از منکر مربوط به چنین مواردی نیست. امام حسین علیه السلام فرمودند: **علی الاسلام اذ بلیت الامه براع مثل یزید** ⁽⁴⁶⁵⁾ وقتی که امت اسلامی مبتلا به سرپرستی مثل یزید باشد باید با اسلام خداحافظی کرد.

7 - آزار فامیل و قطع رحم

در این مبحث به موضوع قطع رحم و عقوق والدین، خواهیم پرداخت قطع رحمت عبارت است از ایزاء و آزار به فامیل و اقارب نسبی که گاهی این آزار با ترک رفت و آمد به وجود می آید و گاهی با بی توجهی به وضع زندگانی آنها، یعنی: شخصی می بیند، وضع زندگانی بعضی از فامیل های نسبی او، نابسامان است و با اینکه توانائی رفع گرفتاری آنها را دارد اقدام نکند. متأسفانه در زمان ما وضع به شکلی در آمده که گاهی دیده می شود که فرزندان از اوضاع و احوال پدر و مادرشان بی اطلاع هستند و نیز گاهی اتفاق می افتد که پدران و مادران به فرزندانشان نیستند و یا افراد فامیل به یکدیگر بی توجهی می کنند و یا خدای ناخواسته به خاطر ضعف مالی یکی از افراد فامیل با کمتر نشست و برخاست می کنند که اینها همه خلاف دستورات اسلام است باید دقت تمام توجه داشت که اسلام نسبت به این نکته توجه خاص دارد. البته موضوع قطع رحم و عدم رسیدگی به فامیل یا از این قبیل مسائل در کشور ما، هرچه زیاد باشد باز هم به خاطر تدین مردم در مقایسه با جوامع غیر اسلامی اعم از جوامع غربی و شرقی بالاخص بعد از ظهور عقاید امروزی در رابطه با روابط جنسی آزاد می توان گفت بسیاری از کانون های خانواده از هم متلاشی شده است و

اصولا افراد جامعه نوعا از تشکیل خانواده گریزان هستند. تعلیمات اسلامی توجه به کانون خانواده و فامیل را مورد تاءکید قرار داده است. خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید، می فرماید: **و الذین ینقضون عهدالله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به این یوصل و یفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنة و لهم سوءالدار** ⁽⁴⁶⁶⁾ و کسانی هستند پس از پیمان بستن محکم با خدا آن را نقض می کنند و آنچه را خدا به پیوند آن امر کرده قطع می کنند (قطع رحم می کنند) و در زمین فساد می نمایند آنها هستند که برایشان لعنت است و برایشان بد منزلی است.

پیامبر گرامی اسلام ﷺ می فرماید: **ابغض الاعمال الی الله الشکر بالله ثم قعطية الرحم ثم الامر بالمنکر و النهی عن المعروف** ⁽⁴⁶⁷⁾ **مبغوضترین اعمال نزد خداوند شرک به او بعد از آن قطع رحم و سپس امر به منکر و نهی از معروف است.** امام باقر علیه السلام نیز می فرماید: **فی کتاب علی صلوات الله علیه، ثلاث خصال لایموت صاحبهن ابدًا حتی یری و بالهن البغی و قعطية الرحم و الیمین الکاذبة** ⁽⁴⁶⁸⁾ **در کتاب علی علیه السلام (کتاب علی علیه السلام کتابی است مربوط به حضرت علی علیه السلام که آن کتاب را با دست مبارک خودشان نوشته اند، و تا زمان امام صادق علیه السلام که تقیه کمتر بوده نام آن کتاب برده می شده، امام از زمان صادق علیه السلام به بعد نام آن کتاب در السنه ائمه شیعه برده نشده است) آن حضرت صلوات الله علیه در آن کتاب نوشته سه خصلت است که صاحب آن خصلتهای نمی میرد مگر نتیجه شوم اعمال خودش را ببیند، یکی از آن خصلتها فحشاء است، دیگری قطع رحم و دیگری قسم دروغ. امام صادق علیه السلام می فرماید: **اتقوا الحالقه فانها تمیت الرجال قیل و ماالحالقة؟ قعطية الرحم** ⁽⁴⁶⁹⁾ **بترسید و بیرهیزد از حالقه که حالقه می میراند مردم را، به آن حضرت گفته شد، حالقه چیست؟****

حضرت فرمود: که حلقه می میراند مردم را به آن حضرت گفته شد، حلقه چیست؟ حضرت فرمود: قطع رحم است. بنابراین در دین مقدس اسلام اکیدا نسبت حب قطع رحم هشدار داده شده است.

حال از طرفی به ضد خاص قطع رحم یعنی صله رحم توجه کنید که دین مقدس اسلام تا چه حد بر آن تاءکید نموده است. در این زمینه خداوند می فرماید **و اتقوا الله الذين تساءلو به و الارحام از خدایی پرهیزید که هنگامی چیزی از همدیگر می خواهید نام او را می برید (و نیز) از خویشاوندان خود (قطع ارتباط آنها) پرهیز کنید. و یا می فرماید و بالوالدین احسانا و بذی القربی** ⁽⁴⁷⁰⁾ به پدر و مادر و خویشاوندان خود نیکی کنید و نیز می فرماید **الذين يوفون بعهدالله و لا ينقضون الميثاق، والذين يصلون ما امر الله به ان يوصل** ⁽⁴⁷¹⁾

(خردمندان) کسانی هستند که به پیمان الهی وفا می کنند و عهد (او را) نمی شکنند و (خردمندان) کسانی هستند که آنچه را خداوند به پیوند با آن فرمان داده پیوند می دهند.

در این رابطه روایات بسیاری موجود است که اختصارا به دو سه نمونه اشاره می کنیم.

پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: **اوصى الشاهد من امتى و الغائب و من فى اصلاب الرجال و ارحام النساء الى يوم القيامة ان يصل الرحم** ⁽⁴⁷²⁾ افراد حاضر و افراد غائب و هر کس در صلب پدرش یا رد رحم مادرش از امت من باشد همه آنها را تا روز قیامت سفارش می کنم که صله رحم نمایند. و همان حضرت فرمود: **ان اعجل الخير ثوابا صله الرحم** ⁽⁴⁷³⁾ از بین اعمال نیک آن عملی که زودتر به ثواب می رسد صله رحم است.

قیل لرسول الله ﷺ ای الناس افضل فقال اتقاهم لله و اوصلهم لرحمه (474) به حضرت رسول اکرم ﷺ عرض شد از بین مردم کدام دسته با فضیلت تر هستند؟ فرمود کسانی که از خدا بیشتر بترسند و کسانی که بیشتر از دیگران صله رحم بجا آورند.

امروز گرفتاریهای اجتماعی، فردی، خانوادگی، مشاغل گوناگون، مسیرهای درو، فواصل شهرها، وقت کم، همه و همه از عواملی هستند که توفیق انسان را در صله رحم و رسیدگی به وضع افراد فامیل و پریش احوال و دلجوئی از آنها در زمان گرفتاری و دستگیری از آنها اجرا شود. لذا امیر مومنان مولای متقیان علی علیه السلام می فرماید: **صلوا ارحامکم ولو بالتسلیم** (475) صله رحم به جا بیاورید ولو با یک سلام کردن.

گاهی انسان به خاطر اینکه به پدر و مادر خود سری نمی زند و آنها را رها کرده و به آنها بی محلی می کند مورد سخط خدا قرار می گیرد. کلا به هر نحوی که والدین انسان از او ناراضی و ناراحت شوند و او را از خودشان به عنوان عدم رضایت طرد کنند و به هر نحوی که عقوبت والدین تحقق پذیرد، موجب سخط خداوند است، مگر اینکه پدر و مادر چیزی که خلاف مسلم شرع و خلاف تکلیف دینی است مثل شرک ورزیدن به خدا از انسان طلب کنند. ما اینجا در مقام اینکه پدر و مادر و ارزش آنها را از دیدگاه اسلام بیان کنیم نیستیم. اما توجه می دهیم که این همه آیات و روایات مذکور که در رابطه با صله رحم بیان شد در درجه اول ما را به توجه به والدین دعوت می کند. چه فامیلی از پدر و مادر نزدیکتر و چه خویشی از پدر و مادر فامیل تر است.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید: و قضي ربك الاتعبدوا الا اياه و بالوالدين احسانا (476) و پروردگارت فرمان داده که نپرستید جز او را و به پدر و مادر نیکی کنید: قال الصادق عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله في كلام له اياكم و عقوق الوالدين فان ریح الجنه توجد من مسيره الف عام و لا يجدها عاق و لا قاطع رحم و لاشيخ زان (477) امام صادق عليه السلام فرمود پیامبر گرامی فرموده است پرهیزید از عاق والدین بدرستی بوی بهشت که از فاصله هزار سال به مشام می رسد به مشام عاق والدین و کسی که قطع رحم کرده و پیر مرد زناکار و...

نمی رسد و در روایتی از پیامبر گرامی اسلام صلى الله عليه وآله نقل شده: من اصبح مسخطا لابیوه اصبح له بابان مفتوحان الى النار (478) کسی که غضبناک گردد بر پدر و مادر خویش برای او دو در از درهای جهنم به سوی آتش باز نخواهد گردید.

در روایت دیگری از آن حضرت صلى الله عليه وآله نقل شده: كل المسلمون يروني يوم القيامة الا عاق الوالدين و شارب الخمر و من سمع اسمي و لم يصل علي (479) همه مسلمانها روز قیامت مرا خواهند دید مگر عاق والدین و میگسار و کسی که اسم مرا بشنود و بر من صلوات نفرستد.

پس باید از بدی کردن و عدم احسان به والدین جدا برحذر بود.

8 - تجسس و افساد

در این مبحث که آخرین قسمت از موضوع بحث ما یعنی راه خود سازی است در دو موضوع صحبت می کنیم و با این مبحث به گفتار خود در خصوص توضیح آیه شریفه سوم سوره مومنون که می فرماید: اللذين هم عن اللغو معرضون خاتمه خواهیم داد. اول افشاء اسرار مسلمین و دوم افساد بین مردم.

این نکته بر همگان واضح است که تجسس در احوال دیگران و سعی در راه یابی به مسائل سری خصوصی آنها حرام است. (مگر در بعضی از موارد که یک عنوان ثانوی پیش بیاید که با اذن حاکم شرع عادل مانعی ندارد.) در قرآن محید خداوند می فرماید: **و لا تجسسوا و لا بغتبا بعضکم بعضا** (480) تجسس در احوال دیگران نکنید و بعضی از شما غیبت بعضی دیگر را نکند. می بینیم حرمت تجسس در ردیف حرمت غیبت در آیه شریفه ذکر شده است. زیرا لاتجسسوا نهی است و خداوند از تجسس در ردیف حرمت غیبت در آیه شریفه ذکر شده است. زیرا لاتجسسوا نهی است و خداوند از تجسس در احوال دیگران ما را منع فرموده است. وقتی خداوند از تجسس و در نتیجه آگاه شدن ما به اسرار دیگران منع می کند بنابراین اگر کسی بالاخره یا از راه مشروع یا غیر مشروع به اسرار کسی آگاه شد حق افشاء آن را ندارد. (البته این مساله در غیر از مواردی است که کسی اسرار او جنبه خطر برای عموم داشته و یا درحال توطئه باشد) این آیه شریفه شاهد بر همین مدعاست.

ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا و الاخره (481) اطلاق این آیه که می فرماید کسانی که به اشاعه فحشاء در میان مومنین علاقمند هستند عذاب دردناک در دنیا و آخرت برای آنهاست می فهماند که افراد از هر راهی که موجب اشاعه فحشاء بشوند عذاب متوجه آنهاست. و مخفی نیست که یکی از راههای اشاعه فحشاء منکرات همین افشاء اسرار مومنین است. مثلا اگر مسلمانی نعوذ بالله دزدی یا میگساری نمود یا خدای ناخواسته مرتکب زنا یا لواط و یا هر گناه دیگری شد و کسی بر آن گناه اطلاع پیدا کرد، چون ارتکاب این اعمال به نوعی از اسرار آن شخص یا اشخاص محسوب می شود هیچ کسی حق ندارد در صورت اطلاع، این سر و راز فاش

سازد و به دیگران اطلاع دهد. (البته مساله شهادت در نزد حاکم شرع با شرایط خود حکم دیگری دارد) پس بنابراین نمی توان به افراد معمولی کوچه بازار اسرار دیگران را گفت. بعضی ها تا متوجه مساله خلافتی از کسی می شوند آن را در بوق می کنند و با دادن و فریاد به گوش همه می رسانند، عده کثیری از جریان مطلع می سازند و تازه از کار خودشان راضی هستند و تصور می کنند که کار آنها کاری مطابق شرع است، در حالی که مسلماً خلاف شرع است.

علت این امر هم چند چیز می تواند باشد. یکی اینکه آبروی مسلمانی ولو گناهکار باید محفوظ بماند. (مگر اینکه در نزد حاکم شرع از راه ادله شرعی جرم او به اثبات برسد که باز هم آن شخص بعد از اجرای حد و یا تعزیر، شخص محترمی خواهد بود) بنابراین آبروی مسلمانی ولو گناهکار را نمی توان در معرض تهدید قرار داد و از طرفی وقتی کسی گناه دیگری را برای افراد دیگر نقل می کند قباحت و زشتی گناه در نظر مردم کم کم زایل می شود و به مساله ای رایج و عادی تبدیل می گردد و این رویه در افشاء معاصی، منجر به جایی می شود که گناهان به طور علنی انجام شوند و این فاجعه عظیمی خواهد بود. از طرفی هم وقتی انسان گناه کسی را پشت سر او باز گو کرد حسب قوانین شرعی مرتکب غیبت شده است. (مگر اینکه آن گناه طوری علنی باشد که فسق آن گناهکار واضح و روشن گردد و ما در بحث لغوهای قولی در موضوع غیبت مسوغات غیبت را بیان کردیم) پس اولاً جهت حفظ دوری از ارتکاب غیبت باید از افشاء اسرار دیگران خودداری کرد. شاید در همین راستاست که حتی رفتن نزد حاکم شرع و شهادت علیه اشخاص مبنی بر زنا یا لواط برای شهود می تواند موجب حد قذف باشد. یعنی حتی برای این نوع شهادت دادن در دادگاه هم در شریعت اسلامی ترغیب و تشویق صورت نگرفته باشد تا اینگونه

اسرار حتی المقدور مخفی بماند. رسول گرامی اسلام ﷺ می فرماید: من اذاع فاحشه کان کمبتدئها و من غیر مومنا بشیئی لم یمت حتی برتکبه⁽⁴⁸²⁾ کسی که اشاعه فحشاء کند یعنی خبر گناه و اتیان معصیتی را پخش کند مثل کسی است که خودش آن را مرتکب شده و کسی که مؤ منی را دبر مورد چیزی عیب جویی و بی حرمتی قرار دهد نمی میرد مگر آن چیز را مرتکب شود. و امام صادق علیه السلام فرموده اند: من انب مؤ منا انبه الله عزوجل فی الدنيا و الاخره⁽⁴⁸³⁾ هر کسی سرزنش کند مؤ منی را خدای عزوجل در دنیا و آخرت او را سرزنش خواهد نمود. ضمنا همینطور که در روایات، افشاء اسرار مسلمین و اشاعه فحشاء مورد مذمت قرار گرفته، کتمان اسرار مؤ منین هم مورد تمجید قرار گرفته است. از جمله نبی اکرم اسلام ﷺ فرموده اند: من ستر علی مؤ من ستره الله فی الدینا و الاخره⁽⁴⁸⁴⁾ کسی که عیب مؤ منی را بیوشاند خداوند در دنیا و آخرت عیب او را می پوشاند. و از همان حضرت صلی الله علیه و آله روایت شده لایستر عبد عیب عبد الا ستره الله یوم القیامه⁽⁴⁸⁵⁾ هیچ بنده ای عیب بنده دیگر را نمی پوشد مگر اینکه خداوند در روز قیامت عیب او را می پوشاند. و نیز آن حضرت فرموده اند: لایری امرء من اخیه عوره فیسترها علیه الا دخل الجنه⁽⁴⁸⁶⁾ هیچ کسی نیست؟ عیبی را از برادر (دینی) خود ببیند و آن را بیوشاند مگر اینکه داخل بهشت می شود. این صفت ساتر بودن عیوب آنقدر نیکو است که خداوند تعالی یکی از اسماء افعالش ستار العیوب است. ببینید خداوند تا چه حد عیوب بندگانش را می پوشاند که حتی در مساله زنا که یکی از گناهان بزرگ است دستور داده که اگر چهار نفر مرد عادل کامل فی المکحله زنا را دیدند بر وقوع زنا صحه بگذارید و حد را جاری کنید والا ترتیب اثر ندهید. البته دیدن زنا توسط چهار نفر مرد عادل به آن کیفیت یا اتفاق نمی افتد یا بسیار بسیار نادر

است و این خود نشان می دهد که خداوند نمی خواهد اسرار بندگانش را فاش سازد. رسول گرامی اسلام ﷺ می فرماید: **اذا حدث الرجل الحديث ثم التفت فبهى امانه** ⁽⁴⁸⁷⁾ هر گاه کسی خبری داد و این طرف و آن طرف نگاه کرد که مبادا کسی گوش داده باشد و تو از آن آگاهی یافتی پس آن خبر امانت است. در حدیثی آمده: **ان من الخيانه ان تحدث بسر اخيك** ⁽⁴⁸⁸⁾ به درستی از جمله خیانت ها این است که راز برادرت را بازگو کنی.

یکی دیگر از لغوهای فعلی خارجی افساد بین مردم است. یعنی کسی سعی کند بین دو نفر یا عده ای ایجاد اختلاف نماید. این ایجاد اختلاف گاهی به واسطه نمایی و سخن چینی صورت می پذیرد.

میان دو تن جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است خداوند متعال اینگونه افراد خبرچین را مورد سرزنش قرار می دهد و می فرماید: **هماز مشاء بنميم مناع للخير معتد ائيم عتل بعد ذلک زنيم** ⁽⁴⁸⁹⁾ کسی که بسیار عیب جو و سخن چین است و بسیار بازدارنده از کار خیر و تجاوزگر و گناهکار است.

رسول گرامی اسلام ﷺ می فرماید: **لا يدخل الجنة نام** ⁽⁴⁹⁰⁾ سخن چین داخل بهشت نمی شود همان حضرت ﷺ می فرماید: **الا انبئکم بشرارکم قالوا بلی یا رسول الله قال المشائون بالنميمة المفرقون بین الاحبه الباعون للبرار المعایب** ⁽⁴⁹¹⁾ آیا شما را آگاه کنم که اشرا قوم شما کیانند؟ گفتند بله ای پیامبر ما را آگاه ساز. آن حضرت فرمود آنها سخن چینان هستند کسانی که بین دوستان ایجاد تفرقه می کنند و معایب افراد را بازگو می نمایند.

سعایب هم نوعی از نمایی است. البته سعایت، خبرچینی برای کسانی است که مرد از آنها ترس، وحشت و و خوف دارند. مثل جاسوسی برای سلاطین و

مقامات و امثالهم که دارای زور و قدرت هستند و آن را در راه باطل اعمال می نمایند.

نوع دیگری از وسائل ایجاد فساد بین مردم، شماتت است. شماتت کردن به این معنی است که گرفتاری ها، ناراحتی ها، بلاها و مصیبت هایی که برای کسانی پیش آمده این را به حساب بدکاری، پلیدی، گناهکار بودن و متقلب بودن آنها بگذاریم. مثلا کسی فرزندش تصادف کرده و از دنیا رفته است، آن وقت به دیگران بگویند به خاطر این است که گرانفروشی کرده یا مشروب خوار است، این همان شماتت است که فعل حرامی است. این نوع اظهارات اعم از تمامی، سعایت و شماتت همه از وسائل افساد بین مردم است و خلاف مسلم شرع می باشد و باید از آنها احتراز نمود.

در این باره از باب و ختامه مسک این روایت را هم از رئیس مذهب تشیع جعفری امام همام حضرت جعفر ابن محمد الصادق علیه السلام نقل می کنم آن حضرت فرمود: **من شمت بمصیبه نزلت باخیه لم یخرج من الدنیا حتی یفتتن** ⁽⁴⁹²⁾ کسی که برادر (دینی) خود را به خاطر مصیبتی که بر او وارد شده شماتت کند از دنیا نمی رود مگر اینکه به فتنه و بلا دچار می شود.

آنچه در سلسله مباحث راه خودسازی بیان شد اجمالا لزوم دوری از مکروهات و محرّمات و لزوم انجام مستحبات و واجبات بود. ضرورت اجتناب از محرّمات و مکروهات را با استفاده از واژه لغو در آیه شریفه **الذین هم عن اللغو معرضون** ⁽⁴⁹³⁾ بیان کردیم و انجام واجبات و مستحبات را نیز از عبارت **الصالحات** در آیه شریفه **الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات** ⁽⁴⁹⁴⁾ استفاده می نماییم زیرا لفظ **الصالحات** محلی به الف و لام تعریف است و افاده عموم می

کند. پس تزکیه یعنی دوری از لغو به معنی اعم کلمه و انجام کارهای نیک به معنی اعم آن.

معروف است شخصی از علماء، مرحوم شیخ مفید (ره) که از اجله علماء شیعه است و از ولی عصر امام زمان علیه السلام توقیع دریافت داشته و خدمت آن حضرت تشرف پیدا می کرده را در عالم خواب می بیند و از اول سؤال می کند که شما به چه وسیله ای به این درجات بسیار عالی نائل شدید؟ شیخ مفید (ره) در جواب او می گوید ما تمام موضوعات را به دو دسته کردیم و یک دسته را با عنوان افعال و دسته دیگر را با عنوان لاتفعال می شناختیم (یعنی تمام افعال دنیا را به دو بخش کردیم یک دسته اعمالی که مرضی خداست و خدا دستور داده انجام شود و دسته دوم اعمالی که مورد رضایت حق تعالی نیست و دستور داده انجام نشود.) و هر چه افعال به آن تعلق داشت به آن عمل کردیم و هر چه را لاتفعال متوجه آن بود ترک نمودیم (یعنی از تمامی محرّمات و مکروهات دوری گزیدیم و به تمامی واجبات و مستحبات عمل نمودیم)

برادران عزیز و محترم ما باید بنگریم که در این زمان ما چگونه عمل می کنیم و تا آنچه باید باشیم چقدر فاصله داریم؟ بیاییم قدری فکر کنیم و بعد تصمیم بگیریم و سپس با اراده محکم حرکت کنیم و بعد حرکت خود را همچنان سازنده و پویانده استمرار بخشیم و در این راه از کسب آگاهی و برنامه ریزی صحیح برای رسیدن به هدف متعالی خود فروگذار نماییم. **قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون والذین هم عن اللغو معرضون** این است راه رستگاری.

پی نوشت ها :

- 1- اسراء 85.
- 2- جمعه 2 و 3
- 3- سوره عصر.
- 4- ابو المحاسن شهاب الدین الشواء، یوسف بن اسماعیل بن علی الکو فی الحلبی از شعراء غدیر.
- 5- استاد محترم در سال یاد شده مسولیت عقیدتی سیاسی شهربانی استان مرکزی را بعهدہ داشته است (ناشر).
- 6- مفردات راغب ص 159
- 7- دعای اول صحیفه سجادیه.
- 8- تحریم 6.
- 9- رعد 15.
- 10- دهر 3.
- 11- آیات 27 الی 30 سوره فجر بیانگر این عروج است.
- 12- آیه 22 از سوره انفال شاهد این تنزل است.
- 13- سوره ص 72.
- 14- سوره شمس 7 و 8.
- 15- تنبیه الخواطر ص 362.
- 16- سوره کهف 110.
- 17- بحار النوار ج 71 ص 394.
- 18- غرر الحکم ج 1 ص 379.
- 19- بلاغه الحسین علیه السلام ص 69 شماره 70.
- 20- نهج البلاغه فیض الاسلام حکمت 139.
- 21- عیون الحکم و الموعظ ص 49 - میزان الحکمه 2 ص 926 به نقل از غرر الحکم حدیث شماره 1557.
- 22- ملک 23.

- 23- سجده 13.
- 24- المحججه البيضاء ص 93.
- 25- نحل 96.
- 26- المحججه البيضاء ص 90.
- 27- نحل 97.
- 28- مومنون 2.
- 29- نساء 103.
- 30- عنكبوت 45.
- 31- محاسن ج 1 ص 44 - دعائم الاسلام ج 1 ص 133.
- 32- نهج البلاغه عبده ج 3 ص 77.
- 33- كافي ج 3 ص 270 - ج 6 ص 401.
- 34- كافي ج 3 ص 268 - من لا يحضره الفقيه ج 1 ص 208.
- 35- الرحمن 10
- 36- بقره 256
- 37- امالي ج 1 ص 63.
- 38- مومنون 1 تا 3.
- 39- تفسير نمونه ج 1 ص 195.
- 40- تفسير الميزان ذيل آيه شريفه.
- 41- حجرات 12.
- 42- بحار الانوار ج 75 ص 222 - الجماع الصغير ج 1 ص 450 - كنز العمال ج ص 586.
- 43- مصباح الشريعه ص 205، 204 - بحار الانوار ج 75 ص 257.
- 44- مصباح الشريعه ص 205، 204 - بحار الانوار ج 75 ص 257.
- 45- كافي ج 2 ص 116 - بحار الانوار ج 26 ص 34.
- 46- حجرات 12.
- 47- نجم 23.
- 48- عيون اخبار الرضا ج 1 ص 37 وسائل آل البيت ج 12 ص 288 - بحار الانوار ج 75 ص 194
- 49- ميزان الحكمه ج 4 ص 286 به نقل از المحججه البيضاء ج 5 ص 283.

- 50- میزان الحکمه ج 4 ص 286 به نقل از المحجبه البيضاء ج 5 ص 284.
- 51- نهج البلاغه 4 / 22 (حکمت 100) - امالی صدوق ص 668.
- 52- نقل به مضمون.
- 53- نحل 105.
- 54- مستدرک الوسائل ج 9 ص 86 بحار الانوار ج 72 ص 263.
- 55- امالی طوسی ص 537 - بحار الانوار ج 72 ص 435.
- 56- من لایحضره الفقيه ج 4 ص 355 - امالی صدوق ص 636.
- 57- کافی ج 2 ص 340 - تخف العقول ص 216.
- 58- تحف العقول ص 278 - بحار الانوار ج 72 ص 235.
- 59- ثواب الاعمال ص 148 - وسائل آل البيت ج 18 ص 441 - امالی طوسی ص 522.
- 60- بحار الانوار ج 72 ص 253 - مسند احمد ج 6 ص 404 - سنن ابن داود ج 2 ص 460.
- 61- انبياء 63.
- 62- يوسف 70.
- 63- کافی ج 2 ص 341 - بحار الانوار ج 72 ص 251.
- 64- احزاب - 22.
- 65- توبه 120.
- 66- ال عمران 17.
- 67- حجرات 15.
- 68- از جمله سوره های بقره آیه 177 و مریم آیه 54 مراجعه فرمایید.
- 69- مستدرک حاکم ج 4 ص 359 - بحار الانوار ج 77 ص 167.
- 70- کافی ج 2 ص 104 - خصال ص 88.
- 71- دعائم اسلام ج 1 ص 156 - تهذیب ج 4 ص 186.
- 72- کافی ج 2 ص 84 - عوالی اللثانی ج 1 ص 406.
- 73- آل عمران 14.
- 74- کافی ج 5 ص 78، ثوب الاعمال ص 180.
- 75- کافی ج 5 ص 87، من لایحضره الفقيه ج 3 ص 166.
- 76- کافی ج 5 ص 88 - عواملی اللثانی ج 1 ص 268.

- 77- کافی ج 2 ص 70 - من لا يحضره الفقيه ج 3 ص 156.
- 78- منافقون 9.
- 79- انفاق 28.
- 80- كهف 47.
- 81- همزه 4 - 2.
- 82- توبه 34.
- 83- كنز العمال ج 3 ص 223.
- 84- خصال 43 - بحار الانوار 73 ص 23.
- 85- نوح 12.
- 86- ميزان الحكمه ج 4 به نقل از تنبيه الخواطر ج 1 ص 158.
- 87- مائده 27.
- 88- معدن الجواهر ص 34 - بحار الانوار ج 14 ص 329 و ج 63 ص 176.
- 89- قصص 80 - 70.
- 90- شوری 20.
- 91- روضه الواعظین ص 437 - مستدرک الوسائل ج 12 ص 50 - بحار الانوار ج 70 ص 311.
- 92- كنز العمال ج 3 ص 228.
- 93- شرح اصول کافی (ملا صالح) ج 11 ص 215.
- 94- مصباح الشریعه ص 137 - بحار الانوار ج 70 ص 315.
- 95- علق 67.
- 96- العاديات 6.
- 97- انفطار 7.
- 98- تذکره الموضوعات ص 174.
- 99- مستدرک حاکم ج 4 ص 316 - كنز العمال ج 6 ص 387.
- 100- كنز العمال ج 6 ص 477 - بحار الانوار ج 72 ص 6.
- 101- بحار الانوار ج 72 ص 55 - مسند احمد ج 2 173.
- 102- کافی ج 2 ص 263 - امالی صدوق ص 765.
- 103- جامع السعادت نراقی به نقل از بحار الانوار.

- 104- همان ماخذ.
- 105- محمد ﷺ ، 37.
- 106- حشر 8.
- 107- بقره، 273.
- 108- جامع السعادات نراقى به نقل از احياء العلوم.
- 109- عواملى اللثانى ج 1 ص 39 - بحار الانوار ج 72 صفحات 17 و 30.
- 110- تذكره الموضوعات ص 121 - ذيل تاريخ بغداد ج 2 ص 143 - مستدرک الوسائل ج 11 ص 14.
- 111- بحار الانوار ج 72 ص 48.
- 112- بحار الانوار ج 72 ص 49.
- 113- عده الداعى ص 112 - عوالى اللثانى ج 1 ص 39 - بحار الانوار ج 72 ص 30.
- 114- جامع الصغير ج 1 ص 501 - كنز العمال ج 6 ص 472.
- 115- كافى ج 2 ص 307.
- 116- نهج البلاغه حكمت 163، تحف العقول ص 111.
- 117- بحار الانوار ج 72 ص 48 - جامع الاخبار ص 300 حديث 818.
- 118- جامع السعادات نراقى به نقل بحار الانوار.
- 119- كشف الخفاء ج 2 ص 192 - المعجم الكبير ج 12 ص 324 - جامع الصغير ج 2 ص 477 - كنز العمال 6 ص 470.
- 120- روضة الواعظين ص 429 - مسند احمد ج 3 ص 243 - صحيح بخارى ج 7 ص 175
- 121- حضال ص 53، نهج البلاغه، صبحى صالح ص 556
- 122- من لا يحضره، الفقيه، ج 4، ص 418 حديث 5912
- 123- مستدرک الوسائل ج 15، ص 231 - سنن ترمذى ج 4، ص 7، جامع الصغير، ج 2 ص 137
- 124- روضة الواعظين، ص 456، - مسند احمد ج 3 ص 117 - مشكاة الانوار، ص 230
- 125- شرح نهج البلاغه، ج 19، ص 163
- 126- سنن ابى ماجه، ج 2، ص 141 - جامع الصغير ج 2، ص 296 - مستدرک الوسائل ج 11، ص 175

- 127- جامع السعادات نراقى به نقل از بحارالانوار
- 128- عده الدعى ص 74 - بحارالانوار ج 78 ص 204 - من لا يحضره الفقيه ج 4 ص 414
- خصال ص 620.
- 129- وسائل (آل بيت) ج 9 ص 41.
- 130- تحف القول ح 403.
- 131- تنبيه الخواطر ج 1 ص 167.
- 132- كافى ج 4 ص 53.
- 133- كافى ج 4 ص 53.
- 134- صحيح بخارى ج 7 ص 187.
- 135- محاسن ج 1 ص 16 - من لا يحضره الفقيه ج 4 ص 410.
- 136- خصال ص 430 - مستدرک ج 12 ص 70 - الارشاد ج 1 ص 303.
- 137- كافى ج 2 ص 320 - بحار الانوار ج 73 ص 170.
- 138- تحف المعقول ص 57 - بحار الانوار ج 77 ص 160.
- 139- محاسن ج 1 ص 16 - من لا يحضره الفقيه ج 4 ص 410، وسائل الشيعه (آل البيت) ج 15 ص 282.
- 140- كافى ج 2 ص 149 - معانى الاخبار ص 267.
- 141- كافى ج 2 ص 148 - بحار الانوار ج 73 ص 171.
- 142- كافى ج 2 ص 148 - بحار الانوار ج 75 ص 108.
- 143- تحف العقول ص 378، وسائل آل البيت ج 9 ص 443.
- 144- كافى ج 8 ص 234 - امالى صدوق ص 638.
- 145- كافى ج 2 ص 148 - ج 8 ص 143.
- 146- اسراء 29
- 147- فرقان 67
- 148- نساء 37
- 149- آل عمران 180
- 150- تحف العقول ص 490 - مستدرک ج 7 - بحارالانوار ج 1 ص 142
- 151- مصباح الشريعة ص 83. - عيون الاخبار الرضا ج 1، ص 15 - مستدرک ج 7 ص 13
- 152- بحار الانوار ج 77 ص 173 - جامع الصغير ص 64.

- 153- محمد ﷺ 38.
- 154- حشر 9.
- 155- بقره 237.
- 156- كنز العمال ج 6 ص 393.
- 157- التحفه السننيه ص 64 - كنز العمال ج 6 ص 391.
- 158- بحار الانوار ج 76 ص 11 - مجمع الزوائد ج 8 ص 29.
- 159- كافي ج 4 ص 40 - عيون اخبار الرضا ج 1 ص 15.
- 160- مستدرک ج 16 ص 234، بحار الانوار ج 62 ص 291، تذكره الموضوعات ص 64.
- 161- بحار الانوار ج 75 ص 137 - المصنف ج 6 ص 254.
- 162- مشكوه الانوار ص 405 - بحار الانوار ج 23 ص 415 - جامع الصغير ج 1 ص 563.
- 163- كافي ج 4 ص 41 - من لا يحضره الفقيه ج 2 ص 61.
- 164- حشر 9.
- 165- بقره 107.
- 166- قصص 83.
- 167- هود 16 - 15.
- 168- التحفه السننيه ص 50 - بحار الانوار ج 75 ص 205.
- 169- كافي ج 2 ص 298.
- 170- كافي ج 2 ص 297.
- 171- كافي ج 2 ص 298 - بحار الانوار ج 70 ص 152.
- 172- كهف 47.
- 173- الرحمن 27.
- 174- اعلى 17 - 16.
- 175- قيامت 21 - 20.
- 176- شرح نهج البلاغه ج 19 ص 167 - ج 2 ص 183.
- 177- مجمع الزوائد ج 10 ص 264، كنز العمال ج 3 ص 155.
- 178- طرائف ص 492 - مسند احمد ج 2 ص 92. صحيح مسلم ج 8 ص 228.
- 179- ميزان الحكمه ج 4 ص 286 به نقل از المحجبه البيضاء ج 5 ص 284.
- 180- التحفه السننيه ص 51، تذكره الموضوعات ص 171.

- 181- بقره 14.
- 182- بقره 11.
- 183- نهج البلاغه (عبدہ) ج 2 ص 167 - بحار الانوار ج 72 ص 177.
- 184- نساء 143 - 142.
- 185- در این زمینہ بہ سورہ ہای توبہ آیات 107، 96، 95، 74، 62، 56، 42، انبیاء 62،
مجادلہ 18 - 14، احزاب 24، منافقون 8 - 7 - 3 بقرہ 13 - 12 - 9 مراجعہ فرماید.
- 186- منافقون 1 - بقرہ 4 - 13.
- 187- نساء 143 - 142.
- 188- منافقون 9 - احزاب 25.
- 189- منافقون 2.
- 190- مجادلہ 16.
- 191- صف 2.
- 192- بقرہ 44.
- 193- در این رابطہ بہ آیات 15 حجرات، 74 انفاق، 97 نحل، 3 کہف و سورہ و العصر
مراجعہ فرماید.
- 194- ماعون 3 آیہ آخر.
- 195- کہف آیہ آخر.
- 196- نساء 142.
- 197- بقرہ 264.
- 198- مستدرک الوسائل ج 1 ص 111 - عدہ الداعی ص 214 - بحار الانوار ج 72 ص
304.
- 199- عیون الحکم و المواعظ ص 141 - المعجم الاوسط ج 5 ص 163.
- 200- مستدرک ج 1 ص 107 - بحار الانوار ج 72 ص 303.
- 201- نهج البلاغه (عبدہ) ج 1 ص 61 - محاسن ج 1 ص 254.
- 202- محاسن ج 1 ص 252 - وسائل (آل البيت) ج 1 ص 72.
- 203- وسائل (آل البيت) ج 1 ص 73 - الزهد ص 63.
- 204- محاسن ج 1 ص 122 - کافی 2 ص 293.
- 205- جامع السعادات نراقی بہ نقل از احياء العلوم.

- 206- کافی ج 6 ص 441 - وسائل (آل البيت) ج 5 ص 14.
- 207- کافی ج 2 ص 123 - بحار الانوار ج 75 ص 132.
- 208- کافی ج 2 ص 295 - عده الداعی ص 211 - بحار الانوار ج 72 ص 303.
- 209- یونس 58.
- 210- هود 7.
- 211- کافی ج 2 ص 16 - روضه المتقین ج 12 ص 143.
- 212- الجواهر السنیہ ص 80 - اختصاص مفید ص 341.
- 213- کشف الخفاء ج 2 ص 312 - تذکره الموضوعات ص 200
- 214- جمعه 6.
- 215- بینہ 5.
- 216- زمر 3.
- 217- نساء 146.
- 218- کہف 110.
- 219- جمعه 3.
- 220- اسراء 85 - صرفنظر از شان نزول بہ آیہ شریفہ توجہ شدہ است.
- 221- یوسف 76.
- 222- فاطر 28.
- 223- بحار الانوار ج 67 ص 140 - دعائم الاسلام ج 1 ص 152.
- 224- نہج البلاغہ (عبدہ) ج 4 ص 36 - خصال ص 186.
- 225- کافی ج 1 ص 46 - دعائم الاسلام ج 1 ص 81.
- 226- بحار الانوار ج 14 ص 323.
- 227- کافی ج 1 ص 45، ج 2 ص 399.
- 228- کافی ج 2 ص 400 - مستدرک ج 18 ص 179.
- 229- محاسن ج 1 ص 249 - قرب الاسناد ص 35 - کافی ج 2 ص 400.
- 230- کافی ج 2 ص 399 - بحار الانوار ج 69 ص 153.
- 231- کافی ج 2 ص 400.
- 232- مستدرک الوسائل ج 11 ص 360 - بحار الانوار - ج 70 ص 39 - اللعنة البيضاء (انصاری) 331.

- 233- اعراف 179.
- 234- انعام 153.
- 235- اعراف 17.
- 236- ص 82.
- 237- اعراف 201.
- 238- رعد، 28.
- 239- کافی ج 2 ص 337 - ثواب الاعمال ص 271.
- 240- کافی ج 2 ص 336 - ثواب الاعمال ص 271.
- 241- حياه الامام الحسين (شريف القریشی) ج 1 ص 422.
- 242- اسراء 7.
- 243- كنز العمال ج 3 ص 454 - تذكره الموضوعات ص 65.
- 244- مسند احمد ج 1 ص 183 - صحيح بخارى ج 7 ص 158.
- 245- بقره 195.
- 246- بقره 143.
- 247- فتح 29.
- 248- توبه 73.
- 249- نهج البلاغه حكمت 333، عيون الحكم ص 20.
- 250- کافی ج 2 ص 241.
- 251- الرحمن 46.
- 252- آل عمران 28.
- 253- آل عمران 102.
- 254- انعام 82.
- 255- فاطر 28.
- 256- بينه 8.
- 257- اعراف 154.
- 258- آل عمران 175.
- 259- اعلى 10.
- 260- نازعات 41 و 40.

- 261- الرحمن 46.
- 262- من لايحضره الفقيه ج 4 ص 376 - مستدرک ج 11 ص 229.
- 263- کافی ج 2 ص 68 - تحف العقول ص 57.
- 264- شرح نهج البلاغه ج 10 ص 146 - بحار الانوار ج 70 ص 233.
- 265- کافی ج 2 ص 68 - تحف العقول ص 362.
- 266- کافی ج 2 ص 69 - بحار الانوار ج 70 ص 359.
- 267- وسائل الشيعه (آل البيت) ج 20 ص 153.
- 268- کافی ج 5 ص 536 - من لا يحضره الفقيه ج 3 ص 444.
- 269- کافی ج 5 ص 536 - وسائل الشيعه (آل البيت) ج 20 ص 235.
- 270- کافی ج 5 ص 536 - وسائل الشيعه (آل البيت) ج 20 ص 235.
- 271- طرائف (ابن طاوس) ج 1 ص 222.
- 272- وسائل الشيعه (آل البيت) ج 20 ص 153.
- 273- وسائل الشيعه (آل البيت) ج 20 ص 153.
- 274- بحار الانوار ج 43 ص 84 - مناقب ج 3 ص 341.
- 275- بحار الانوار ج 87 ص 354. شرح نهج البلاغه ج 19 ص 347.
- 276- سنن ابی داود ج 1 ص 600. المعجم الكبير ج 2 ص 189.
- 277- کافی ج 5 ص 537 - غرر الحكم (یک جلدی) ص 259.
- 278- تحف العقول ص 43 - محاسن ج 1 ص 215.
- 279- طه - 114.
- 280- قدر 1.
- 281- بقره 185.
- 282- قیامت 15 تا 17.
- 283- برای مطالعه تفصیلی آثار صبر و تانی به کتاب گام به گام با اخلاق مدیریت از آثار استاد مراجعه فرمایید. (ناشر).
- 284- توبه 38.
- 285- دهر 27.
- 286- قیامت 21 - 20.
- 287- قیامت 21 - 20.

- 288- آل عمران 133.
- 289- واقعه 10.
- 290- حجرات 12.
- 291- فصلت 23.
- 292- فتح 13.
- 293- حجرات 4.
- 294- الدر المنثور 6 ص 92.
- 295- مسند احمد ج 6 ص 337 - صحيح بخارى ج 2 ص 258.
- 296- فتح 29.
- 297- توبه 73.
- 298- بحار الانوار ج 70 ص 266 - نهج البلاغه (صبحى صالح) ص 513 حكمت 255.
- 299- كافى ج 2 ص 302 - نوادر ص 129 - بحار الانوار ج 73 ص 266.
- 300- كافى ج 2 ص 303 - بحار الانوار ج 73 ص 274.
- 301- كافى ج 2 ص 303 - خصال ص 7 - تحف العقول ص 395.
- 302- كافى ج 2 ص 305 - تحف العقول ص 371.
- 303- شورى 37.
- 304- آل عمران 134
- 305- جامع السعادات نراقى به نقل از بحار الانوار.
- 306- الغدير ج 11 ص 91، ميزان الحكمه ج 3 حكمت 2269.
- 307- كافى ج 2 ص 305 - عيون اخبار الرضا ج 1 ص 76 - اختصاص مفيد ص 229.
- 308- كافى ج 2 ص 303 - كنز الفوائد ص 56 - بحار الانوار ج 73 ص 276.
- 309- كافى ج 2 ص 303. بحار الانوار ج 73 ص 274.
- 310- آل عمران 134.
- 311- كافى ج 2 ص 111 - بحار الانوار ج 14 ص 508.
- 312- نهج البلاغه 4 / 21 (حكمت 94) - عيون الحكم ص 411.
- 313- كافى ج 2 ص 112 - بحار الانوار ج 71 ص 404.
- 314- السنبيه ص 47 - تذكره الموضوعات ص 14 - منيه المرید ص 321.
- 315- كافى ج 2 ص 301.

- 316- کافی ج 2 ص 303 - بحارالانوار ج 73 ص 409.
- 317- مسند احمد ج 2 ص 436 - جامع السعادات نراقی به نقل از احیاء العلوم.
- 318- بقره 178.
- 319- مسند احمد ج 2 ص 517 - سنن الکبری ج 10 ص 235.
- 320- بحارالانوار ج 75 ص 163.
- 321- فاطر 8.
- 322- کافی ج 2 ص 314 - وسائل الشیعه (ال بیت 9 ج 1 ص 99).
- 323- بحار الانوار ج 72 ص 329 - مجمع الزوائد ج 10 ص 269.
- 324- کافی ج 2 ص 313 - علل الشرایع ج 2 ص 579.
- 325- کافی ج 2 ص 313 - عیون اخبار الرضا ج 1 ص 59 - امالی صدوق ص 533.
- 326- یوسف 76.
- 327- اسراء 85.
- 328- جمعه 6.
- 329- غافر (مومن) 56.
- 330- غافر (مومن) 60.
- 331- در آیات 69 مریم، 23 نحل، 172 نساء نیز به موضوع کبر پرداخته شده است.
- 332- ابراهیم 10.
- 333- در آیات 53 انعام، 47 - 34 مومنون، 20 فرقان نیز به این موضوع پرداخته شده است.
- 334- غافر 35.
- 335- اعراف 146.
- 336- نحل 23.
- 337- غافر 56.
- 338- اصول کافی، باب کبر.
- 339- جامع السعادات نراقی به نقل از بحارالانوار.
- 340- مسند احمد ج 2 ص 225 - مستدرک حاکم ج 1 ص 49 - تفسیر ابن کثیر ج 3 ص 45.
- 341- کافی ج 2 ص 121 - عده الداعی ص 165 - بحارالانوار ج 59 ص 191.
- 342- فرقان 63.

- 343- شعراء 215.
- 344- امالي طوسي ص 56 - منيه المرید صفحه 193.
- 345- کافی ج 8 ص 169 - تحف العقول ص 30 - امالي طوسي ص 539.
- 346- التحفه السنیه ص 52 - مستدرک ج 11 ص 298 - مصباح الشریعه ص 72.
- 347- وسائل الشیعه (اسلامیه) ج 8 ص 552 - کافی ج 2 ص 175.
- 348- وسائل الشیعه (اسلامیه) ج 8 ص 552 - کافی ج 2 ص 175.
- 349- سفینه البحار ج 8 ص 525 - تذکره الموضوعات ص 11 - کشف الخفاء ج 1 ص 345.
- 350- وسائل الشیعه (آل البیت) ج 15 ص 373 - بحار الانوار ج 73 ص 288 - کافی ج 2 ص 308.
- 351- کافی ج 2 ص 308 - امالي صدوق ص 704.
- 352- اعراف 12.
- 353- بقره 109.
- 354- آل عمران 120.
- 355- نساء 54.
- 356- کافی ج 8 ص 45 - تحف العقول ص 493 - عیون الحکم ص 56.
- 357- مستدرک ج 9 ص 118 - بحار الانوار ج 78 ص 9 - مسند احمد ج 1 ص 3.
- 358- المعجم الکبیر ج 3 ص 293.
- 359- بحار الانوار ج 73 ص 255.
- 360- الدر المنثور ج 6 ص 420 - بحار الانوار ج 73 ص 261.
- 361- کافی ج 2 ص 307 - بحار الانوار ج 73 ص 248.
- 362- کافی ج 2 ص 307 - بحار الانوار ج 73 ص 250.
- 363- التحفه السنیه ص 47 - بحار الانوار ج 73 ص 255.
- 364- یس 15.
- 365- مومنون 34.
- 366- مومنون 47.
- 367- رعد 8.
- 368- سوره فلق.

- 369- دعائم الاسلام ج 2 ص 541، من لايحضره الفقيه ج 4 ص 93.
- 370- سنن الترمذى ج 3 ص 236، مستدرک حاکم ج 1 ص 12.
- 371- خصال ص 176، بحار الانوار ج 75 ص 309، مسند احمد ج 2 ص 195.
- 372- جامع الصغير ج 1 ص 564، كنز العمال ج 3 ص 598
- 373- عيون الحكم ص 27 - غرر الحكم 3199، مجمع الزوائد ج 8 ص 25.
- 374- كافي ج 2 ص 360 - بحار الانوار ج 75 ص 163.
- 375- همان ماخذ.
- 376- كتاب سليم ابن قيس ص 476 - بحار الانوار ج 63 ص 207.
- 377- كافي ج 2 ص 235 - تحف العقول ص 395.
- 378- كافي ج 2 ص 323.
- 379- كافي ج 2 ص 327 - من لايحضره الفقيه ج 4 ص 353.
- 380- مسند احمد ج 1 ص 405، الكنى و الالقاب ج 2 ص 53.
- 381- ثواب الاعمال ص 269 - كافي ج 2 ص 360
- 382- بقره 161.
- 383- بقره 160.
- 384- مستدرک الوسائل حج 11 ص 371.
- 385- همزه 1.
- 386- ثواب الاعمال ص 271 - بحار الانوار ج 72 ص 209.
- 387- كافي ج 2 ص 300 - بحار الانوار ج 2 ص 139.
- 388- كافي ج 2 ص 301 - امالى صدوق ص 503.
- 389- التحفه السنیه ص 78 - ميزان الحكمه ج 3 حکمت 2435.
- 390- محاسن ج 2 ص 447 - بحار الانوار ج 66 ص 339.
- 391- سبل السلام (عسقلانى ج 4 ص 179 - الشفاء (الفاضى عياض) ج 1 ص 86.
- 392- التحفه السنیه ص 310 - مستدرک سفينه البحار ج 1 ص 161.
- 393- التحفه السنیه ص 173. مستدرک الوسائل ج 12 ص 94 - بحار الانوار ج 66 ص 337.
- 394- فلق 4.
- 395- كشف الخفاء ج 1 ص 39 - منتخب مسند عبد بن حميد ص 274.

- 396- نور 30.
- 397- دعائم الاسلام ج 2 ص 202 - من لا يحضره الفقيه ج 4 ص 18.
- 398- تحف العقول ص 502 - مستدرک ج 14 ص 270.
- 399- المعجم الاوسط ج 5 ص 103 - كنز العمال ج 16 ص 272.
- 400- عده الداعي ص 73 - بحار الانوار ج 77 ص 86.
- 401- التحفه السنیه ص 312 - كنز العمال ج 4 ص 15.
- 402- كنز العمال ج 4 ص 15 - تذكره الموضوعات ص 134.
- 403- كافي ج 5 ص 124 - بحار الانوار ج 73 ص 158.
- 404- تهذيب ج 6 ص 368 - وسائل الشيعه (آل البيت) ج 17 ص 89.
- 405- كنز العمال ج 4 ص 15.
- 406- 1. بقره 188.
- 407- 2. نسا 1.
- 408- 3. بقره 279 - 278.
- 409- 4- بقره 275.
- 410- 1410 - روم، 39.
- 411- 2 - كافي ج 5 ص 145 - تهذيب ج 7 ص 117.
- 412- صحيح بخارى ج 8 ص 66 - صحيح مسلم ج 6 ص 11.
- 413- نساء 58.
- 414- كافي ج 1 ص 46 - دعائم الاسلام ج 1 ص 81.
- 415- كافي ج 2 ص 104 - بحار الانوار ج 11 ص 67.
- 416- كافي ج 2 ص 104 - بحار الانوار ج 71 ص 2.
- 417- وسائل (آل البيت) ج 19 ص 71.
- 418- كافي ج 2 ص 303 - خصال ص 7.
- 419- احزاب 58.
- 420- روضه الواعظين ص 293 ج 9 ص 99. بحار الانوار ج 67 ص 72.
- 421- محاسن ج 1 ص 285 - كافي ج 2 ص 234.
- 422- جامع الصغير ج 2 ص 527.
- 423- كافي ج 2 ص 350 - ثواب الاعمال ص 238.

- 424- مسند احمد ج 6 ص 440 - تاريخ مدينه دمشق حج 15 ص 286.
- 425- كافي ج 2 ص 206 - ثواب الاعمال ص 148.
- 426- كافي ج 2 ص 207 - بحار الانوار ج 74 ص 375.
- 427- كافي ج 2 ص 306، بحار الانوار ج 74 ص 298.
- 428- محاسن ج 1 ص 97 - كافي ج 2 ص 350 - ثواب الاعمال ص 238.
- 429- كافي ج 2 ص 658 - ثواب الاعمال ص 189.
- 430- كافي ج 2 ص 165 - شرح الاخبار ج 2 ص 448.
- 431- جامع السعادات نراقي به نقل از بحار الانوار.
- 432- بحار الانوار ج 96 ص 357.
- 433- كافي ج 2 ص 658.
- 434- مستدرک الوسائل ج 12 ص 376.
- 435- تحف العقول ص 35 - بحار الانوار ج 77 ص 137.
- 436- كافي ج 2 ص 164 - عوالي اللثاني ج 1 ص 377.
- 437- تحف العقول ص 35 - بحار الانوار ج 77 ص 137.
- 438- لقمان 13.
- 439- شوري 42.
- 440- ابراهيم 42.
- 441- شعرا 227.
- 442- مشکوه الانوار ص 544، بحار الانوار ج 75 ص 352، ميزان الحكمه ج 3 شماره 1838.
- 443- كافي ج 2 ص 332 - بحار الانوار ج 75 ص 330.
- 444- كافي ج 2 ص 331 - خصال ص 16.
- 445- محاسن ج 1 ص 99.
- 446- محاسن ج 1 ص 100 - كافي ج 2 ص 367.
- 447- محاسن ج 1 ص 101 - كافي ج 2 ص 367.
- 448- كافي ج 2 ص 368 - بحار الانوار ج 75 ص 179.
- 449- كافي ج 2 ص 164 - نوادري (راوندي) ص 142.
- 450- امالي طوسي ص 481 - بحار الانوار ج 74 ص 302.

- 451- التحفه السنیه ص 330.
- 452- کافی ج 2 ص 368 - بحارالانوار ج 75 ص 151.
- 453- کافی ج 2 ص 368 - ثواب الاعمال ص 256.
- 454- مائده 63.
- 455- جامع السعادات نراقی به نقل از احیاء العلوم.
- 456- کافی ج 5 ص 59.
- 457- المعج الكبير ج 11 ص 216 - الدر المنثور ج 2 ص 302.
- 458- آل عمران 104.
- 459- آل عمران 110.
- 460- آل عمران 114.
- 461- اعراف 165.
- 462- نساء 114.
- 463- وسائل الشیعه کتاب امر به معروف باب سوم - مستدرک کتاب امر به معروف باب سوم.
- 464- محاسن، ج 1، ص 295 - کافی ج 2، ص 290
- 465- بحارالانوار، ج 44، ص 326
- 466- رعد 25
- 467- محاسن ج 1، ص 295 کافی ج 2 ص 290
- 468- کافی ج 2، ص 347 - خصال 124
- 469- کافی ج 2 ص 346، مشکوة الانوار، ص 287
- 470- نساء 36
- 471- رعد 21-20
- 472- کافی ج 2 ص 151 - مستدرک ج 15 ص 117.
- 473- کافی ج 2 ص 152 - بحارالانوار ج 74 ص 121.
- 474- مستدرک ج 15 ص 245.
- 475- کافی ج 2 ص 155 - خصال ص 613.
- 476- اسراء 23.
- 477- کافی ج 2 ص 349 - مستدرک ج 15 ص 196.
- 478- کنز العمال ج 16 ص 478.

- 479- جامع السعادات نراقى به نقل زا احياء العلوم.
- 480- حجرات 12.
- 481- نور 19.
- 482- محاسن ج 1 ص 104، كافي ج 2 ص 356 - ثواب الاعمال ص 247.
- 483- كافي ج 2 ص 356 - بحارلانوار ج 73 ص 384.
- 484- مستدرک ج 9 ص 109، مسند احمد ج 4، ص 153.
- 485- مستدرک ج 9 ص 109 - مسند احمد ج 4 ص 153.
- 486- جامع السعادات نراقى به نقل از بحارالانوار.
- 487- همان ماخذ.
- 488- همان ماخذ.
- 489- قلم 11 - 13.
- 490- الاعمال المانع من الجنه ص 278.
- 491- كافي ج 2 ص 369 - خصال ص 183.
- 492- كافي ج 2 ص 359.
- 493- مومنون 3.
- 494- عصر 3.

فهرست مطالب

2	مقدمه مؤلف
5	پیشگفتار
5	مفهوم اخلاق
7	موضوع علم اخلاق
7	آیا فضایل و رذایل فطری است؟
10	اخلاق و نگرش توحیدی به هستی
11	شخصیت و اخلاق
13	حسن خلق دینی و دنیوی
14	مشخصات اخلاق دنیوی
18	مشخصات اخلاقی دینی
21	نسبی یا مطلق بودن اخلاق
24	گفتار اول: نقش نماز در خودسازی
33	گفتار دوم: اعراض از لغو
33	فصل اول - لغوهای قولی
36	لغو فعلی
37	لغوهای قولی
37	1 - غیبت
48	2 - تهمت
50	3 - مداحی
54	4 - دروغ
61	توریه
65	صدق
67	فصل دوم - لغوهای فعلی

بخش اول: لغوهای فعلی داخلی..... 69

1 - حب دنیا 69

2 - حرص 105

3 - طمع 111

4 - بخل 115

5 - حب و جاه و شهرت 121

6 - حب مدح و کراهت ذم 129

7 - نفاق 133

8 - ریا 138

9 - جهل و شرک 150

10 - وسوسه 154

11 - مکر و حيله 158

12 - جین 162

13 - خوف 164

14 - بی غیرتی 168

15 - عجله و شتابزدگی 174

16 - سوء ظن 178

17 - غضب 180

18 - حقد 186

19 - عجب 191

20 - کبر 196

21 - قساوت 201

22 - حسد 204

بخش دوم: لغوهای فعلی خارجی 210

1 - کتک کاری، فحاشی و طعن 210

2 - شهوترانی 215

3 - کسب حرام 220

4 - خیانت 226

5 - آزار مومنین و خودداری از کمک به آنها 230

6 - امر به منکر و نهی از منکر 241

- 247..... 7 - آزار فامیل و قطع رحم
- 251..... 8 - تجسس و افساد
- 258..... بی نوشت ها
- 277..... فهرست مطالب